

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره‌توشه راهیان نور

رمضان ۱۳۸۹

نوای وحی

(مروری بر سوره لقمان)

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

ره‌توشه راهیان نور رمضان ۱۳۸۹ ش - ۱۴۳۱ ق: نوای وحی (مروری بر سوره لقمان) / تهیه و تدوین اداره چاپ و نشر معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - قم: پاد اندیشه، ۱۳۸۹. ۱۶۸ ص - (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۹۱)

ISBN ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۴۶۷ - ۱۱ - ۶: ۴۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب‌نامه به صورت زیرنویس.

۱. اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی . ۲. تفاسیر (سوره لقمان) . ۳. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴ .

الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت فرهنگی و تبلیغی. اداره چاپ و نشر.

۲۹۷/۰۴۵۱۱

BP ۱۱/۶۲/ ۹۱۱

۱۳۸۹

ره‌توشه راهیان نور

رمضان ۱۳۸۹

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

ناشر: پاد اندیشه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: الهادی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۸۰۰۰

بها: ۴۰۰۰ تومان

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۱۱۶۰ - ۰۲۵۱ - ۷۷۴۳۱۷۶ - ۰۲۵۱

درگاه وبسایت‌های معاونت فرهنگی و تبلیغی: www.balagh.ir

پست الکترونیک: info@balagh.ir

تمامی حقوق © محفوظ است.

Printed in the Islamic Republic of Iran

حضرت امام خمینی (قدس سره):

اگر بخواهید عزیز و سربلند باشید، باید از سرمایه‌های عمر و استعدادهای جوانی استفاده کنید.

شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام، در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره اصالت‌ها را در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می‌سازد فراموش نکنید.

مقام معظم رهبری (مد ظله العالی):

باید جوانان ما همتشان این باشد که با گذشت یکی دو دهه‌ی دیگر، کشورشان را یک مرجع علمی برای دانشمندان جهان قرار بدهند. پس این شد همت مضاعف و کار مضاعف در عرصه‌ی علم و تحقیق.

یکی از مسائل مهم که همت مضاعف و کار مضاعف می‌طلبد، مسئله‌ی تولید فکر است؛ کتابخوانی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های گوناگون. این کرسی‌های آزاداندیشی که ما عرض کردیم، پیشنهاد کردیم در دانشگاه‌ها و در حوزه‌ها به راه بیفتد، می‌تواند یک جریان سیال فکری بسیار باارزشی را در جامعه به راه بیندازد.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۱
موضوع اول: شناسنامه سوره لقمان.....	۱۴
موضوع دوم: قرآن کتاب حکمت.....	۲۱
موضوع سوم: قرآن کتاب هدایت و رحمت.....	۲۸
موضوع چهارم: ویژگی‌های محسنین.....	۳۵
موضوع پنجم: سرانجام محسنین.....	۴۱
موضوع ششم: شیوه مقابله با قرآن.....	۴۵
موضوع هفتم: استکبار مانع فهم معارف و حیانی.....	۵۱
موضوع هشتم: جایگاه ایمان و عمل صالح و رابطه آن با شناخت.....	۵۷
موضوع نهم: تشابه آیات تشریحی با آیات تکوینی.....	۶۳
موضوع دهم: اثبات عجز معبودهای دروغین.....	۶۸
موضوع یازدهم: ثمره شکر و کفر.....	۷۳
موضوع دوازدهم: شرک در نیت و عمل.....	۷۸
موضوع سیزدهم: شکر از پدر و مادر.....	۸۲
موضوع چهاردهم: حدود شکر از والدین.....	۸۶
موضوع پانزدهم: سه قانون در مورد عمل.....	۹۰

- موضوع شانزدهم: توصیه به اعمال صالح و اخلاق فاضل ۹۴
- موضوع هفدهم: استکبار ریشه تکبر و فخر فروشی بر مردم ۹۸
- موضوع هجدهم: اعتدال در رفتار و گفتار ۱۰۳
- موضوع نوزدهم: نعمت، امتیاز یا مسئولیت ۱۰۷
- موضوع بیستم: منطق سست مستکبرین ۱۱۱
- موضوع بیست و یکم: تسلیم و عمل صالح دو بال نجات ۱۱۸
- موضوع بیست و دوم: برترین موضع‌گیری در برابر نعمت و دارایی ۱۲۴
- موضوع بیست و سوم: اعتراف فطری بر توحید ۱۲۹
- موضوع بیست و چهارم: خداوند، تنها بی‌نیاز کننده ۱۳۳
- موضوع بیست و پنجم: شبهه در معاد راه فرار از مسئولیت ۱۳۷
- موضوع بیست و ششم: خدا را باید خواند ۱۴۲
- موضوع بیست و هفتم: دست خدا در هستی ۱۴۶
- موضوع بیست و هشتم: موضع‌گیری‌ها و موقعیت‌ها ۱۵۳
- موضوع بیست و نهم: عوامل و موانع سلوک ۱۵۹
- موضوع سی‌ام: جهل انسان از مسائل هستی ۱۶۴

پیشگفتار

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»

پگاه ماه مبارک رمضان بشارتگر بارش رحمت ویژه الهی و آغاز بخشایش خاص ربانی است. منادی حق دل‌های مشتاق و ضمائر آگاه را به میهمانی خدا می‌خواند و بر سر خوان بی‌منتهای رحمت وی می‌نشانند.

خانه‌های خدا رونقی دوچندان می‌یابند و کتاب خدا فروغ بصیرت و حکمت خویش را بر دل تلاوت‌کنندگان می‌بارد و بندگان خدا دروازه گوش و هوش و دل و جان خویش برای نیوشیدن پیام خدا و اولیای او می‌گشایند.

در گرماگرم این رحمت دهی و حکمت‌رسانی از یک سو و پند نیوشی و آمرزش‌خواهی از دگر سو داعیان الی‌الله و مبلغان رسالت الهی واسطه فیض و حلقه اتصال این دو می‌باشد. این امانتداران امین گوهرهای حکمت و بصیرت را به شایسته‌ترین وجه از منابع آسمانی آن «کتاب و سنت» دریافت می‌کنند و بایسته‌ترین گونه آن را در دل و جان مخاطبان می‌نشانند. مبلغان گرامی در کنار این خوان حکمت‌گستری و بصیرت‌افزایی و بساط تزکیه و تربیت نسبت به تعمیق باورها، اصلاح هنجارها و ترویج ارزش‌های والای اسلامی، هشدار می‌دهند و همگان را به رعایت آن دعوت می‌کنند.

در کنار آن دو مسئولیت بزرگ آگاهی‌افزایی اجتماعی نسبت به پدیده‌های ملی و مسائل امت اسلامی و گستره جهان بشری دیگر مسئولیت‌ستری است که باید حق آن گذارده شود، زیرا تنها آگاهان نسبت به زمانه‌اند که از خطر تهاجم فتنه‌ها و بیم امواج هراسناک گمراهی‌ها در امانند که «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس».

امروز انقلاب اسلامی ایران پرچمدار دعوتی جهانی و پدیدارگر افق نوین فراروی بشریت معاصر است. شناخت هر چه ژرف‌تر این پدیده بی نظیر تاریخ اسلام و آشنایی بیشتر با مبانی نظری و تهدیدها و فرصت‌های آن ضرورت دیگری است که مبلغان گرامی بدان می‌پردازند. امید همه اقشار جامعه آن است که در فرصت بی‌بدیل ماه مبارک رمضان ملت ما به ویژه نسل جوان که امید آینده تاریخ این امت‌اند در یک فرایند تعلیم و تربیت و رشد و تزکیه تا رمضان آینده از همه آسیب‌های اندیشه و عمل بیمه شوند.

این هنر بزرگ مبلغ توانمند و پاک نفس و دانشمند است که معارف والای اسلامی را به زبان روز مردم روزگار ابلاغ کند که «لو عرف الناس محاسن کلامنا لاتبعونا».

و این ثمره عملی همه تلاش‌های آموزشی در طول سال بلکه طول سال‌ها تعلیم و تربیت در حوزه است.

در کنار تلاش گسترده علمی مبلغان و کسب آمادگی‌های علمی و عملی آنان در طول سال مجموعه کتاب‌های ره توشه گامی در جهت آگاهی‌افزایی مبلغان گرامی است.

در راستای این هدف مقدس و با توجه به نام‌گذاری سال ۱۳۸۹ به سال همت مضاعف و کار مضاعف از سوی مقام معظم رهبری، امسال ره توشه در قالب پنج جلد کتاب با موضوعات متنوع و هر کدام در حجمی متناسب با روزهای ماه مبارک رمضان عرضه می‌شود و امید است که مقبول طبع مردم صاحب هنر قرار گیرد.

طبیعی است کمال یافتن این مجموعه و رسیدن به جایگاه شایسته آن نیازمند ارائه پیشنهادها و انتقادهای و بیان نقاط قوت و ضعف آن است تا این مجموعه در یک سیر کمالی مناسب قرار گیرد.

اینجانب از همه دست‌اندرکاران مجموعه به ویژه برادر ارجمند جناب آقای نورالهی مدیر اداره چاپ و نشر و دیگر همکاران گرامی‌شان که مسئولیت رایزنی با مؤلفان و تهیه مقالات را به عهده داشته‌اند و از جناب آقای عطاالله علیزاده که مسئولیت پی‌گیری و چاپ مجموعه را نیز پذیرفته‌اند و جناب حجت الاسلام والمسلمین حمید رضا اسلامی که کار نظارت محتوایی ره توشه را به عهده داشتند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نمایم.

خداوندا؛ به اندیشه و قلم و بیان ما رواج سخن حق عنایت فرما و ما را دعوت کنندگان علمی

و عملی به دینت قرار ده.

احمد زاده‌هوش

معاون فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مقدمه

سخنی با مبلغ محترم

قرآن کریم به عنوان اصلی‌ترین منبع معارف اسلامی می‌باشد که حکم قانون اساسی زندگی انسان را دارد؛ اما این قانون اساسی چه مقدار به فضای جامعه اسلامی و خانه‌های ما راه پیدا کرده است؟ و آیا ما پاسخی قانع کننده‌ای برای خدا و رسولش داریم، آنگاه که از محجوریت قرآن سوال می‌کنند؟ اصلاً مگر در جامعه ما شنیدن، خواندن قرآن و تدبیر و فهم قرآن رواج دارد که این سؤال را دریافت کرده باشیم. ای کاش به جای این که ما روز بازخواست و قیامت بر ظلمی که به خودمان کردیم، حسرت بخوریم، امروز این حسرت را به جان می‌خریدیم. آن روز دیگر دیر است که خود را بازخواست کنیم که چرا راه رسول را نیمائیدیم؛ «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»؛ و روزی است که ستمکار دستهای خود را می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی بر می‌گرفتم؛ ای وای و ای کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم»^۱.

و آن روز در دادگاه الهی در برابر شکایت رسول خدا از مهجور بودن قرآن به دست ما، پاسخی نداریم. «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»؛ و

پیامبر خدا ﷺ گفت: پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند»^۲.

۱. فرقان، آیات ۲۷، ۲۸.

۲. همان، آیه ۳۰.

مگر ما قوم و امت پیامبر خدا نیستیم و مگر ما با پذیرش اسلام، پیمان بر تبعیت از پیامبر خدا و کتابش نیستیم، پس چرا قرآن خبر از رها کردن این دو توسط ما می‌دهد. مگر تبعیت از رسول ﷺ جز در تبعیت و تمسک به قرآن است.

یکی از رسالت‌های مبلغین محترم مهوریت زدایی از قرآن و معارف قرآنی می‌باشد. به ما گفته‌اند: قرآن باید به خانه‌ها راه پیدا کند و نور خانه‌ها شود. «نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن و لا تتخذوها قبوراً كما فعلت الیهود و النصارى... فان البیت إذا کثر فیہ تلاوة القرآن کثر خیره و اتسع أهله و أضاء لأهل السماء كما تضاء نجوم السماء لأهل الدنیا»؛ یکی از راه‌های راه‌یابی قرآن به خانه‌ها، مساجد و مجالس مذهبی می‌باشند، مبلغین محترم باید از این فضاها و ظرفیت‌ها استفاده نمایند و قرآن و معارف قرآنی را به جامعه و خانه‌ها ببرند. عامل مهوریت قرآن تنها امت اسلامی نیست، بلکه مبلغین گرامی نیز به عنوان کسانی که رسالت تبیین قرآن را دارند، در مهوریت سهمی دارند؛ آنها هستند که قرآن را باید فراتر از نگاه کردن به آیات، شنیدن و خواندن و در سطح تدبیر و فهم، استفاده از معارف، در جامعه مطرح نمایند.

در این کتاب برای اولین بار از زمان انتشار «ره توشه راهیان نور» برآینم تا به تبیین و توضیح بخشی از معارف قرآنی، از منظر یک سوره پردازیم. رمضان سال گذشته کتابی به نام «ضیافت قرآنی» برای جلسات ختم قرآن تهیه شد و امسال علاوه بر پی‌گیری آن روش برای آن جلسات، کتابی مستقل برای استفاده در فضای منابر و سخنرانی‌های عمومی به مبلغین محترم تقدیم شده است. باتوجه به این که قرآن همچون یک داروخانه مجهز است که داروی تمام دردها و نیازها را در خود جای داده و برای هر بیماری، درمان و شفایی را دارد،^۲ نمی‌توان از دم دست شروع کرد و تمام داروها را خورد و به شفا رسید؛ از این جهت سوره لقمان که بسیاری از دردها و نیازها را بیان کرده و به آنها پاسخ گفته است، به عنوان موضوع این کتاب انتخاب شده است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۲ ح ۳۴۹۶.

۲. «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»؛ و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم...»، اسراء، آیه ۸۲.

این سوره را می‌توان از جهت طرح و پاسخگویی به ابعاد وجودی انسان، یعنی معرفت و اعتقاد، تمایلات و عاطفه‌ها، رفتار و اخلاق، جامع دانست، چرا که هم به مباحث اعتقادی و معرفتی پرداخته و هم به موضوعات اخلاقی و رفتاری و هم به زوایای عاطفی و تعلقات روحی انسان.

در این کتاب سعی شده بیشتر از آنکه به مباحث فنی و علمی تفسیری پرداخته شود، بیشتر به مباحث معرفتی ناظر به نیازهای جامعه توجه شود. اگرچه مباحث علمی پایه‌تیین‌ها و توضیحات می‌باشد، ولی همه آن‌ها زمینه‌پرداختن به نیازها و دردها قرار داده شده است. در واقع ما در این نوشتار به نور قرآن نگاه نکرده‌ایم تا فقط محتوای آن را توصیف کنیم، بلکه با نور قرآن نگاه کردیم تا ره‌آوردی برای حرکت فکری، روحی، عملی خویش بدست آوریم، یعنی علاوه بر نقش تعلیمی قرآن، نقش هدایتی آن را لحاظ کرده‌ایم. ما نخواستیم تفسیر دیگری برای روشن شدن واژه‌ها و جملات بنویسیم، بلکه سعی کردیم طیبانه ناظر به دردها و نیازها، از قرآن و معارف این سوره بهره ببریم؛ پس اگر جای به تبیین واژه‌ها و جملات می‌پردازیم، تنها مقدمه پرداختن به مشکلات و نیازهای مخاطب امروز ماست. بدین خاطر از مبلغ محترم درخواست می‌کنیم از تبیین‌ها و توضیحات این کتاب در مورد آیات و موضوعات مرتبط به هر آیه، و با بکارگیری نیروی ابتکار و خلاقیت خویش، مباحث آیات را برای مخاطب شیرین و مفید بنمایید.

در پایان این نکته را متذکر می‌شویم که مباحث این سوره برای ۳۰ سخنرانی تنظیم شده است تا مبلغ محترم بتواند موضوع سخنرانی خویش را در ماه مبارک رمضان بر اساس آن قرار دهد و چه خوب است این سخنرانی در حالی انجام شود که همه شنوندگان در محضر قرآن هستند.

موضوع اول

شناسنامه سوره لقمان

۱- غرض سوره

علاّمه طباطبایی در ابتدای هر سوره و قبل از اینکه وارد تفسیر تک تک آیات شود، با نگاهی کلی به آن سوره و با توجه به بررسی و تحقیقی که در معارف آن سوره انجام داده است، غرض و مقصودی را برای آن سوره بیان می‌کند. طبق نظر علاّمه طباطبایی و برخی دیگر از مفسّرین هر سوره همچون کتابی مستقل است که دارای سیر و ساختار مستقل از سایر سوره‌ها می‌باشد و این سیر و ساختار دارای مقدمه و متن و محتوایی است که مجموع آنها یک غرض و هدف را دنبال می‌نماید. علاّمه طباطبائی عصاره معارف هر سوره را به عنوان هدف و غرض سوره بیان می‌کند.

پس طبق نظر علاّمه طباطبایی آیات یک سوره مرتبط با هم هستند و دارای ترتیب خاصی می‌باشند و مجموع یک هدف را پی می‌گیرند و یک پیام را متدبّر در آن سوره منتقل می‌کنند.

ما می‌دانیم طبق نظر فقهاء، اگر کسی بخواند در نماز بعد از سورۀ حمد، سوره‌ای را بخواند، باید بسم الله الرحمن الرحيم را به قصد همان سوره بگوید؛ مثلاً اگر کسی بسم الله را به قصد سوره توحید بگوید و بعد سوره دیگری همچون سوره ناس را بخواند، نمازش اشتباه است و اگر بخواند بعد از بسم الله به قصد سوره توحید، سوره ناس را بخواند، باید بسم الله را دوباره به قصد سوره ناس تکرار نماید. شاید علت این حکم همان باشد که علاّمه طباطبائی می‌گوید که هر

سوره‌ای دارای وحدت و اشتراک در ترتیب و تألیف است و هر سوره‌ای در پی بیان غرض و معنای خاصی می‌باشد. و بدین خاطر است که بسم الله در ابتدای هر سوره مربوط است به غرض و هدف همان سوره، یعنی در هر سوره غرض و مقصود خاص آن سوره با بسم الله و نام خدا شروع می‌کنیم، مثلاً در سوره حمد که غرض سوره عبودیت خداوند است، در واقع حمد و بندگی را با نام خدا شروع می‌کنیم.^۱

علامه طباطبائی با توجه به آیات و ترتیب آن‌ها در سوره لقمان، اینگونه بیان می‌کند: غرض سوره دعوت به توحید و دعوت به معرفت به معاد و تمسک به دستورات کلی دین می‌باشد.^۲ طبق نظر علامه این سوره به مباحث اعتقادی و معرفتی، و مباحث اخلاقی پرداخته است و هدف آن دعوت به این معارف می‌باشد و با توجه به اینکه دعوت برای هدایت و ارشاد انسان است، پس هدف این سوره هدایت به ریشه‌ای‌ترین اعتقادات و باورها (توحید و معاد) و اخلاقیات (اخلاق اجتماعی و فردی) می‌باشد. البته این سوره در مورد نبوت و پذیرش و عدم پذیرش پیامبر اسلام ﷺ کتاب ایشان (قرآن) نیز سخن گفته است.

۲- مکی یا مدنی بودن سوره

بیشتر مفسرین به جز اندکی از آنها این سوره را مکی می‌دانند چرا که خصوصیت سوره‌های مکی در تمام آن وجود دارد.

خصوصیت سوره‌های مکی این است که در مورد مسائل کلی و اساسی اسلام، سخن می‌گوید و بیشتر حول مسائل اعتقادی و پایه‌ای و قواعد اخلاقی می‌باشد و این سوره این خصوصیت را داراست.

و اگر برخی از مفسرین آیه ۴ (نماز و زکات) یا آیه ۲۷ (توجه به نعمت‌های وسیع پروردگار) را مدنی می‌دانند، درست نیست چرا که نماز و زکات در مکه هم بوده است و تذکر نعمت‌های وسیع پروردگار نیز از مسائل کلی می‌باشد.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۹ و ۲۰.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

از این توضیح می‌توان این را فهمید، ما که در ابتدای پیمودن راه خدا هستیم و هنوز در مراحل ابتدایی پیمودن معارف و هدایت می‌باشیم، به این مسائل و مباحث اساسی و ریشه‌ای چه در اعتقاد و چه در اخلاق نیاز داریم. پس این سوره می‌تواند درمان درد، و پاسخ نیازها و مشکلات ما باشد. ما که در اولیات و پایه‌های هدایت و رشد مانده‌ایم، همچون مکّیان هستیم که تازه با اسم اسلام آشنا شده بودند و چند سالی بیش نگذشته بود که در مقابل آن افکار و اعمال جاهلی، پیامی از جنس توحید و اخلاق شنیده بودند.

۳- شأن نزول سوره

علامه طباطبائی بر اساس آیات ابتدایی این سوره، شأن نزول سوره را برخی از مشرکین می‌داند که با ترویج داستانها و گفتارهای سرگرم کننده و بی‌فایده، مردم را از شنیدن قرآن و معارف حق آن باز می‌داشتند.^۱ مشرکین بعد از آنکه گرایش مردم را به پیامبر خدا و سخنان قرآنی ایشان مشاهده کردند، چاره را در جایگزینی دیدند. داستان‌ها و گفتارهای معرفتی و جذّاب قرآن که با فطرت انسان پیوند دارد و روح و فکر انسان را می‌نوازد، گرایش در توده مردم بوجود آورد، این موقع دیگر نمی‌توان مردم را فرمان داد که پنبه را در گوش نهند، پس باید گوش‌ها را پر کرد و آدم‌ها را مشغول کرد تا فرصت نکنند چیز دیگری بشنوند و سران مشرکین این چنین کردند. اما آیا مخاطب این آیات فقط مشرکینی هستند که چنین کردند و زمینه نزول سوره را فراهم نمودند یا ما هم مخاطب این آیات هستیم؟

کسی ممکن است پاسخ گوید: ما که مشرک نیستیم، ما که قرآن و معارف آن را انکار نمی‌کنیم. پاسخ درست این است که سبب نزول این سوره کسانی‌اند که اعتقادی به خدا و پیغمبر نداشتند، ولی معارف این سوره، چه در زمینه پذیرش نبوت و قرآن، و چه در مورد توحید و معبودها، چه در باب معاد و موضع‌گیری در باب آخرت و چه در زمینه مباحث اخلاقی، عام است و شامل ما مشرکینی که در مکه نبودیم و با وجود ادعای ایمان، شرک را به یدک می‌کشیم، می‌شود. اگر مروری بر معارف و مطالب سوره داشته باشیم و فارغ از شأن نزول به مفاهیم آیات نگاه

کنیم، می‌بینیم که تک تک ما و جامعه ما مخاطب آن هستیم و گویا ما هم شأن نزول این سوره می‌باشیم. پس باید این سوره را به گونه ای با قلب و روحمان بخوانیم که گویا پیامبر دارد آن را برایمان تلاوت می‌کند.

علاوه بر این پاسخ باید گفت: مگر پیامبر اسلام ﷺ نفرموده آنچه در امت‌های گذشته رخ داده است در امت من هم رخ می‌دهد حتی اگر مردی در خانه سوسماری خزیده باشد، این چنین خواهد شد.^۱ پس رخدادی که باعث نزول این آیه در بیش از ۱۴۰۰ سال پیش، شده است، همیشه و در هر زمانی می‌تواند رخ دهد.

علامه طباطبایی به استناد این روایت آیاتی را که مربوط به یهود و نصاری می‌باشد و آن‌ها مخاطب می‌باشند را تفسیر می‌کند و می‌گوید: این آیات اختصاصی به یهود و نصاری و امت‌های گذشته ندارد و اینگونه آیات را از عصری بودن و از اختصاص به زمان و اشخاص و مکان خاصی خارج می‌کند.

جالب است که خود خداوند تلاش مشرکین برای جلوگیری از شنیدن معارف قرآن را بهانه قرار داده و بعد از چند آیه‌ای که در این مورد صحبت می‌کند، به مباحثی دیگری می‌پردازد و معارفی را برای عموم انسانها، در هر زمان و مکان بیان می‌کند.

۴- فهرست‌واره محتوای سوره

بخش اول: خصوصیات و عظمت قرآن و مؤمنین و منکرین نسبت به آن، آیه ۱ تا ۹

- عظمت قرآن و اتقان آن؛ (آیه ۱ و ۲)
- کارکرد قرآن (هدایت و رحمت) و زمینه برخورداری از آن (اهل احسان بودن)؛ آیه ۳
- خصوصیات محسنین و مؤمنین به معارف قرآن؛ آیه ۴
- سرانجام محسنین؛ آیه ۵
- چگونگی مقابله منکرین قرآن با قرآن؛ آیه ۶
- خصوصیات منکرین قرآن از جهت روحی و معرفتی و جزای آنها؛ آیه ۷
- پاداش مؤمنین به قرآن؛ آیه ۸ و ۹

در این بخش بعد از ذکر حروف مقطعه، اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات ویژه هستند، می‌کند و در نقطه مقابل، سخن از کسانی می‌کند که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجاجت نشان می‌دهند که گویی گوشه‌ایشان کر است، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمی، دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.^۱

بخش دوم: خداشناسی در پرتو هستی‌شناسی؛ (آیه ۱۰ و ۱۱)

- خالقیّت و تدبیر خداوند در آسمان و زمین؛ آیه ۱۰

- مقایسه معبودهای دروغین و معبود حقیقی؛ آیه ۱۱

در این بخش از نشانه‌های خداوند در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون ستون و آفرینش کوهها در زمین و جنندگان مختلف و نزول باران و پرورش گیاهان سخن می‌گوید.^۲ در این آیات، قرآن در صدد شناساندن طبیعت نیست، بلکه بیشتر درصدد شکستن بت‌های دروغین و معرفی معبود حقیقی است.

بخش سوم: وصایای لقمان به فرزندش؛ (آیه ۱۲ تا ۱۹)

- اعطاء حکمت عبودیت حق به لقمان؛ آیه ۱۲

- موعظه لقمان به فرزندش به شرک نوزیدن به خدا؛ آیه ۱۳

- سفارش خداوند به انسان در مورد پدر و مادر؛ آیه ۱۴

- تبیین رابطه اطاعت از خدا و پدر و مادر؛ آیه ۱۵

- موعظه لقمان به فرزندش که خداوند عالم به اعمال است؛ آیه ۱۶

- توصیه لقمان به فرزندش در مورد نماز، امر به معروف، نهی از منکر، صبر در مصیبت؛ آیه ۱۷

- توصیه لقمان به عدم تکبر با مردم، تواضع و فروتنی؛ آیه ۱۸

- توصیه لقمان به اعتدال و میانه‌روی؛ آیه ۱۹

گویا خداوند این موعظه‌ها و قصه لقمان و فرزندش را به عنوان مقابله با کار مشرکین می‌آورد که آنها قصه‌های سرگرم‌کننده و بی‌فایده را بیان می‌کردند تا مردم به قرآن گوش ندهند؛ اما قرآن به بیان موعظه‌های لقمان، مفید بودن قصه‌های خویش را به رخ می‌کشد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۵.

۲. همان، ص ۶.

بخش چهارم: رابطه انسان با هستی و نعمت‌ها(امکانات و و موضع‌گیری‌ها؛ (آیه ۲۰ تا ۳۱)

- تسخیر هستی در دست انسان بوسیله خداوند و موضع‌گیری انسان؛ آیه ۲۰
 - تقلید از نیاکان در پرستش به جای پرستش خداوند؛ آیه ۲۱
 - تسلیم(ایمان) و احسان(عمل) راه نجات؛ آیه ۲۲
 - عدم حزن از کفر انسانها؛ آیه ۲۳
 - موضع‌گیری کافران در برابر نعمت‌ها و جزای آنها؛ آیه ۲۴
 - اقرار کافران بر خالقیت خدا؛ آیه ۲۵
 - ذکر آیات آفاقی؛ آیه ۲۶
 - نامحدود بودن این آیات برای انسان؛ آیه ۲۷
 - آسانی خلقت و معاد برای خدا(رابطه خلقت و معاد)؛ آیه ۲۸
 - هشدار به تفکر در نظم آسمان‌ها و نظم عمل انسان؛ آیه ۲۹
 - حق بودن خدا و باطل بودن معبودهای دیگر؛ آیه ۳۰
 - اشاره به نعمت حرکت کشتی در دریا؛ آیه ۳۱
 - موضع‌گیری انسان هنگام سختی و آسانی(توحید فطری)؛ آیه ۳۲
- در این بخش نیز خداوند در صدد طبیعت شناسی نیست، بلکه درصدد معرفی معبود حقیقی در برابر معبودهای دروغین می‌باشد و بیان این شگفتی‌ها در واقع ابزاری است برای رسیدن به خالق و مدبر واقعی هستی.

بخش پنجم: رابطه انسان و معاد

- تقوا توشه آخرت؛ آیه ۳۳
- علم خداوند به حیات و مرگ؛ آیه ۳۴

۵ - فضیلت و خواص سوره:

عن ابی جعفر علیه السلام: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَكَلَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ فِي لَيْلَتِهِ ثَلَاثِينَ مَلَكًا يَحْفَظُونَهُ مِنْ ابْلِيسَ وَ جُنُودِهِ حَتَّى يَصْبِحَ؛ فَإِذَا قَرَأَهَا بِالنَّهَارِ لَمْ يَزَالُوا يَحْفَظُونَهُ مِنْ ابْلِيسَ وَ جُنُودِهِ حَتَّى يُمْسِيَ؛ إِمَامٌ بَاقِرٌ علیه السلام مَيَّ فَرَمَإِدَ: هَر كَس سُوْرَةِ لُقْمَانَ رَا دَر شَبِّ بَخَوَانَدَ،

خدا سی فرشته را مأمور حفظ او در برابر شیطان و لشکریانش می‌کند و اگر در روز بخواند، این سی فرشته او را تا غروب از ابلیس و لشکرش محافظت می‌کند.

عن النبی ﷺ: «وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ كَانَ لَهُ لُقْمَانٌ رَفِيقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاعْطِيَ مِنَ

الْحَسَنَاتِ عَشْرًا بَعْدَ مَنْ عَمِلَ بِالْمَعْرُوفِ وَعَمِلَ بِالْمُنْكَرِ؛ كَسَى كَسِي سُوْرَةَ لُقْمَانَ رَا بَخَوَانْد، رُوْز

قیامت لقمان رفیق او خواهد بود و به عدد کسانی که کار نیک یا بد انجام داده‌اند، ده حسنه به او

داده می‌شود.»^۱

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۹۳، ح ۱ و ۲.

موضوع دوم

قرآن کتاب حکمت

﴿الم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ (لقمان، ۱ و ۲)

۱. مراد از «الم» (حروف مقطعه)

در مورد تفسیر حروف مقطعه از جمله «الم» نظرات مختلفی وجود دارد از جمله:

الف: حروف مقطعه از تشابهات قرآن است که تنها خداوند مراد از آن را می داند.

ب: هر یک از آن‌ها اسم همان سوره‌ای است که در ابتدای آن قرار گرفته اند.

ج: این حروف، اسما اسماء قرآن هستند.

د: این حروف دلالت بر نام‌های خداوند دارد: مثلاً مراد از «الم» أنا الله أعلم می‌باشد.

ه: این حروف، قَسَم‌های است که خدا می خورد، یعنی خداوند به این حروف قسم می خورد

تا بگوید قرآن کلام من است.

و: این حروف در ابتدای سوره‌ها آمده تا کفار و مشرکینی که بنا بر گوش ندادن قرآن داشتند

و فریاد می زدند تا قرآن شنیده نشود، ساکت شوند.

ز: این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را

متحیر ساخته و از آوردن مانند آن عاجز هستند، از همین حروفی است که در اختیار همگان است؛

پس معلوم می شود که این قرآن از ناحیه خداوند است.

علامه طباطبایی یازده قول را از مفسرین نقل می‌کند که از جمله آن‌ها این اقوال است و در پایان می‌گوید: این نظرات در حد احتمال و حدس است و دلیلی محکم بر این نظرات نیست. این حروف رمزی بین خدا و بین رسولش می‌باشد که فهم عادی ما راهی به سوی درک مراد از آن‌ها ندارد، به جز این که می‌توان به طور کلی گفت بین حروف مقطعه هر سوره و مضمون آن سوره، ارتباطی خاص است. از امام امیرالمومنین علیه السلام نقل شده: «لِكُلِّ كِتَابٍ صَفْوَةٌ وَ صَفْوَةٌ هَذَا الْكِتَابِ حُرُوفِ التَّهْجِيِّ، بِرَأْيِ هَرِّ كِتَابٍ عَصَارَةٌ وَ بَرَكْزِيدَةٌ أَيْ اسْتِ وَ عَصَارَةٌ قِرْآنِ حُرُوفِ مَقْطَعَةٍ اسْتِ. ^۱ در تفسیر نمونه مهم ترین نظر در مورد حروف مقطعه تفسیر «ز» دانسته شده است، قرآن از همان حروف «الف، یاء، و...» و کلمات معمول ترکیب یافته و به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بردارد که در اعماق دل و جان نفوذ می‌کند روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌کند. ^۲

این قول را می‌توان با دو شاهد تأیید کرد:

الف: در ۲۴ مورد از ۲۹ سوره ای که با حروف مقطعه آغاز می‌شود، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده است، چنانچه در سوره لقمان بعد از آیه «أَلَمْ» سخن از حکمت و اتقان آیات قرآن رفته است؛ یعنی بیان حروف مقطعه در ابتدای این سوره اشاره به این حقیقت است که این آیات از حروف ساده الفبا ترکیب یافته، با این حال از محتوایی عالی و همراه با حکمت برخوردار است.

ب: از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است: قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند و گفتند: «هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» ^۳ قرآن سحر محمد است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده شده است» خداوند به آن‌ها پاسخ داد: «أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ» ^۴ یعنی ای محمد کتابی را که بر تو فرو

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۶ تا ۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۲.

۳. احقاف، ۷، نمل ۱۳.

۴. بقره، آیات ۲۰۱.

فرستادیم از همین حروف مقطعه (الف، لام، میم) و مانند آن است که همان حروف الفبای شماست و پس اگر می‌توانید مانند آن را بیاورید.^۱

در هیچ یک از تواریخ دیده نشد که عرب جاهلی و مشرکان وجود حروف مقطعه را در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن بر پیغمبر خرده بگیرند و آن را وسیله ای برای استهزاء قرار دهند و این خود می‌رساند که گویا آنها نیز اسرار وجود این حروف، کاملاً بی‌خبر نبوده‌اند.^۲

۲. مراد از «کتاب حکیم»

در آیه دوم برای ذکر عظمت قرآن، این کتاب به «حکیم بودن» توصیف شده است در این جا خداوند قرآن را با یک صفت ذاتی که مربوط به محتوا و معارف آن است، معرفی می‌کند.^۳

بنابراین توصیف قرآن به حکیم اشاره به استحکام محتوای آن دارد، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی‌یابد و از هر گونه خرافه دور است، جز حق نمی‌گوید و جز به راه حق دعوت نمی‌کند.

این معنا از حکیم بودن قرآن با آیات بعدی این سوره سازگار است، چرا که در آیات بعدی سخن از گفته‌ها و داستان‌هایی می‌شود که لغو و بیهوده بوده و راست و دروغ با هم در آنها مخلوط است، افسانه می‌باشد، فایده ای برای هدایت انسان ندارد و آدمی را به سرگرمی و بازی مشغول می‌دارد. بدین خاطر توصیف قرآن به حکمت و اتقان در معنا و محتوا درست در مقابل توصیف سخنان مشرکین به «بیهودگی» می‌باشد که نتیجه ای جز سرگرمی و ضلالت انسان ندارد، ولی قرآن ثمره اش هدایت است.

به خاطر اتقان محتوا و استحکام معنایی و معارف قرآن، خداوند بارها در مقابل کفار و مشرکین تحدی و مبارزه طلبی می‌کند؛ یک مرتبه می‌گوید: اگر تمام جنّ و انس جمع شوند تا مانند قرآن بیاورند، نمی‌توانند^۴، یک مرتبه می‌گوید اگر راست می‌گوئید که قرآنی ساختگی است

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۲.

۳. راغب در مفردات می‌گوید: وصف قرآن به حکیم به خاطر این است که آن را بردارنده حکمت است، ص ۱۴۲.

۴. اسراء، آیه ۸۸.

ده سوره همانند او بیاورید.^۱ بار دیگر می‌گویید: اگر در آن چه بر رسولان نازل کردیم، شک دارید، تنها یک سوره همانند او بیاورید.^۲

مطمئناً مبارزه طلبی قرآن تنها مربوط به کلمات و فصاحت و بلاغت قرآن نمی‌باشد، بلکه بالاتر، مربوط به محتوا و معارف آن می‌باشد.

این صفت ذاتی و محتوایی قرآن (حکمت و اتقان) زمینه اعتماد به این کتاب را در هدایت، فراهم می‌کند. آدمی اگر بداند محتوای یک کتاب خالی از بیهوده‌گویی و تناقض‌گویی است و معارف آن مطابق نیازها و تکوین او می‌باشد، به آن اعتماد می‌کند و به آن تمسک می‌جوید؛ اما کتابی که در آن تناقض است و بین مطالب آن اختلاف می‌باشد و حق و باطل را در هم آمیخته، آنچنان قابل اعتماد نیست.

تدبر در کتابی روا است که خالی از نقص و اختلاف مطالب و محتوا باشد. ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ

الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؟ آیا در معانی قرآنی نمی

اندیشید؟ اگر از جانب غیر بود قطعاً در آن اختلاف بسیار می‌یافتید.^۳

۳. هماهنگی تکوین و تشریح در حکمت

در سوره لقمان، در آیات بسیاری از قرآن، سخن از وجود حکمت در چهار چیز شده است: الف: حکمت خدا، ب: حکمت در آفرینش، ج: حکمت کتاب قرآن، د: حکمت انسان کامل در آیه «۹» خداوند با صفت «حکیم» توصیف شده است؛ «و هو العزيز الحكيم»، حکمت در مورد خداوند یعنی او به اشیاء و امور معرفت دارد و آنها را در نهایت اتقان و استواری ایجاد می‌کند.^۴ پس خداوند حکیم است یعنی هم علم به قوانین و مقدرات آفرینش و انسان دارد و هم در نهایت قانونمندی و نظم آنها را می‌آفریند.

۱. هود، آیه ۱۳ و ۱۴.

۲. بقره، آیه ۲۳، بونس، آیه ۳۸.

۳. نساء، آیه ۸۲.

۴. مفردات راغب، ص ۱۴۲.

در مورد جریان حکمت خداوند در آفرینش و انسان (به طور کلی تکوین) آیات متعددی است
 «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»^۱ پس انسان و نظام آفرینش
 همه اش دارای قدر و اندازه، اعتدال و نظم می باشد. اگر چه هستی همه اش و تمام اجزایش
 دارای قدر و اندازه معین است و بر اساس حکمت آفریده شده: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ
 وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»^۲ هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست و ما آن را
 جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم اما قدر و اندازه استعدادها و دارایی های انسان بیش از هر
 موجودی است که «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۳ انسان را در نیکوترین اعتدال
 آفریدیم.

پس هستی همه اش بر اساس حکمت آفریده شده ولی حکمت، اعتدال اتقانی که برای
 انسان قرار داده شده، بالاتر از استعدادها، توانایی ها و دارایی هایی هست که برای بقیه هستی قرار
 گرفته است «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۴. فکر و شناخت، عقل و ابزار سنجش، اختیار و
 قدرت انتخاب، عشق و ایمان و... دارایی هایی است که تنها به انسان داده شده است. تفاوت عمده
 و اساسی انسان؛ جانوران که ملاک اوست، علم و ایمان است.

در فرهنگ قرآن آن چه از استعداد دارایی به انسان داده شده کرامت بر انسان و برتری انسان
 بر سایر آفرینش دانسته شده است «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ
 مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۵.

در سوره لقمان، علاوه بر این که به حکمت خداوند اشاره شده به حکمت در تکوین (انسان و
 سایر موجودات) نیز پرداخته شده است. در آیه «۱۰» و «۱۱» به حکمت در آفرینش اشاره شده
 است که آسمان روی ستون های ناپیدا بنا شده و کوه ها ستون زمین قرار داده شده و...

۱. زخرف، آیه ۸۴.

۲. حجر، آیه ۲۱.

۳. تین، آیه ۴.

۴. سجده، آیه ۷.

۵. اسراء، آیه ۷۰.

در آیه «۱۲» نیز سخن از اعطاء حکمت به لقمان است؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» حکیم بودن انسان به معنای شناخت او از قدر و اندازه وجودی خویش، و قوانین و حکمت حاکم بر آفرینش و هم چنین به معنای انجام افعال نیک و خیر است.^۱

در فرهنگ قرآن ارسال رسولان همراه با وحی و قوانین الهی برای هدایت جامعه ناشی از حکمت خداوند دانسته شده است؛ «يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ»^۲ چنان چه در سوره لقمان سخنان حکمت آمیز لقمان حکیم به عنوان هدایت انسان‌ها بیان شده است. بنابراین آنچه انسان‌های کامل حکیم می‌آورند و ریشه در وحی دارد، همه حکیمانه می‌باشد. دستورات و قوانینی که در قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی آمده است (تشریح) همه ریشه در حکمت خداوند دارند؛ «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^۳ و «يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»^۴

نتیجه:

خداوند حکیم، آفرینش و انسان را قانونمند و از روی حکمت آفریده و ضوابط و قوانینی برآیند و حاکم کرده است، بنابراین انسان در رفتارهای خویش باید آن ضوابط را رعایت کند و بر اساس ناموس خلقت خویش و هستی رفتار کند، قرآن و دستورات معصومین در واقع بیان قوانین و ضوابط رفتارهای ماست تا خلاف ناموس خلقت خویش رفتار نکنیم. پس تشریح و کتاب خدا و دستورات الهی باید بر اساس حکمت و در نظر گرفتن قوانین حاکم بر انسان و هستی باشد؛ «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ»^۵ تا هماهنگ با تکوین باشد، نه متناقض با آن. اگر به ما گفته‌اند: فلان چیز را مخور یا فلان کار را مکن، برای این است که قانون و سنت حاکم بر خویش و هستی را زیر پا نگذاریم؛ مثلاً گفته‌اند: شراب مخور که عقل و انسانیت را از سرت می‌برد و تو را صفت چهارپایان می‌بخشد و یا گفته‌اند و به غنا گوش مده که ...

۱. مفردات راغب، ص ۱۴۲.

۲. شوری، آیه ۵۱.

۳. زمر، آیه ۱.

۴. یس، آیه ۲.

۵. لقمان، آیه ۲.

گناه یعنی هماهنگ نبودن رفتار من با دستوراتی و تشریحی که خود بیان ضوابط حرکت در هستی است و خیر و نیک یعنی هماهنگی رفتار من با دستورات که ریشه در وحی دارد و بیان ضوابط حرکت در تکوین است.

علامه طباطبائی تعلیم قرآنی را تعلیم حکمت می داند که رسالتش بیان حق از اصول اعتقادی و قواعد رفتاری انسان است، به طوری که این اصول و قواعد با حقیقت انسان و عالم وجود، منافات نداشته باشد.^۱

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۳.

موضوع سوم

قرآن کتاب هدایت و رحمت

﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ﴾ (لقمان، ۳)

در آیه سوم سوره لقمان سخن از دو صفت دیگر قرآن است این دو صفت برخلاف وصف: «حکیم» که مربوط به محتوا و ذات قرآن می باشد، مربوط به کارکرد قرآن است. توصیف قرآن به «هدایت» و «رحمت» برای محسنین کارکرد قرآن را در تربیت انسان نشان می دهد. هر چند این دو وصف ریشه در حکیمانه بودن و وحیانی بودن قرآن دارد، چنانچه علامه طباطبایی این دو صفت را تکمیل و در ادامه صفت حکمت قرآن می داند و می گوید: قرآن هدایت می کند به واقعیتی که حق است و انسان را به حقیقت می رساند. نه این که همچون سرگرمی ها و سخنان بیهوده انسان را از امور مهم زندگی باز دارد و قرآن رحمت است، نه نعمت که انسان را از رسیدن به نعمت باز دارد.^۱

۱. معنای هدایت بودن قرآن

در فرهنگ قرآن «هدایت» در معانی و مصادیق متعددی بکار برده شده است: الف: به معنای بیان، حجت و دلالت، چنانچه در آیه ۳ لقمان به این معنا است، یعنی قرآن حجت و بیان و راهنمای محسنین است؛ ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾.^۲

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۲. بقره، ۸۵.

ب: اسلام: ﴿أَتَاكَ لَعْلَى هَدَى مُسْتَقِيمًا﴾^۱ ﴿أَتَاكَ لَعْلَى هَدَى مُسْتَقِيمًا﴾^۲

ج: دعوت: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳

د: لطف، و لطف آن باشد که مکلف را به طاعت نزدیک گرداند و از معصیت دور کند. ﴿وَالَّذِينَ

اهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾^۴ ﴿وَزَدْنَاهُمْ هُدًى﴾^۴

ه: ایمان: ﴿أَنْحَن صَدْدَنَا كَمِ عَنْ الْهُدَى﴾^۵

و: تورات: ﴿لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى﴾^۶

ز: قرآن: ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى﴾^۷

ح: ثواب: ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سِيئَةً يَهُدِيهِمْ وَ يُصَلِّحُ بِهِمْ﴾^۸

ابوالفتوح رازی در تفسیر *روض الجنان* بعد از ذکر این معانی تمام این معانی و مصادیق را دو معنا خلاصه می کند:

دلالت و بیان

فوز و نجات^۹ (رساندن به مقصد)

علامه طباطبایی نیز همین دو معنای عام را برای «هدایت» بیان می کند، ایشان بعد از آنکه هدایت را به دلالت و راهنمایی معنا می کند آن را به دو قسم تقسیم می نماید:

۱. حج، آیه ۵۲.

۲. شوری، آیه ۵۲.

۳. محمد، آیه ۱۷.

۴. کهف، آیه ۱۳.

۵. سبأ، آیه ۳۲.

۶. مومن، آیه ۵۳.

۷. نجم، آیه ۲۳.

۸. محمد، آیات ۵ و ۴.

۹. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ج ۱، ص ۹۸ تا ۱۰۰.

ارائه طریق ، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱. در این معنا، خداوند بنده را با ارائه و نشان دادن راه به مقصد راهنمایی می‌کند.

۲. رساندن به مقصود؛ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^۲ در این معنا گویا خداوند دست بنده را می‌گیرد و علاوه بر این که راه را به آن نشان می‌دهد او را گام به گام در این راه جلو می‌برد تا به مقصد برسد.^۳

چنان چه ملاحظه شد قرآن یکی از مصادیق هدایت است و مطمئناً معنای هدایت بودن قرآن معنای اول از دو معنای کلی هدایت است، یعنی قرآن با ارائه طریق و نشان دادن راه، انسان را هدایت می‌کند، برخلاف امام معصوم که علاوه بر تبیین راه و نشان دادن آن، انسان را به مقصد نیز می‌رساند.^۴

قرآن به عنوان وحی الهی بر پیغمبرش، از یک سو با بیان و تبیین انسان، هستی و رابطه این دو و ایجاد شناخت و حیاتی از این‌ها، و از سوی دیگر با تبیین قوانین و دستورات الهی به عنوان الگوی حرکت انسان در طول زندگی، انسان را هدایت و راهنمایی می‌کند. کتاب و نسخه ای می‌تواند انسان را هدایت که هم معرفی صحیحی از انسان، هستی و رابطه این دو داشته باشد و هم ضوابط حرکت هماهنگ با آفرینش انسان و هستی را بلد باشد و این چیزی نیست جز «وحی».

در صورتی که خود بشر از شناخت در هر دو زمینه (شناخت انسان و تکوین، شناخت قوانین متناسب) محروم است.^۵

حال سؤال این است که با توجه به اینکه در آیات متعددی خداوند هدایت را مخصوص خدا می‌داند، چگونه در آیه سوم لقمان قرآن «هادی» شمرده شده است؟ مگر نداریم «إِنَّ عَلَيْنَا

۱. الانسان، آیه ۳.

۲. انعام، آیه ۱۲۵.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۷ و ج ۷، ص ۳۵۷.

۴. همان، ج ۱۴، ص ۳۰۵.

۵. همان، ج ۱۳، ص ۲۰۲.

لَّهُدًى»^۱ «إِنَّكَ لَأَنْتَ الَّذِي تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ ای پیامبر تو هدایت نمی کنی آن که را که دوست داری هدایت شود، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند.^۲

جواب: درست است که هدایت تنها به دست خدا است، ولی چون عالم، عالم اسباب است و منافات ندارد که اسبابی چون پیامبر و قرآن به اذن الهی مقدمه هدایت را فراهم نمایند، یعنی با ارائه و نشان دادن راه، انسان را هدایت به مقصود نمایند. «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۳

بنابراین هدایت از ناحیه خداوند است کسی با او در این زمینه شریک نیست و هدایت اگر به غیر از خداوند نسبت داده می شود به تبع و از جهت ابزار و سبب هدایت بودن، می باشد، چنانچه در مورد قرآن اینگونه است.

۲. معنای رحمت بودن قرآن

در این آیه بعد از آنکه به کارکرد قرآن در هدایت اشاره می کند به «رحمت» بودن قرآن نیز اشاره دارد. چنانچه گفتیم هدایت بودن قرآن به معنای دلالت و راهنمایی قرآن به سوی معارف حقه و اخلاق کریم و اعمال صالح است یعنی قرآن راه رسیدن به مقصد را نشان می دهد، اما با توجه به این که انسان در مسیر زندگی به دنبال مطالب باطل رفته و خود را مشغول اخلاق‌های فاسد و اعمال غیر صالح نموده است، بعد از این راهنمایی دلالت نیاز به پاک شدن از این مسائل را دارد. نقص‌های که بر انسان از تبعیت معارف غیر قرآن وارد شده است، باید جبران شود. قرآن این نقش را هم دارد. یعنی قرآن علاوه بر هدایت و نشان دادن راه، نقص‌های انسان مطالب غیر حق و اخلاق زشت را نیز جبران می کند.

«رحمت» واکنش و تأثری قلبی است به جهت مشاهده ضرر و نقصی در دیگران به طوری که شخص رحم کننده را وا می دارد که آن ضرر و نقص را جبران کند، این واژه وقتی به خداوند

۱. لیل، آیه ۱۲.

۲. قصص، آیه ۵۶.

۳. شوری، آیه ۵۲.

نسبت داده می‌شود و فقط به معنای جبران نقص می‌آید چرا که تأثر و واکنش قلبی در خداوند، معنا ندارد.^۱

رحمت بودن قرآن به معنای این است که قرآن بعد از این که راه رسیدن به کمالات انسانی را نشان می‌دهد، با نور علم و یقینی که در قلب و وجود انسان ایجاد می‌کند، نقص‌ها و نیازهای آدمی را جبران می‌کند و او را با فضائل اخلاقی و کمالات روحی رفتاری زینت می‌بخشد و انسان را به سلامت فطری که قبلاً داشت، باز می‌گرداند.

البته باید گفت در قرآن علاوه بر این دو کارکرد برای قرآن، دو کارکرد دیگر نیز در آیات بیان شده است؛ «وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۲؛ ما آنچه را برای مومنان مایه درمان و رحمت است، از قرآن نازل می‌کنیم ولی ستمکاران را جز زیان نمی‌افزاید»، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۳؛ ای مردم به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آن چه در سینه‌هاست و هدایت، رحمتی برای مومنین آمده است.

«موعظه» و «شفاء» در این آیات قبل از «هدایت» و «رحمت» آمده است. مراتب بهره برداری از معارف قرآن اینگونه است:

الف: ابتدا قرآن نقش «موعظه» را برای انسان دارد تا آدمی را از غفلت و حیرتی که به سبب مشغول شدن به دنیا و نفس دچار آن شده، رهایی بخشد.

ب: بعد قرآن نقش «شفاء» را دارد تا قلب و وجود آدمی را از فرض‌های شک و شبهه و کفر و نفاق که انسان را از فطرت سالم دوره کرده، پاک کند.

ج: در مرتبه بعد قرآن «هدایت» است که راه خدا و عبودیت حق را به انسان نشان می‌دهد.

د: در مرتبه آخر قرآن «رحمت» است که نقص‌هایی که در اعتقادات و رفتار او بوجود آمد،

جبران می‌کند و او را به کمالات اخلاقی و رفتاری زیور می‌بخشد.

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۷۶

۲. اسراء، آیه ۸۲

۳. یونس، آیه ۵۷.

بنابراین رحمت بودن قرآن به معنای جلب نعمت اصلاح انسان و در رشد او می‌باشد، در مقابل نعمت که باعث سقوط آدمی و باروری ردائل در انسان می‌شود. هدایت در حقیقت مقدمه‌ای است برای «رحمت پروردگار»، چرا که انسان نخست در پرتو نور قرآن حقیقت را پیدا می‌کند و به آن معتقد می‌شود و در عمل خود آن را به کار می‌بندد و به دنبال آن مشمول رحمت واسعه و نعمت‌های بی‌پایان پروردگار می‌شود.^۱

۳. هدایت و رحمت قرآن نیازمند زمینه

اگر دانه ای در خاک مناسب کاشته و به خوبی هم آبیاری شود، حتماً دانه به رویش و سبزی نخواهد رسید و سر از خاک بیرون نخواهد آورد. اگر دانه خود از درون فاسد باشد و زمینه و استعداد رویش را در خود به همراه نداشته باشد آب و خاک مناسب نه تنها دانه را نمی‌رویاند، بلکه آن را فاسد می‌کند و می‌گذراند.

هدایت و رحمت بودن قرآن همچون خاک و آب برای رویش و شکوفایی و تربیت انسان است، ولی اگر انسان درون زمینه‌ها را فراهم نکرده باشد، از قرآن و معارف و حیاتی کاری ساخته نیست و نه تنها کاری ساخته نیست، بلکه باعث خسران و زیانکار آدمی می‌شود در سوره اسراء بهره ظالمین از قرآن، خسارت و زیانکاری دانسته شده است؛ «و لا یزید الظالمین الا خساراً»^۲؛ خسارت به معنای نقص و کم شدن اصل سرمایه است و کافران (غیر مؤمنین) به سبب کفر و روی برگردانی از قرآن، اصل سرمایه خویش که همان گرایش فطری به خدا و فضائل اخلاقی است را از دست می‌دهند یا کم می‌کنند.

چنانچه قبلاً گفتیم، هدایت‌گری مخصوص خداست که دارای ابزاری و اسبابی از جمله قرآن و پیامبر است اما باید گفت زمینه و مقدمات هدایت شدن بواسطه قرآن، بستگی به خود آدمی دارد.

عَلَامَةٌ طَبَاطِبَائِي مِي گويد: هدایت یک امر جبری از ناحیه خدا نیست که بنده در آن نقشی نداشته باشد، بلکه مقدمات و زمینه‌های آن در اختیار انسان است؛ چنانچه آیه: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا

۱. تفسیر نمونه ج ۳ ص ۱۰.

۲. اسراء، آیه ۸۲.

فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ^۱ بر این مطلب دلالت می کند که هدایت خداوند نیاز به زمینه و مقدمه ای در انسان دارد و آن «احسان و نیکی در عمل» است.^۲

در آیه ۳ سوره لقمان نیز زمینه بهره بردن از هدایت و رحمت خداوند بوسیله قرآن، اهل احسان بودن آدمی در مقام عمل و اعتقاد دانسته شده است؛ «هدی و رحمه للمحسنین»

بنابراین: وجود زمینه هدایت در انسان (اهل احسان بودن)



انسان هدایت‌گری خداوند بواسطه قرآن



هدایت شدن انسان

حال سوال این است که اهل احسان کیانند و چه ویژگی‌هایی دارند؟

۱. عنکبوت، آیه ۶۹

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۲۴۲.

موضوع چهارم

ویژگی های محسنین

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (لقمان، آیه ۴)

چنانچه از علامه طباطبایی نقل شده «محسن» به معنای کسی است که در عمل اهل خیر و نیکی است. ایشان در ذیل آیه ﴿بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾^۱ نیز احسان را به «عمل صالح» معنا می کند.^۲ پس محسن آن است که اهل عمل صالح می باشد. حال سؤال این است که تفاوت «محسن»، «متقی» و «مؤمن» در چیست؟ این سؤال وقتی مطرح می شود که می بینیم در سوره لقمان، قرآن مایه هدایت و رحمت محسنین شمرده شده^۳ و در آغاز سوره نمل، مایه هدایت و بشارت مؤمنین^۴ و در آغاز سوره بقره، مایه هدایت متقین دانسته شده است.^۵

پاسخ: این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بدون تقوا و پرهیزکاری، روح تسلیم و پذیرش حقایق در انسان زنده نمی شود و طبعاً هدایتی در کار نخواهد بود و از مرحله پذیرش حق که بگذریم، مرحله ایمان فرا می رسد که علاوه بر هدایت، بشارت به نعمت های الهی نیز

۱. بقره، آیه ۱۱۲.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳. هدی و رحمه للمحسنین، لقمان، آیه ۳.

۴. هدی و بشری للمؤمنین، نحل ۲.

۵. هدی للمتقین بقره ۲.

وجود خواهد داشت و اگر از مرحله تقوی و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح (احسان) برسیم، رحمت خدا نیز افزوده می شود.

بنابراین سه آیه فوق، سه مرحله پی‌درپی از مراحل تکامل بندگان را بیان می‌کند؛ مرحله پذیرش (تقوی)، مرحله ایمان، مرحله عمل صالح، احسان و قرآن در این سه مرحله به ترتیب مایه «هدایت»، «بشارت» و «رحمت» است.^۱

خلاصه این که اهل عمل صالح بودن، شرط بهره بردن از هدایت و رحمت قرآن است.

۱. ویژگی اول: اهل اقامه نماز

اولین ویژگی اهل احسان در مورد رابطه آنها با خداست که مهم ترین و ارزشمندترین آنها «نماز» است. قرآن می گوید، مهر ذلت بر پیشانی یهود خورده شده، چرا که ارتباط خویش را با خدا قطع کردند و راه خلاصی از این ذلت، همین ارتباط است.^۲

در مورد «اقامه نماز» دو معنا وجود دارد که هر دو معنا صحیح است:

الف) مداومت و مواظبت در انجام نماز و عدم ترک آن

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۳ کسانی که از نمازشان

غافلند» سوال شد، حضرت فرمودند: مراد ترک نماز و سستی در خواندن نماز است.^۴

ب: به جا آوردن نماز با ارکان و شرایط و به جا آوردن حقوق نماز، به طوری که از ریا و کم گذاشتن در اجزاء و آداب به دور باشد.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۵ ماعون می گوید: «هو التضييع و تأخير الصلوة

عن اول وقتها لغير غدر؛ مراد ضایع کردن نماز و بجا نیاوردن حقوق آن و تأخیر نماز بدون عذر از ابتدای وقت نماز است».^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۱۲.

۳. ماعون، آیه ۵.

۴. نورالتقلین، ج ۵، ص ۶۷۸، ح.

امیرالمومنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که: نمازهای پنجگانه برای امت من، همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند، آیا چیزی از آن کثافت برجا خواهد ماند؟ به خدا سوگند این چنین است نمازهای پنجگانه برای امت من.^۲

ابوعثمان می‌گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت سپس رو به من کرد و گفت سوال نکردی، چرا این کار کردم!.

گفتم: بگو منظورت چه بود؟ گفت: این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد، آن گاه که خدمتش زیر درختی نشسته بودم، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سوال را از من کرد و گفت: سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟ من عرض کردم: چرا چنین کردید؟ پیامبر فرمود هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همان گونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت.^۳

ابی امامه یک از یاران پیامبر نقل می‌کند: روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من گناهی کرده‌ام که حدّ بر آن لازم می‌شود آن حد را بر من اجرا فرما فرمود: آیا نماز با ما خواندی؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا. فرمود: خداوند گناه تو را بخشید.^۴

از امیرالمومنین علیه السلام نیز نقل شده: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام، پیامبر روی از او برگرداند. هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن خویش را تکرار کرد. پیامبر فرمود: آیا با ما

۱. همان، ص ۶۷۷، ج ۳، ۵.

۲. مجمع البیان ج ۵ و ۶ ص ۲۶.

۳. همان، ص ۲۵۶.

۴. همان.

نماز انجام دادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری. پیامبر گفت: این کفاره گناه توست.^۱

شاید بتوان معنای دیگری هم برای اقامه نماز ارائه داد، چرا که در برخی از آیات نمازگزاران واقعی را کسانی دانسته است که علاوه بر خواندن نماز، آثار نماز در رفتار اجتماعی و اعتقادات آن‌ها متجلی است، یعنی نمازگزاران را اهل انفاق به محرومین، عفت و پاکدامنی، رعایت عهد و امانت داری و اعتقاد به آخرت و... معرفی می‌کند.^۲ در آیاتی نیز نماز بازدارنده از فحشا و منکر معرفی شده است.^۳

بنابراین یکی از ویژگی‌های «محسنین» که از هدایت و رحمت قرآن بهره می‌گیرند، اقامه نماز است. در برخی از آیات از اقامه نماز در دل شب و مناجات سحرگاهی سخن به میان آمده: ﴿آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾؛ آن‌ها پیش از این (در دنیا) نیکوکار بودن و اندکی از شب را بیدار می‌بودند و در سحرگاهان از خدا طلب آمرزش می‌کردند.^۴

۲. ویژگی دوم: اهل دادن زکات

دومین ویژگی اهل احسان در مورد رابطه آن‌ها با خلق خداست که یکی از مهم‌ترین آن‌ها «انفاق از زیادی دارائی خویش» به آنهاست قرآن می‌گوید مهر ذلت بر پیشانی یهود خورده شده، چرا که علاوه بر این که ارتباط خویش را با خدا قطع نمودند، ارتباط با خلق و خدمت به آن‌ها را قطع نمودند و راه خلاصی از این ذلت، ارتباط با خدا و ارتباط و خدمت به خلق خداست. اصل زکات به معنای «رشدی است که برای دارائی انسان به جهت برکت الهی» حاصل می‌شود، یعنی زکات به معنای با روری و رشد است و به زیادی دارایی انسان اعم از مال و

۱. همان .

۲. معارج آیه ۲۲ تا ۳۴ .

۳. ان الصلوة تنهى عن الفحشا والمنکر، عنکیوت، ۴۵ .

۴. ذاریات، ۱۶ تا ۱۸ .

غیرمال که به دیگران داده می‌شود، زکات گویند، چون با این کار دارایی انسان به برکت خداوند زیاد می‌شود و رشد می‌کند.^۱

شاید مراد از اهل دادن زکات بودن محسنین همین معنای وسیع باشد، یعنی آنها اهل خدمت به خلق هستند که خود به خود باعث رشد دارایی خویش و با روی شخصیت خویش می‌شوند. خدمت به خلق چه در مال و چه در غیرمال روح انسان را از بخل و حسد پاک می‌کند و مانع می‌شود انسان به شوره زاری تبدیل می‌شود.

در حدیثی از امام صادق ذیل آیه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۲ آمده است: «إِنَّ مَعْنَاهُ وَمَا عَلَّمْنَا هُم يَبْثُونَ؛ مراد آن است که از علوم و دانش‌هایی که به آنها تعلیم داده ایم، نشر می‌دهند و به نیازمندان می‌آموزند.»^۳

یا در روایت آمده: «زكاة العلم أن تعلمه عبد الله؛ زکات علم به این است که به بندگان خدا آموزش بدهی.»^۴

بدیهی است مفهوم روایات این است که انفاق و زکات مخصوص به علم است بلکه چون غالباً نظرها در مسئله انفاق متوجه انفاق مالی است می‌شود. امام علی^{علیه السلام} با ذکر این نوع انفاق و زکات معنوی می‌خواهد گستردگی مفهوم آن را برساند. پس زکات و انفاق اعم از واجب و مستحب مالی و غیر مالی را شامل می‌شود.

اتفاقاً در آیات قرآن یکی از خصوصیات محسنین انفاق مالی دانسته شده است، «إِنَّهُمْ كَانُوا

قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۵

۱. مفردات راغب ص ۲۳۸.

۲. بقره، آیه ۳.

۳. نورالتقلین، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱۳.

۴. اصول کافی، جلد ۱، ص ۶۰، ح ۳.

۵. ذاریات، آیات ۱۶ و ۱۹.

۳. ویژگی سوم: یقین به آخرت

یقین، به علم و معرفتی گفته می‌شود که شک در آن به هیچ وجه راه ندارد، به طوری که آدم به آرامش و ثبات در فهم یک مطلب برسد.^۱ یقین بالاتر از ایمان نیز می‌باشد چرا که چه بسا انسان به چیزی ایمان داشته باشد، ولی برخی از لوازم آن چیز را فراموش کند و خلاف ایمان خویش عمل نماید، ولی اگر ایمان از روی علم و معرفت باشد (یقین) مانند یقینی به آخرت، دیگر دچار نسیان نخواهد شد و به ورطه گناه و محارم الهی نخواهد افتاد. یقین به آخرت یعنی، عدم فراموشی حساب و کتاب در قیامت، به طوری که مبتلا به گناه نشود و حریم و حدود الهی را نشکند.

سومین ویژگی محسنین مربوط به ارتباط و نوع اعتقاد او به عالم پس از مرگ است، چنانچه از مرتبه علم محض و ایمان مجرد بالاتر آمده و علم و ایمان را به هم ضمیمه کرده و به یقین دست یافته است.

ابوذر غفاری می‌گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم در تورات چیست؟ فرمود: بیشتر مواظب است. گفتم یکی از موعظه‌هایش را بگویید: حضرت فرمود: در تورات آمده عجباً لمن ایقن بالموت کیف یفرح؛ عجب از آن کس که به مرگ یقین دارد چگونه شاداب است! و عجب از آن کس که او به دوزخ یقین دارد چگونه می‌خندند! و عجب از کسی که دنیا را می‌بیند چگونه اهل آن از آن جدا می‌شوند باز هم دل به دنیا می‌بندد و عجب از کسی که به حساب یقین دارد ولی عمل نمی‌کند.

انس بن مالک می‌گوید: روزی جوان انصاری پیش پیامبر ﷺ آمد پیامبر ﷺ از او پرسید کیف اصبحت یا حارثه؛ چگونه صبح کردی ای حارثه پاسخ داد: شب را به صبح رساندم در حالی که مومن هستم، پیامبر ﷺ فرمود: حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت گویا در عرش خدا نگاه می‌کنم و مردمان را می‌بینم اهل بهشت را می‌بینم که به زیارت یکدیگر می‌روند و اهل دوزخ را می‌نگرم که از عذاب فریاد می‌زنند حضرت فرمود: تو بنده‌ای هستی که خداوند دلت را به ایمان منور کرده است.^۲

۱. مفردات، ص ۶۱۳.

۲. به نقل از تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۱۰۹.

موضوع پنجم

سرانجام محسنین

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (لقمان، آیه ۵).

محسنین که رابطه خود با خدا، خلق خدا و معاد خدا را سامان بخشیده‌اند و از هدایت و رحمت معارف قرآن حکیم بهره بردارند، و راه خود را با ارائه طریق پیدا کرده‌اند، سرانجامی نیکو در دنیا و آخرت در انتظار آنهاست. آن‌ها که أهل عمل صالح و نیک هستند، بدین خاطر سرانجام‌شان نیز نیک خواهد بود. سرانجام انسان عکس‌العمل، عمل اوست. در آیه ۵ لقمان، دو عاقبت برای محسنین بیان شده است:

۱. هدایت از ناحیه خدا

قبل از این گفتیم، هدایت تنها از ناحیه خداست و خود آدمی و اسبابی چون قرآن و رسول ﷺ نقش مقدماتی دارد. از سوی دیگر گفتیم، هدایت بودن قرآن به معنای ارائه طریق و نشان دادن راه است، اما هدایتی که با احسان در عمل و در پرتو نشان دادن راه توسط قرآن نصیب محسن می‌شود، به چه معناست و چه خصوصیتی دارد؟

این هدایت دو خصوصیت را به همراه دارد:

الف: هدایتی خاص از ناحیه خداوند است؛ این هدایت بالاتر از نشان دادن راه است. این هدایت ایصال و رساندن به مقصد است، گویا خداوند دست محسن را خود می‌گیرد و گام به گام در مسیر حق جلو می‌برد و او را به مقصد می‌رساند این هدایت از الطاف خاص خدا برای بندگان خاص است

چنانچه در آیه آمده: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ»^۱ پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را می‌گشاید و از هر تنگی دور می‌کند».

خداوند بعد از پذیرش هدایت قرآن توسط انسان محسن، توفیق بالاتر را به او اعطا می‌کند و کسی را که در مسیر عبودیت قرار گرفته به مقصد می‌رساند و در به زنگ های زندگی او را رها نمی‌کند و سوار بر مرکب هدایت خویش او را جلو می‌برد «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۲

ب: ثابت قدم بودن در مسیر هدایت (علی هدی) محسنین بعد از پذیرش هدایت قرآن در مسیر خدا ثابت قدم هستند و ایمانشان تضمین شده و مستقر می‌باشد، نه عاریه‌ای است.

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: همانا عزوجل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که ایمان شان زوال ندارند و وحی را برای کفر آفریده که کفرشان زوال ندارد خلقی را میانه این رو آفریده و به برخی از ایشان ایمان را به عاریت داده که اگر بخواهد برای آن‌ها تکمیل کند و اگر بخواهد از ایشان نگیرد.^۳

در این حدیث شریف ایمان به دو قسم تقسیم شده است یک ایمان سطحی تودع و دبعه‌ای و دیگری ایمان ثابت و مستقر ایمان مستودع همچون کاهی است که با وزش بادی به تلاطم و لرزش و زیرورو شدن، می‌افتد این ایمان با دیدن گوساله سامری به خدای موسی علیه السلام پشت کند و در برابر خدای سامری پیشانی می‌ساید، اما ایمان مستقر بازی است که در زمین معرفت رشد یافته و بالیده است.

قال ابو عبدالله علیه السلام: «من دخل فی الایمان بعلمٍ ثبت فیهِ، و نفعه ایمانه، و من دخل فیهِ بغیر علم خرج منه کما دخل فیهِ؛ آن که با علم داخل در حریم ایمان می‌شود در ایمانش ثابت قدم

۱. انعام، آیه ۱۲۵.

۲. طلاق، آیه ۲.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۶، ج ۱.

است و ایمان برایش منفعت دارد و آن که بدون معرفت در حریم ایمان داخل شود، چنان که در حریم ایمان وارد شده از ایمان خارج می شود»^۱.

۲. فلاح و رستگاری

اصل فلاح به معنای شکافتن است، از این جهت برزگر و کشاورز را فلاح گویند^۲ پس مفلح به معنای کسی است که به شکوفایی رسیده و تمام استعدادها و دارای و جودی انسانی اش را شکوفا کرده به این خاطر او را پیروز و رستگار می دانند. طبق آیه ۵ سوره لقمان آنان که با خدا به نیکی در ارتباطند و در این ارتباط معاد و آخرت را در نظر می گیرند در دنیا آخرت پیروز و رستگارند چرا که راه شکوفایی انسان و رسیدن به پیروزی در این ارتباط و اعتقاد است.

فلاح انسان به این است که تمام استعدادهای آن متناسب و هماهنگ و در جای خود و در زمان خود باور شود و خسر و زیان او در این است که استعدادهای خود را بدون تناسب شکوفا کند مثل کاریکاتوری که اندامش ناموزون است.

در فرهنگ قرآن در مقابل فلاح واژه خسر وجود دارد خسران به معنای نقص در اصل سرمایه آدم زیانکار و خاسر یعنی کسی که همه یا قسمتی از اصل سرمایه را از دست داده است.

معنای خسران را در قرآن نمی فهمید، قدم زنان در بازار می رفت و فکر می کرد. در هیاهوی بازار ناگهان متوجه صدایی شد که حزن و اندوه را با خود به همراه داشت، به این طرف و آن طرف بازار سرک کشید. یخ فروشی را دید که ضجه می زد و از مشتریانی که بی توجه از کنارش می گذشتند، کمک می خواست. پشت سرهم فریاد می زد «خسرت» زیان دیدم نه تنها سودی به دست نیاوردم، اصل سرمایه ام نیز نابود شد. او با صدای بلند خندید و گفت: یافتم، جواب سؤالم را یافتم. سال ها بود که در معنای «خسران» مانده بودم و حال فهمیدم که معنای خسران این است که انسان نه تنها سودی در زندگی نبرد، بلکه اصل سرمایه که استعداد و نعمت هایی است که خدا به او داده، از دست بدهد و تنها کسی این سرمایه را به سود می رساند که اهل ایمان و عمل صالح باشد.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۲.

۲. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۱۱۱.

خسران در دنیا باعث زیان در آخرت و رستگاری و شکوفایی در دنیا مقدمه شکوفایی و فلاح در آخرت و محسنین چون دنیایشان به سامان است، آخرتشان آباد و بارور است.

در فرهنگ قرآن دو نوع زیان دیدن و خسران مطرح است.

الف: زیان دیدن وجودی شخصیتی؛ که انسان سرمایه وجودی خویش را به طور کلی از دست بدهد. ﴿إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾. همانا زیان کاران کسانی هستند که سرمایه وجودی خودشان و اهل خویش را از دست داده اند.^۱

ب: خسران و زیان کاری در عمل آدمی که انسان در عمل خاصی دچار خسران شود، مانند این که عمل خوبی را با دیار منت همراه کند؛ ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾؛ ای پیامبر بگو: آیا شما را از زیان کاران ترین مردم در عمل خبر دهم، آنان کسانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارد که کار خوب انجام می دهند.^۲

فلاح و شکوفایی نیز می تواند در عمل انسان یا در تمام وجود آدمی باشد نخستین کسانی هستند که در تمام ابعاد وجودی خویش به شکوفای رسیده اند و به این خاطر رستگاریشان از ناحیه هدایت الهی تضمین شده است. آنها در پرتو اعمال خویش و به برکت هدایات خداوند حتما رستگارند، بدین خاطر بعد از اولئك هدی من ربههم سرانجام نهایی آنها یعنی اولئك هم المفلحون آمده است.

۱. شوری، آیه ۴۵.

۲. کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

موضوع ششم

شیوه مقابله با قرآن

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾؛ بعضی از مردم کسانی اند که سخنان باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند، برای آن‌ها عذاب خوارکننده است. (لقمان، آیه ۶).

در مقابل کسانی که (محسنین) زمینه‌هایی را برای بهره‌گیری از هدایت قرآن در خویش فراهم کرده‌اند، کسانی وجود دارند که با اعمال خویش زمینه‌های بهره‌گیری از قرآن را در خود و دیگران می‌خشکانند.

در این آیه تنها سخن از کسانی نیست که زمینه بهره‌برداری از قرآن را ندارند بلکه بیشتر سخن از آنانی است که با فرهنگ سازمان غلط در جامعه می‌خواهند زمینه استفاده از قرآن را در آحاد جامعه از بین ببرند.

۱. شان نزول آیه

برخی از مفسران گفته‌اند این آیه در مورد نصر بن حارث نازل شده است او تاجر بود و به ایران سفری کرد و داستان‌های ایرانیان را برای قریش بازگو می‌کرد و می‌گفت: اگر محمد برای شما

سرگذشت عاد و عود را نقل می‌کند من داستان‌های رستم و اسفندیار و اخبار کسری را بازگو می‌کنم آن‌ها دور او را گرفته و به این داستانها مشغول می‌شدند و شنیدن قرآن را ترک می‌کردند.^۱ این شان نزول تقریباً در روایت امام باقر علیه السلام نیز آمده است.^۲

بعضی دیگر گفته‌اند، این آیه در مورد مردی نازل شده که کنیز خواننده ای را خریداری کرده بود و شب و روز برای او خوانندگی می‌کرد و او را از یاد خدا غافل می‌ساخت.^۳ شأن نزول آیه هر چه باشد از معنای معلوم می‌شود که کسانی از خواص جامعه برای این که توده مردم به قرآن و معارف آن گوش فرا ندهند سرگرمی‌هایی را در جامعه ترویج می‌کردن خواه این سرگرمی‌ها داستان‌ها افسانه ای بی فایده باشد خواه ترویج غنا، موسیقی، و خواه .. چنان چه مصادیق این آیه در روایت فراوان ذکر شده :

امام باقر علیه السلام فرمودند: غنا از گناهانی است که خداوند وعده آتش بر آن داده و سپس حضرت این آیه را تلاوت نمودند.^۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند «لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمَغْنِيَاتِ وَ لَا بَيْعُهُنَّ وَ اثْمَانَهُنَّ حَرَامٌ؛ با آموزش دادن کنیزان خواننده و خرید و فروش آن‌ها حرام است و در آمدی که از این راه به دست می‌آید حرام است سپس حضرت برای شاهد این آیه را تلاوت نمودند».^۵

۲. تبیین مفاهیم آیه

لهو: مراد از لهو هر گونه سرگرمی می‌باشد که انسان را از امور مهم باز می‌دارد.

لهو الحدیث: در سخنی که انسان را از فراگیری حقایق و معارف الهی باز می‌دارد و آدمی را به خود مشغول می‌کند مانند حکایات و داستان‌های خرافی که نتیجه‌اش فساد و گمراهی است غنا و آهنگ‌های شهوت‌انگیز یا مشغول شدن به ابزارهای موسیقی و ...

۱. مجمع البیان ج ۷ و ۸ ص ۴۰۴.

۲. میزان ج ۱۶ ص ۲۱۰۷.

۳. مجمع البیان ج ۷ و ۸ ص ۴۰۴.

۴. میزان ج ۱۶ ص ۲۱۷.

۵. مجمع البیان ج ۷ و ۸ ص ۴۰۴.

بنابراین طبق شأن نزول‌های نقل شده و روایات و هم چنین مفهوم لهو الحدیث مراد آیه هر سخن بیهوده و هر کار بیهوده ای است که انسان را به خود مشغول می کند و مانع می شود معارف حقه قرآنی شنیده شود پس در زمان ما شامل کتاب‌های غیر مفید همچون رمان‌های جنسی و پلیسی و هم چنین شامل گفت و گوهای غیر مفید هم چون جک‌ها و سخنان لغو و ... هم می‌شود. سبیل الله: مراد از سبیل الله، قرآن است چرا که همه این سخنان بیهوده برای مقابله با معارف حقیقی قرآن بوده‌است، آن‌ها با داستان پراکنی‌های بیهوده در واقع با دو چیز مقابله می‌کردند: الف: با داستان‌های آموزنده قرآن. ب: با سایر معارف قرآن که در ضمن داستان‌ها یا سایر آیات قرآن می‌باشد، چرا که با نشنیدن قرآن و جایگزین شدن داستان‌ها و سخنان باطل دیگر فرصتی برای مردم برای شنیدن قرآن نبود.

۳. ابزارهای خواص برای توسعه فرهنگ انحرافی

خواص جامعه، همیشه به عنوان فرهنگ سازان آن جامعه در بین توده مردم به حساب می‌آیند. به گفته شهید مطهری در مقدمه داستان راستان، فساد و تباهی همیشه از ناحیه خواص در جامعه جاری می‌شود و آحاد جامعه را مبتلا می‌کند، چرا که عوام غالباً به دنبال خواص راه می‌افتند و آن‌ها را الگوی خویش قرار می‌دهند. در فرهنگ قرآن می‌بینیم که مثلاً خواص یهود با این که به حقانیت پیامبر اذعان داشتند و مدت‌ها خود انتظار آمدن او را می‌کشیدند، ولی بعد از بعثت و به خطر افتادن منافع خویش، همه چیز را منکر شدند و زمینه انحراف توده را فراهم کردند.^۱ و مشرکین نیز اینگونه بودند و بدین خاطر قرآن دشمن‌ترین گروه‌ها نسبت به پیامبر و حقانیت او را مشرکین و یهود می‌شمارد.^۲ در این آیه سه ابزار و شگرد برای توسعه فرهنگ انحرافی و جلوگیری از فرهنگ قرآنی ترسیم شده است، «يُضِلُّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ». این سه ابزار را خواص جامعه آگاهانه بکار می‌گرفتند و برای انحطاط جامعه سرمایه‌گذاری «يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثِ» می‌کردند:

۱. بقره، آیه ۷۸ و ۷۹.

۲. مائده، آیه ۸۲.

الف- تمسخر ارزشها ﴿وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا﴾: یکی از شگردها برای جلوگیری از توسعه ارزش‌ها، به استهزاء گرفتن ارزش‌ها می‌باشد. این استهزاء به دو گونه می‌تواند باشد، یکی مشغول کردن جامعه به مطالب جدید و ارزش‌های وارونه و دیگری به مسخره گرفتن مستقیم ارزش‌های الهی و قرآنی.

مشرکین برای تمسخر معارف قرآنی از هر دو گونه استفاده نمودند، هم داستانهای خرافی، غنا، موسیقی و ... را توسعه دادند و می‌خواستند بگویند قرآن نیز اسطوره‌ای همانند این داستان‌های اسطوره‌ای و خالی از حقیقت است و هم با سخنان خویش در مورد قرآن و معارف آن، قرآن را کوبیدند، همانند چیزی که از ابوجهل و یارانش نقل می‌کنند که رو به قریش می‌کرد و می‌گفت: می‌خواهید شما را از «زقوم» که محمد ما را به آن تهدید می‌کند، اطعام کنم؟! سپس می‌فرستاد کره و خرما حاضر می‌کردند و می‌گفت این همان «زقوم» است.^۱

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ لهوالحدیث را اینگونه معنا می‌کند: «هو الطعن فی الحق و الإستهزاء به؛ طعنه و سرزنش مطالب حق و تمسخر آن‌ها است. امروزه نیز با نوشتن داستان، فکاهی سازی در مورد ارزش‌ها و اقوام، نوشتن مقالات به ظاهر علمی، لجن پراکنی‌های گفتاری و نوشتاری و ... معارف اسلامی و احکام اسلامی در باب دینه، ارث، حجاب و ... را به باد استهزاء می‌گیرند.

ب: جایگزینی ارزش‌ها ﴿بِشْتَرَى لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾؛ یکی از ابزارها در توسعه انحراف، جایگزینی ارزش‌ها است. توده مردم تمایل به شنیدن داستان و قصه، یاد گرفتن آنچه در زندگی روزمره به آن نیاز دارند و همچنین پرکردن اوقات فراغت و بیکاری خویش دارند. یک وقت خواص جامعه و فرهنگ‌سازان این اوقات و این نیازهای درونی و فطری را از راه‌های درست پاسخ می‌دهند و گاه از آن سوء استفاده می‌کنند و سم‌های فکری، عقیدتی، اخلاقی را به خورد جامعه می‌دهند. طبیعی است که در جامعه‌ای که شعر و شاعری و فصاحت و بلاغت کلامی بین توده رایج است،

۱. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۴۰۵.

نمی‌توان آن‌ها را تنها از شنیدن فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کتاب و پرمحتواترین کتاب یعنی قرآن محروم کرد، بدون آنکه جایگزینی برای این روح‌های تشنه و گوش‌های باز قرار داد. پس باید به جای غذای سالم قرآنی، طعام گندیده در بسته‌بندی زیبا ارائه کرد و در این میان خوب است از ذوق ادبی آن‌ها و شهوت غریزی آن‌ها کمک گرفت و در مقابل قرآن، داستان‌های جذاب و بی‌فایدهٔ سرزمین فارس و همچنین غنا و موسیقی هماهنگ با برانگیختن شهوت را توسعه داد. امروز نیز برای مقابله با فرهنگ اسلامی و قرآنی از شیوهٔ جایگزینی و تغییر ارزش‌ها کمک گرفته می‌شود. استکبار با تبلیغات ژورنالیستی، شیوهٔ زندگی غربی از جمله تجمل، بی‌تفاوتی، عدم ثبات اخلاقی و ... را ترویج می‌کند تا به تدریج ارزش‌های اسلامی را به انزوا بکشاند و کشورهای اسلامی لباس و محتوای غربی پیدا کنند.

ج- بهره‌گیری از جهل و غفلت «لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ»؛ یکی از شیوه‌ها و ابزارها برای توسعهٔ انحراف، استفاده از جهل و غفلت است. مردمی که سالهاست توسط خواص جامعه به مسائل غریزی و شکم و شهوت مشغول شده‌اند تا از آنها بهره‌کشی شود و در جهل و غفلت نگه داشته شده‌اند و از آموزش معارف و فضائل اخلاقی دین‌های آسمانی پیشین محروم بوده‌اند، معیار تشخیص حق و باطل را در دست ندارند. مشرکین از این زمینه‌ها استفاده می‌کنند و وقتی می‌بینند مردم از یک سو فطرتاً به محتوای معارف قرآنی و از سوی دیگر از جهت ذوق ادبی به استواری کلام قرآنی گرایش دارند، برای اینکه مردم را در جهل نگه دارند به هر نحو مانع آشنایی آن‌ها با کلام و معارف قرآنی می‌شوند.

همیشه خواص ناسالم یک جامعه از جهل مردم بهره برده‌اند، چنانچه یهود با تحریف تورات، منکر این مطلب شده‌اند که پیامبر اسلام همان پیامبری است که در تورات بشارت آمدنش آمده‌است.^۱

جهل یا غفلت مردم به حقیقت و معیارهای آن بهترین ابزار برای جایگزینی ارزش‌ها و تبدیل آن‌هاست. امروزه نیز استکبار با بنگاه‌های خبر پراکنی خویش مردم را در جهل نسبت به جنایات

۱. بقره، آیه ۷۵ و ۷۶.

خویش قرار می‌دهند و یا با خبرسازی به نفع خویش جامعه جهانی را از خبرهای واقعی غافل می‌نمایند.

۴- هماهنگی جرم و مجازات «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»

در انتهای آیه سخن از مجازات گمراه‌کنندگان جامعه از هدایت و معارف قرآنی شده‌است و عذاب آن‌ها به «خوارکننده و اهانت بار بودن» توصیف شده‌است. چرا قرآن در اینجا گفت: «عَذَابٌ مُّهِينٌ» و نگفت «عذاب أَلِيمٌ و دردناک»؟ طبق قانون عمل و عکس‌العمل که در مورد اعمال انسانی نیز جاری است، واکنش، نتیجه و جزای عمل انسان باید هماهنگ باخود عمل باشد. مشرکین از روی «استکبار» با ترویج داستان‌ها و سخنان بیهوده در صدد مقابله با قرآن و خوار و کوچک کردن آن برآمدند؛ بدین خاطر خداوند «عذاب خوارکننده» مطابق با جرم آن‌ها یعنی استکبار و خوارکردن قرآن را برای آن‌ها در نظر گرفته‌است. آن‌ها آنچه را در این دنیا می‌کارند، در آخرت برداشت می‌کنند. پس عذاب آن‌ها علاوه بر دردناک بودن «أَلِيمٌ»، خوارکننده و اهانت آمیز هم می‌باشد.

البته این عذاب خوارکننده مخصوص خواص فقط نیست، بلکه توده مردم نیز چون با نقل سخنان بیهوده آیات قرآن را به استهزاء می‌گیرند، عذابشان خوارکننده است.

موضوع هفتم

استکبار مانع فهم معارف و حیانی

﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَكُنَّا مُسْتَكْبِرِينَ كَانُوا لَمْ يَسْمَعُهَا كَأَن فِي أذُنَيْهِ وَقَرَأَ فَبِشْرِهِ بَعْدَآبٍ
أَلِيمٍ﴾ و چون آیات ما بر او خوانده شود، با نخوت و استکبار روی بر می‌گرداند، چنانچه گویی آن
را نشنیده، گویی در گوش‌هایش سنگینی است؛ پس او را از عذابی پردرد خبر ده. (لقمان، آیه ۷)
موضوع این آیه همان خواص جامعه هستند که برای انحراف جامعه و جلوگیری از بهره بردن
جامعه از معارف قرآنی، سرمایه‌گذاری می‌کنند، پول خرج می‌کنند، وقت می‌گذارند و برای قرآن
رقیب می‌تراشند.

۱- تبیین مفاهیم آیه:

استکبار: خود برتر بینی انسان نسبت به دیگران.^۱ این واژه در فرهنگ قرآن در مقابل
«استضعاف» است و مراد کسانی هستند که خود را ضعیف می‌پندارند و توسط مستکبرین ضعیف
نگه داشته شده‌اند.

در فرهنگ قرآن، کفر و استکبار همدوش هم می‌باشند و حاکمان و خواص جریان کفر در
جامعه، خود را برتر از توده تصور می‌کنند و استکبار به خرج می‌دهند و با توجه به اینکه جریان
کفر سه وجه و بعد دارد، استکبار نیز سه بعد دارد:

۱. مفردات راغب، ص ۴۷۱.

- کفر و استکبار در بعد قدرت و مناصب اجتماعی، که در فرهنگ قرآن از آن با عنوان «طاغوت» یاد شده است. «... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...»^۱

- کفر و استکبار در بعد ثروت و مال، که در فرهنگ قرآن از آن با عنوان «ملاً» یاد شده است. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا...»^۲

- کفر و استکبار در بعد فرهنگ، از این کفر در قرآن با عنوان «مترف» یاد شده است. «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا...»^۳

در آیه ۷ لقمان استکبار در بعد فرهنگی مطرح شده است، چرا که مشرکین در بعد فرهنگی و مبارزه فرهنگی با اسلام و قرآن، می‌خواستند دین اسلام را منزوی کنند. وقر: وقر در اصل به معنای بار سنگین است. این واژه وقتی به «گوش» نسبت داده شود به معنای سنگینی در گوش است^۴، گویا بر گوش چیزی بسته‌اند که مانع شنیدن است. البته کنایه از کری نیز می‌باشد.^۵

۲- تبلیغ عملی بر ضد قرآن

مشرکین علاوه بر اینکه در بین توده مردم برای قرآن رقیب ساختند و با سرمایه گذاری «یشتیری لَهُوَ الْحَدِيثِ» مردم را به سخنان و داستان‌های بیهوده سرگرم کردند، از نقش الگویی خویش در جامعه نیز بهره بردند. تبلیغ عملی آن‌ها بر ضد قرآن اینگونه بود که وقتی پیامبر معارف قرآن را برای آن‌ها تلاوت می‌کرد، روی بر می‌گرداندند و بی‌اهمیتی می‌کردند و با تکبر می‌گذشتند و حتی گاهی پنبه در گوش می‌کردند تا سخنان پیامبر و وحی قرآنی را نشنوند. این خواص با این

۱. بقره، آیه ۲۵۷.

۲. اعراف، آیه ۷۵.

۳. اسراء، آیه ۱۶.

۴. مفردات راغب، ص ۶۰۲.

۵. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

برخوردهایشان می‌خواستند از جایگاه الگویی خویش در جامعه بهره ببرند و با زبان بی‌زبانی بگویند، ما که خواص و نخبگان شمائیم، حاضر به شنیدن سخنان محمد نیستیم، چه برسد به شما که جزء عوامید، یعنی آن‌ها به تبلیغ لفظی بر ضد قرآن اکتفا نکردند و از نقش و جایگاه خویش نیز بهره بردند، هر چند نیمه شب زیبایی کلام قرآنی آن‌ها را جذب می‌کرد و دور از چشم مردم، پشت دیوار خانه پیامبر به قرآن گوش می‌دادند.

امروزه نیز ذهن کجی به معارف دینی تنها از راه نوشتن و گفتن نیست، گاهی با ارائه الگوهایی که عملاً و در پوشش و آرایش و به دین دهن کجی می‌کنند، دین را به سخره می‌گیرند.

۳- استکبار ریشه عدم پذیرش حق

گفتیم که اهل احسان و عمل بودن و روحیه باور و یقین به معاد باعث برخورداری از هدایت قرآنی است و گفتیم تا این زمینه‌ها را در خود نسازیم، از قرآن بهره‌ای نداریم؛ اما چه چیز باعث می‌شود، برخی حق را نپذیرند و از هدایت و معارف وحیانی محروم شوند؟

تعبیر به «وَلَّى مُسْتَكْبِرًا» اشاره به این است که رویگردانی آن‌ها تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایشان نیست. بله آنها معارف قرآنی را در تضاد با استثمار اقتصادی جامعه می‌دیدند، ولی آن‌ها می‌دیدند که اگر ندای قرآن و معارف قرآنی در دل‌ها و عمل‌ها جاری شد، دیگر سیطره و استیلای آن‌ها بر جامعه پایان خواهد یافت. آن‌ها با استخفاف و پوک کردن انسان‌ها از درون، اطاعت و فرمانبرداری بی‌چون و چرای آن‌ها را بدست می‌آوردند.^۱ و قرآن آمده تا انسانیت را به آدم‌ها بشناساند.

ریشهٔ اعراض آن‌ها از حقیقت، استکبار و تکبر آن‌ها در برابر خدا و آیات خدا بود، که این استکبار منافع مادی، سیطرهٔ اجتماعی و تسلط فرهنگی آن‌ها را تضمین می‌کرد. ریشهٔ عدم پذیرش حق، توهم بزرگی نسبت به مردم است و خود را جایگزین خدا در زمین دیدن. فرعون

۱. قرآن در مورد فرعون می‌گوید: «فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ؛ او قوم و مردم خویش را از درون پوک می‌کرد تا او را اطاعت نمایند»؛ زخرف، آیه ۵۴.

گفت: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۱؛ ﴿وَتَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۲

روحیه استکباری در برابر خدا و آیات الهی ﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا﴾ باعث روحیه استکباری و خود برتری‌ی در برابر بندگان خداست. در سوره مطفین خداوند مواجهه مجرمین را با مؤمنین اینگونه ترسیم می‌کند:

الف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾؛ مجرمین آنان را که ایمان آورده بودند، ریشخند می‌کنند و به آن‌ها می‌خندند.

ب: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ﴾؛ و چون بر ایشان می‌گذشتند، اشاره چشم و ابرو برای تمسخر با هم رد و بدل می‌کردند.

ج: ﴿وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ﴾؛ و هنگامی که نزد دوستان خویش باز می‌گفتند، به شوخ طبعی و ساختن و گفتن فکاهی نسبت به مؤمنین می‌پرداختند.

د: ﴿وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ﴾؛ و چون مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: این‌ها جماعتی گمراهند.^۳

۴- استکبار ریشه عدم درک حقایق (اقسام روحیه‌ها)

استکبار علاوه بر اینکه مانع پذیرش حقایق و سبب اعراض از آن است، باعث درک نکردن حقایق می‌شود. شاید عبارت ﴿كَأَنَّ فِي أذُنَيْهِ وَقْرًا﴾ اشاره به این دارد که آن‌ها از درک و فهم حقایق و معارف قرآنی عاجزند، چنانچه در برخی از آیات دیگر به این مطلب اشاره شده: ﴿وَمَثَلُ

۱. نازعات، آیه ۲۴.

۲. زخرف، آیه ۵۱.

۳. مطفین، آیات ۲۹ تا ۳۲.

الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَبِدَاءً صُمُّ بَكُمْ عَمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ^۱؛
و مثل (دعوت کننده) کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی مبهم چیزی نمی‌شنود، بانگ می‌زند. آری کردند، لالند و کورند و تعقل نمی‌کنند» در این آیه کافران تشبیه به حیوانات شده‌اند که هیچ درکی از معارف ندارند.

در فرهنگ قرآن کسانی را که از پذیرش حق سرباز می‌زنند و اصلاً از درک حق ناتوانند، به طور کلی سه دسته هستند:^۲

الف: مرده‌ها: مرده‌ها آن‌هایی هستند که رشدی نمی‌کنند و تکانی نمی‌خورند. مسیح که هیچ، حتی محمد هم به آن‌ها نمی‌تواند حرفی برساند که «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ فِي الْقُبُورِ»^۳
اینها کسانی هستند که مانع‌ها در گوششان و پرده‌ها بر چشمشان و دیوارها در حیاتشان و قفل‌ها بر دلشان خورده.^۴ «وقر» و «حجاب» و «سد» و «اکنه»^۵ آن‌ها را در خود گرفته و از نور بهره‌ای نمی‌برند و بی نور هم نمی‌توانند رشدی بیاورند، که گیاه‌ها هم در تاریکی می‌پوسند، تا چه رسد به آدمیزادگان محتاج تر.

اینها به خاطر عوامل سودپرستی (منافق) و غرور و خودپرستی (استکبار) و عناد و لجابت از هر نوع حرکت و رشد و درکی محروم می‌شوند. روحیه مغرور و معاند، استکبار را بوجود می‌آورند و این بیشتر مخصوص خواص و حاکمان جامعه است.

ب: کرها؟ آن‌هایی هستند که امکان رشد برایشان هست، نمرده‌اند و نخشکیده‌اند، اما نفرت‌ها، بدبینی‌ها و شک‌ها، یأس‌ها و عقده‌ها و سرخوردگی‌ها و پوچی‌ها، آن‌ها را اسیر کرده و

۱. بقره، آیه ۱۷۱.

۲. این قسمت برگرفته از کتاب «مسئولیت و سازندگی» آقای صفائی حائری است؛ ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۳. فاطر، آیه ۲۲.

۴. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً؛ بقره، آیه ۷.

۵. وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ؛ (فصلت، آیه ۵) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ؛ (یس، آیه ۹)

۶. أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ زخرف، آیه ۴۰.

فراری بار آورده‌است. اینها به ثروت‌ها و لذت‌هایی رسیده‌اند و آلف و الوفی به چنگ زده‌اند و دنیا زده و لیز و به تعبیر قرآن «فَرَح» و سرشاد گردیده‌اند. اینها کسانی هستند که گوش‌هایشان با این پنبه‌ها پر شده و نفرت زده و فراری و لیز هستند.

ج: کورها؛ بی‌شخصیت‌هایی هستند که بر اثر تربیت و یا وراثت و یا غذا و یا محیط در خود شکسته‌اند و پاهایشان شکسته و حال رفتنشان نیست. کسانی هستند که چشم‌ها را از دست داده‌اند و حقایق را نمی‌توانند، ببینند و در نتیجه به وحشت افتاده‌اند و با بدبینی گره خورده‌اند و ناچار احتیاط کار شده‌اند.

و همچنین اینها کسانی هستند که در کنار راه و حادثه‌ها به جای انتخاب و حرکت، عکس العمل بی‌رگی و بی‌تفاوتی را بروز می‌دهند. با هیچ چیز ککشان نمی‌گزد و پوستشان خراشی بر نمی‌دارد. اینها پس از سرخوردگی‌ها و خستگی‌ها به این حال رسیده‌اند و بر تخت بی‌غیرتی نشسته‌اند و بر طبل بی‌عاری می‌کوبند که این هم عالمی دارد.^۱

۵- هماهنگی جرم و مجاز است «فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

مشرکین چون به جهت تمسخر از قرآن روی برمی‌تافتند، خداوند نیز آن‌ها را به تمسخر می‌گیرد و واژه بشارت را که برای خبر خوش استفاده می‌شود، برای وعده به عذاب استفاده می‌کند و باتوجه به اینکه بی‌اعتنائی آن‌ها در مقابل تلاوت قرآن برای مؤمنان دردآور بود، مجازاتشان نیز «أَلِيم» دردناک» توصیف می‌شود؛ «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ»^۲؛ امروز (قیامت) مؤمنانند که به کافران می‌خندند.

۱. مسئولیت و سازندگی، ص ۲۲۱ و ۲۲۲، علی صفایی حائری.

۲. مطلقین، آیه ۳۴.

موضوع هشتم

جایگاه ایمان و عمل صالح و رابطه آن با شناخت

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ النَّعِيمِ، خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (لقمان، آیات ۸ و ۹).

بعد از این که در این سوره، موضع گیری محسنین در برابر هدایت قرآن را از یک سو بیان کرد و از سوی موضع گیری مستکبرین را بیان نمود، آن ها را به عذاب خوار کنند و (مهین) و درناک (الیم) تهدید نمود، نوبت به بشارت دادن به محسنین رسید.

۱. تبیین مفاهیم آیه

ایمان : ایمان به معنای باور و تصدیق قلبی می باشد، حقیقت ایمان تصدیق به دل باشد، چرا که در قرآن هرگاه ایمان گفته شده، متعلق آن دل قرار گرفته است: ﴿مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنِ قُلُوبُهُمْ﴾^۱ و ﴿وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۲ و ﴿أَوَلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾ و ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳

۱. مائده، آیه ۴۱.

۲. مجادله، آیه ۳۲.

۳. حجرات، آیه ۱۴.

علاوه بر این خداوند، هر کجا از ایمان سخن گفت، بعد از آن عمل صالح را بیان کرد «آمنوا و عملوا الصالحات...» و اگر عمل صالح جزء ایمان بود، تکرار بود؛ بنابراین عمل صالح غیر از ایمان است.

اگر می‌بینم در برخی روایات ایمان تصدیق به دل، اقرار به زبان و عمل به ارکان دانسته شده است، به‌خاطر این است که اقرار به زبان حکایت از ایمان می‌کند و عمل صالح علامت وجود ایمان در قلب است.^۱

نعیم: به معنای نعمت بسیار است.^۲

عزیز: به معنای قدرتمندی است که شکست و ذلت در آن راه ندارد.^۳

۲. تبیین ابعاد سه گانه انسان

انسان موجودی سه بعدی است؛ یکی: معرفت و شناخت، دومی: ایمان و تعلق روحی و قلبی، سومی: عمل و اقدام. این سه بعد در واقع سه لایه از شخصیت آدمی می‌باشد که به هم مرتبطند و یکی زیربنای دیگری. مگر می‌شود این موجود دو پا بدون اندیشه و شناخت حرکتی و اقدامی کند؟؛ حضرت علی به کمیل می‌فرماید: «یا کمیل ما من حركة الا و أنت محتاج فیها ألی معرفة؛ ای کمیل هیچ حرکت و کاری نیست، مگر این که در آن، تو نیاز به معرفت و شناخت داری».^۴

و مگر می‌شود انسان بدون شناخت، احساس و عاطفه و تعلق قلبی خود را خرج چیزی یا کسی کند؟ قرآن در مورد کسانی که معبودی جز خدا گرفته‌اند و ایمان به غیر او پیدا کرده‌اند، مثلی می‌زند و می‌گوید مثل آنان همچون عنکبوتی است که خانه و پناهگاهی سست را برای

۱. تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. مفردات راغب، ص ۵۵۴.

۳. مفردات راغب، ص ۳۷۲.

۴. الحیاء، ج ۱، ص ۶۲ ج ۲.

خود انتخاب کرده اند.^۱ سپس می گوید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّمَّا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ؛

این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم و تنها عالمان بر روی این مثال‌ها تعقل می‌کنند»^۲

اندیشه و شناخت، همان خاکی است که بذر ایمان و تعلق روحی در آن پرورش می‌یابد تا به سنبله‌ی عمل و اقدام بینجامد، بنابراین بعد شناختی انسان نسبت به خدا و آیات الهی پایه شکل‌گیری ایمان و تعلق روحی از یک سو و ریشه عمل صالح از سوی دیگر است.

طبق آیات متعدد از جمله آیه ۸ لقمان، «دین» عبارت است از ایمان به خدا و غیب، و عمل صالح که ایندو ریشه در معرفت صحیح دارد. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که دینی (ایمان و عمل صالح) که از روی تفقه و شناخت عمیق نباشد، خیری در آن نیست؛ «أَيُّهَا النَّاسُ لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا تَفْقَهُ فِيهِ».

طبق آیه قبل، مستکبرین به جهت استکبار خود را محروم از شناخت می‌کنند و از این جهت ایمان و عمل صالحی شکل نمی‌گیرد.

۳. پیوستگی شناخت و ایمان

آن کس که اعتقاد و باور قلبی‌اش برخاسته از عادت، تقلید، جو و محیط بوده و در دل رسوخ نکرده باشد، در واقع باور ندارد، بلکه توهمات و تخیلات خویش را باور دارد. او آن خدائی را می‌شناسد و می‌پرستد که دیگران برای او ساخته‌اند و به او القاء کرده‌اند.

ابوجهل را ببین که چگونه نیمه شب پشت دیوار خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به گوش ایستاده تا پیام زیبای وحدانیت خدا را بشنود و لذت ببرد، اما در میانه‌ی روز، سنگ بر سر رسول می‌کوبد که چرا به بتان ما توهین می‌کنی و آنها را منکری و تمام سوابق آباء و اجداد ما را له کرده‌ای. او زیبایی کلام رسول صلی الله علیه و آله را با فطرت خویش می‌فهمد، ولی از درک عمق محتوای آن عاجز است، چون استکبار دارد.

۱. عنکبوت، ۴۱.

۲. همان، ۴۳.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «المعرفة أصل فرعه الايمان»^۱ و امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«أصل الايمان العلم»^۲ و رسول صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «نعم وزير الايمان العلم»^۳

نه تنها اصل ایمان وابسته به معرفت است، درجات ایمان نیز مربوط به درجات و مراتب

معرفت می‌باشد؛ نبی خاتم صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «أفضلکم ایماناً أفضلکم معرفة»^۴

از اینجاست که رسول صلى الله عليه وآله در مقایسه ایمان ابوذر و سلمان می‌گوید: «والله لو علم ابوذر ما

فی قلب سلمان لقتله»^۵ در برخی از روایات سخن از تأثیر ایمان بر روی معرفت و شناخت آدمی

است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بالايمان يعمر العلم»^۶، علم و دانایی با ایمان و اعتقاد آباد

می‌گردد». از این روایت فهمیده می‌شود که ایمان حاصل از شناخت، خود باعث باوری و رشد

شناخت می‌شود، از مجموع این روایات رابطه متقابل و تأثیر دو طرفه ایمان و شناخت روشن

می‌شود.

۴. پیوستگی شناخت و عمل

بسیاری از مصیبت‌ها و مشقتهایی که در زندگی گریبان ما را می‌گیرد، به خاطر جهالت نسبت

به کارمان و عاقبت آن است. مکتب‌ها، اسم‌ها و مدعیان دروغین و راهنمایان گمراه، از جهالت

مردم بهره می‌برند و بر مرکب نادانی آن‌ها سوار می‌شوند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من هجم

علی امر بغير علم، جدع انف نفسه؛ هرکس نادانسته به کاری اقدام کند، همچون کسی است که

بینی خویش را بریده و خویش را به مشقت انداخته‌است».

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵.

۲. الحیة، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۱۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۲.

۴. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۷ و ۳۸.

۵. همان، ج ۱۲، ص ۳۴۳، ح ۵۳.

۶. الحیة، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۵.

اینها همانند پیرزنی هستند که عمری را صرف می کند تا از پشم، نخ بسازد، ولی خود به دست خویش نخها را رشته رشته می کند. نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابن مسعود می گوید: ای ابن مسعود! هرگاه به کاری دست می ببری، با علم و عقل اقدام کن. از آن بپرهیز که بدون دانستن و اندیشیدن دست به کاری ببری، خدای بزرگ در قرآن می گوید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا؛ چون آن زن نباشید که پشم خویش را پس از تابیدن باز گشاد و پاره پاره کرد»^۱

عمل بدون معرفت و ایمان فایده ندارد، اما آیا معرفت و ایمان بدون عمل دردی از انسان دوا می کند. آیا آدمی می تواند به شناختها و باور خویش دلخوش باشد و گوشه ای بنشیند، مثلاً بگوید ما که به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام معرفت داریم، این معرفت و محبتمان ما را نجات می دهد، ما حسینی هستیم چه نیازی به این که برنامه زندگی مان را براساس روش آن ها تنظیم کنیم، ما از معرفت و دوستی حسین عَلَيْهِ السَّلَام سیرابیم، پس قبالة بهشت از آن ماست.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «پناه می بریم به خدا از علمی که سود نداشته باشد، و آن علمی است که با عمل خالصانه همراه نیست و بدان که اندکی از علم نیازمند عمل فراوان است، زیرا علمی که انسان در یک ساعت می آموزد، او را به عمل کردن برطبق آن در سراسر عمر، ملتزم می کند»^۲.

در روایتی در مورد معرفت به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و عمل طبق دستورات الهی آمده است: «محمد بن مارد گوید به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام گفتم: حدیثی از شما روایت کرده اند که: چون اهل بیت را شناختی، هرچه خواهی کن. امام گفت: آری چنین گفته ام. پرسیدم: حتی اگر مرتکب زنا شوند، دزدی کنند و شراب نوشند؟ گفت: انا لله و انا الیه راجعون، به خدا سوگند کسانی که معنای این حدیث را چنین پنداشته اند، در حق ما انصاف روا نداشته اند. چگونه ممکن است ما را به عمل بازخواست کنند و عمل را از ما بخواهند و آنان را معاف کنند. آنچه گفتم معنایش این است: چون حق ما و

۱. نحل، آیه ۹۲.

۲. الحیاء، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱.

ما را شناختی، هر کار خیری که خواستی انجام بده، چه کم و چه زیاد، چرا که کار از تو، با شناخت پذیرفته خواهد شد.^۱

در برخی روایات، معرفت و عمل دو جزء ایمان دانسته شده که یک جزء ایمان (معرفت): «دلالت و راهنمایی به جز دیگر (عمل) می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «لا يقبل الله عملاً ألاً بمعرفة، ولا معرفة ألاً بعمل، فمن عرف دلته المعرفة على العمل، و من لم يعمل فلا معرفة له ألاً ان الايمان بعضه من بعض».^۲

۵. نتیجه ایمان و عمل صالح

در آیه ۸ و ۹ سوره لقمان نتیجه ایمان مؤمنین و محسنین که هم أهل ایمان و باور قلبی به خدا و آیات قرآن و هم أهل عمل طبق دستورات الهی و قرآن هستند، جایگاهی پر نعمت قرار داده شده است و این پاداش در مقابل جزای مستکبرانی است که نه ایمان به آیات قرآن دارند و نه عمل صالحی در پیرونده‌شان ثبت شده است.

اگر قانون عمل و عکس‌العمل در مورد عمل ناصالح است، در مورد عمل صالح نیز وجود دارد. مؤمنین به آیات الهی نتیجه عمل و ایمان خویش را در می‌کنند که آن دو خصوصیت دارد:

همراه با نعمت فراوان و سرشار است؛ «نعیم»

همیشگی و زوال ناپذیر است، «خالدین فیها»

علامه طباطبائی برای اوصاف چهارگانه‌ای که بعد از وعده محسنین به بهشت آمده، می‌گوید: چون غرض مستکبرین از ترویج داستان‌های اسطوره‌ای مقابله با قرآن بود تا قرآن را نیز اسطوره نشان دهند و آن را استهزاء کنند، وعده خویش به بهشت را حق و حتمی توصیف کرد، «وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا» یعنی این وعده از جنس افسانه و اسطوره نیست.

و از آن جا که مستکبرین با بی‌اعتنائی به قرآن، خدا و آیات او را به سخره گرفتند، سه وصف را برای خود بیان کرد: الف: عزت مطلق، «العزیز» یعنی ذلت و ناتوانی در انجام وعده در خداوند راه ندارد. ب: حکمت مطلق «الحکیم»، یعنی در کلام و وعده او باطل و خرافه راه ندارد. ج: خالق و مدبر «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»، یعنی خداوندی که خالق آسمان و زمین و تدبیرکننده آن‌هاست، می‌تواند خالق بهشت و دوزخ هم باشد.

۱. الحیة، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸، ج ۱۷.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲، ج ۳.

موضوع نهم

تشابه آیات تشریحی با آیات تکوینی

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرٍ عَمَدٍ تَرْوَاهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾؛ آسمان‌ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید، خلق کرده و در زمین کوه‌های استوار بیفکند تا [مبادا زمین] شما را بجنباند و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفت‌های گیاهان پر ارزش رویانیدیم» (لقمان، آیه ۱۰)

خداوند بعد از آن که استکفاف و استکبار برخی را در برابر آیات الهی (قرآن) و وعده به بهشت و جهنم می‌بیند، برای شکستن این استکبار و ایجاد شناخت نسبت به خویش، به سراغ آفرینش هستی می‌آید و می‌گوید خدائی که قادر به آفرینش تکوین است چگونه قادر نباشد: اولاً پنهان و غیب آخرت (بهشت و جهنم) را بیافریند، ثانیاً کتاب تشریح و دستورات الهی را بیافریند و بفرستد تا تدبیر امور آدمی را بکند. خداوند در اینجا با نشان دادن قدرت خویش بر آفرینش محسوس (عالم تکوین)، قدرت خویش را بر آفرینش امور غیبی و امور معقول ثابت می‌کند تا آن‌ها در مقابل سخن خدا و قرآن تمکین کنند و از هدایت و رحمت قرآن خود را محروم ننمایند.

۱. تبیین مفاهیم آیه:

رواسی: کوه‌های ثابت و استوار.^۱

۱. مفردات راغب، ص ۲۲۱.

کریم: هر چیز شریفی که دارای منافع و فوایدی است، مانند گیاهان که دارای منافع فراوانی هستند.^۱

دائمه: به هر موجودی می‌گویند که حرکت دارد و روی زمین راه می‌رود، پس تمام حیوانات را شامل می‌شود.

۲. قرآن کتاب هدایت، نه طبیعت:

اگر می‌بینیم در بسیاری آیات قرآن، به مسائل و شگفتی‌هایی در تکوین و هستی اشاره می‌شود، برای این نیست که قرآن کتاب شناخت و معرفی طبیعت است، بلکه همه اینها هدفش هدایت آدمی برای پیدا کردن معبود حقیقی است تا انسان دچار معبودهای دروغین نشود و ایمان قلبی و عمل خویش را خرج آن‌ها نکند. در این آیه نیز خداوند برای هدایت انسان قدرت نمایی خویش را در طبیعت به رخ می‌کشد.

۳. شگفتی‌های آفرینش

در این آیه، خداوند برای این که عجز بت‌های درونی و بیرونی انسان را به او ثابت کند، مروری بر آفاق و هستی می‌کند و برخی از مهم‌ترین شگفتی‌های آفرینش و هستی را به رخ می‌کشد.^۲

الف) آسمان با ستون پنهان؛ «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»

در مورد این قسمت آیه دو نظر است: (۱) شما آسمانی را می‌بینید که مخلوق خداست و به وسیله او تدبیر شده، در حالی که هیچ ستونی ندارد. (۲) شما آسمانی را می‌بینید که ستون دارد ولی ستون‌های آن قابل رؤیت نیست.

در روایتی از امام رضا علیه السلام نظر دوم تأیید می‌شود، امام رضا علیه السلام بعد از آنکه می‌گوید آسمان همچون شبکه‌ای به زمین متصل است ادامه می‌دهد: «سبحان الله، أليس الله يقول بغير عمدٍ»

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

۲. سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ؛ به زودی نشانه‌های خود را در هستی و در انسان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برایشان روشن می‌شود که او حق است، فصلت ۵۳.

ترونها قلت: بلی، فقال: ثم عمد ولكن لا ترونها؛ منزه است خدا، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید، راوی می گوید: عرض کردم آری، فرمود: پس ستون‌هایی هست، ولی شما آن را نمی بینید.^۱

این تعبیر اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند، اما نامرئی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته و این یکی از معجزات علمی قرآن است.^۲

ب: کوه‌های استوار و استوار کننده: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾

این قسمت دلالت دارد بر این که کوه‌ها نه تنها خود استوارند، بلکه باعث ثبات و عدم لرزش زمین و جلوگیری از زلزله هم می‌شود. کوه‌ها از جهات مختلف مایه ثبات زمین هستند و بدین جهت در آیات دیگر تعبیر به «اوتاد»^۳، میخ‌ها^۴ شده است:

۱) از این نظر که ریشه‌های آن‌ها به هم پیوسته و همچون زره محکمی، کره زمین را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می‌شود، حفظ می‌کند.

۲) از این نظر که این قشر محکم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید مقاومت می‌کند و اگر کوه‌ها نبود، جزر و مدّ عظیمی در پوسته زمین به وجود می‌آمد.

۳) از این نظر که فشار طوفان‌ها را در هم می‌شکند.^۴

این هم یکی از معجزات علمی قرآن که کوه‌ها مایه آرامش زمین هستند.

ج: حیوانات پراکنده در زمین؛ ﴿وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾

در زمینی که به واسطه کوه‌ها به آرامش رسیده است، جانواران و جنبندگان از انواع مختلف می‌توانند زندگی کنند و در آرامش زمین در نقاط مختلف زمین پراکنده شوند. این قسمت از آیه برای منکرین و مستکبرین در برابر خداوند ملموس تر است چون، در اطراف خویش آن را مشاهده می‌کنند.

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۹۵، ح ۱۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹.

۳. نبأ، آیه ۷.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰.

د: فرستادن آب حیات برای ادامه‌ی حیات؛ «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً».

در این آیه قرآن آب را مایه‌ی حیات گیاهان می‌شمارد؛ ولی در آیاتی آب را وسیله‌ی حیات و زندگی هر چیزی می‌داند. «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^۱ ما هر چیز زنده‌ای را از آن پدید آوردیم. در این آیه قرآن فقط نمی‌گوید هر چیز زنده‌ای نیاز به آب دارد، بلکه می‌گوید اصل زنده بودن هر چیزی وابسته به آب است.

این آیه‌ی سوره‌ی انبیاء نیز مانند آیه ۱۰ سوره‌ی لقمان برای متوجه کردن کفار به این است که خلقت و تدبیر عالم از آن خداست که آنها را توبیخ می‌کند با این که آفرینش را می‌بینیم، چرا ایمان نمی‌آورید. «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»^۲

هـ: رویاندن گیاهان پر فایده: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ».

در این قسمت از آیه علاوه بر اینکه اشاره می‌کند گیاهان به واسطه‌ی آب از زمین رویانده می‌شود، نقش اراده‌ی الهی را نیز متذکر می‌شود می‌گوید: ما می‌رویانیم «انبئتنا»، یعنی اگر ما نخواهیم از آب کاری ساخته نیست، چنانچه ما نخواستیم آتش ابراهیم را نسوزاند و سرد شد.^۳ بنابراین باید گفت: معجزه طبیعت‌هایی است که ما به آن عادت نکرده‌ایم و طبیعت معجزه و شگفتی‌هایی است که ما به آن عادت نموده‌ایم و برایمان عادی شده‌است.

این قسمت اشاره به دو صفت برای گیاهان می‌کند:

زوجیت و نر و ماده بودن

پر فایده بودن

۱. انبیاء، آیه ۳۰.

۲. همان.

۳. قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ، انبیاء ۶۹.

صفت دوم را مشرکین به طور کلی و اجمالاً با توجه به اطراف خویش می فهمیدند، اما صفت نخست سخن جدیدی است که مشرکین، دانش آن را نداشتند، البته آن‌ها نر و ماده بودن نخل را می فهمیدند ولی عمومیت زوجیت درهستی را متوجه نبودند.

اگر «لینه» دانشمند و گیاه شناس سوئدی در اواسط قرن ۱۸ میلادی موفق به کشف زوجیت در جهان گیاهان شد و آن را به عنوان یک قانون عمومی ثابت کرد. قرآن مجید در بیش از ۱۴۰۰ سال قبل این حقیقت را آشکار کرد!^۱

اما آیا در اینجا قرآن در صدد طبیعت‌شناسی و نشان دادن یک معجزه علمی است؟

پاسخ: در سوره شعراء نیز مانند این سوره ذکر نعمت گیاهان نر و ماده و پر فایده، بعد از آن به میان آمده که برخی از افراد با روحیه استکباری در برابر آیات قرآنی اعراض کردند و آنها را به استهزاء گرفتند. «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ، فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۲، هر ذکر تازه‌ای از طرف خداوند رحمان برای آنها بیاید از آن اعراض می‌کنند، آنها تکذیب کردند، اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء گرفتند به آنان می‌رسد» و در ادامه می‌گوید: «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳؛ آیا آنها به زمین نگاه نکردند، چه اندازه در آن از گیاهان نر و ماده پر و فایده آفریدیم، در این نشانه روشنی است، ولی اکثر آنان هرگز ایمان نمی‌آوردند.»

خداوند در مقابل اعراض برخی از آیات تشریحی (قرآن کریم) به قدرت خویش در آفرینش آیات تکوینی و محسوس استدلال می‌کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

۲. شعراء، آیه ۵ و ۶.

۳. همان، ۷ و ۸.

موضوع دهم

اثبات عجز معبودهای دروغین

﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ (لقمان، آیه ۱۱) این خلقت و آفرینش خداست، حال به من نشان دهید کسانی غیر از او، چه آفریده اند؟ [هیچ] بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند»

خداوند در آیه قبل از طریق سیر آفاقی و توجه به آفرینش پیرامون، خالق بودن و تدبیر در عالم را برای خود اثبات کرد و اینگونه وجدان مستکبرین را به قضاوت گرفت که چرا کسی و چیزی را عبادت می‌کنیم که نه خالق شماسست و نه مدبّر شما و چرا از قرآن که کلام اوست، فرمان نمی‌بریم.

اما به این حد اکتفا نمی‌کند و خطاب به پیامبر خویش می‌کند و می‌گوید: به آن‌ها بگو خلقت خدا این است آیا معبودهای شما می‌توانند چنین خلقی کنند، مخلوق معبودهای شما چیست؟

۱. شناخت خدا از راه مقایسه و عجز

در این آیه، خداوند از طریق مقایسه‌ی خداوند با معبودهای دروغین و اثبات عجز و ضعف آنها خالق بودن، مدبّر بودن و شایستگی او برای عبادت را اثبات می‌کند. مراحل مقایسه عبارتند از:

الف: شک نسبت به یقین پوشالی

یکی از راه‌های هدایت آدمی از مسیر انحرافی که در پیش گرفته، ایجاد شک نسبت به یقین و مسیری می‌باشد که در آن است. خداوند بعد از آن که از خلقت آسمانها و زمین در آیه قبل

صحبت کرد و افکار آنها را شکست، در این آیه با طرح سؤال و مقایسه ی بین معبودها شک آنها را عمیق تر و قوی تر می کند، چنانچه این روش را اهل بیت نیز در مناظره با منکرین و زنادقه انجام می دادند.^۱

ب: استفاده از آن چه منکر قبول دارد

می دانیم که در طول تاریخ هیچ کس منکر خالق بودن خداوند نبوده است، چنانچه بارها در قرآن از زبان کافران و مشرکان اعتراف به خالقیت شده است، «وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۲

در این آیه و آیه قبل خداوند از این روش استفاده می کند و در هر دو تبیین می کند که هر چه هست، مخلوق خداست.

ج: ارتباط بین خالق بودن و مدبّر بودن با معبود بودن

کسی که خالق و سازنده وسیله و دستگاهی است، حتماً به گونه ای آن دستگاه را تدبیر می کند که فایده ای که می خواهد از آن ببرد. مثلاً سازنده یک تلویزیون، نظم خاصی را در اجزاء آن رعایت می کند تا بتواند امواج را بگیرد و تصویر را نشان دهد.

در این آیه و آیات دیگر خلقت هستی مقرون با تدبیر آن دانسته شده است. نمی توان کسی را خالق دانست و تدبیر او را به دیگری استناد داد. شهید مطهری در مورد آیه «سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَّوَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»^۳ می گوید: «الذی خلق» پروردگار من همان است که آفرید، یعنی آفریننده عالم است. «فسوی» یعنی معتدل آفرید یعنی نظم برقرار کرد. «والذی قدر» آنکه اندازه گیری و تقدیر کرد. «فهدی» مربوط به کار موجودات است، آنها را رهبری کرد.^۴ و خداوندی که خالق است و مدبّر هم هست، شایسته پرستش است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱.

۲. زمر، ۳۸، لقمان، ۲۵.

۳. اعلیٰ، ۱ و ۲ و ۳.

۴. مجموعه ی آثار شهید مطهری، ج ۴، ص ۱۱۰.

د: مقایسه بین خدا و سایر معبودها

در این آیه خداوند با ایجاد شک از طریق سوال و استفاده از مقبولات مشرکین، به مقایسه‌ی بین معبودها می‌پردازد و می‌گوید: (۱) اگر قبول دارید خداوند خالق است، پس تدبیر عالم را هم مخصوص او بدانید، چرا که آفرینش بدون تدبیر معنا ندارد و اگر بت‌ها را مدبر عالم می‌دانید، پس خالق نیز بدانید. (۲) اگر قبول کردید خالق و مدبر عالم خداوند است پس چرا غیر او را می‌پرستید؟ خداوندی که خالق است مدبر نیز هست و او شایسته پرستش است.

بنابراین سؤال از خالق بودن بت‌ها، سوال از تدبیر آنها و معبود بودن آنها هم هست. قرآن با مقایسه معبودها و اثبات عجز بت‌ها از آفرینش و تدبیر عالم، خداوند را به عنوان تنها معبود واقعی معرفی می‌کند. اقرار مشرکین در درون به عجز وضعف معبودهایشان از آفرینش چیزی، در واقع اقرار به عدم شایستگی آنها برای پرستش است.

استدلال به روش «مقایسه و اثبات عجز» در فرهنگ قرآن فراوان دیده می‌شود. در چند آیه سوره‌ی واقعه این روش به کار گرفته شده است، با این تفاوت که در سوره لقمان عجز معبودهای بیرونی و بت‌ها ثابت می‌شود و در سوره‌ی واقعه عجز و ضعف خود انسان ثابت می‌شود، چرا که در واقع مستکبرین خود را معبود حقیقی می‌پندارند.

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ، أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ، لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ... أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ، أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ، أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ، أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ﴾^۱ آیا آنچه را کشت می‌کنید، ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما آن را زراعت می‌کنید، یا ما هستیم که زراعت می‌کنیم؟ اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می‌گردانیم. پس در افسوس و تعجب می‌افتید... آیا آبی را که می‌نوشید، دیده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر سپید فرود آورده‌اید، یا ما فرود آوردیم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم، پس چرا سپاس نمی‌دارید؟ آیا آن آتشی را که برمی‌افروزید، ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما چوب درخت آن را پدید آورده‌اید، یا ما پدید آورنده‌ایم؟»

۱. واقعه، آیات ۶۳ تا ۷۳.

از راه این روش، نه تنها خداوند به عنوان معبود ثابت می‌شود، بلکه وحدانیت او نیز به اثبات می‌رسد، چرا که وقتی انسان و بت‌ها هم عاجز و ضعیف بودند، فقط خدا می‌تواند خالق، مدبر و معبود باشد.

این روش در روایات نیز آمده است، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «عرفت الله بفسخ العزائم، و نقص الهمم، و حل العقود؛^۱ خدا را بواسطه شکستن تصمیم‌ها و پاره شدن همت‌ها و باز شدن گره‌ها شناختم»، یعنی آنگاه که تصمیم بر کاری گرفتیم و برای انجامش تلاش کردیم تا جایی که نزدیک بود به هدف برسیم، ناتوان ماندم و کار انجام نشد و به هدف نرسیدیم، در اینجا فهمیدم اراده کس دیگری در میان است که بالاتر از اراده آدمی می‌باشد.

در برخی روایات نیز حالات مختلف انسان و ضعف و قوت‌های او دلیل وجود خدا دانسته شده است، امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجا، زندیق می‌گوید: «كيف احتجب عنك من أراک قدرته فی نفسک: نشوئک و لم تکن و کبرک بعد صغرک و قوتک بعد ضعفک و ضعفک بعد قوتک و سقمک بعد صحتک و صحتک بعد سقمک و ...»^۲.

۲. عاقبت مستکبرین در دنیا؛ «بل الظالمون فی ضلال مبین».

بعد از مقایسه معبودها و ثبات عجز آنها (درونی و بیرونی - نفس انسان و بت‌ها)، باز هم مستکبرین نسبت به خدا و آیات الهی (تشریحی و تکوینی) به روش خویش ادامه می‌دهند و استکبار را کنار نمی‌گذارند و پیشانی تواضع بر آستان خداوند عالم نمی‌سایند. اینها قبل از اینکه نسبت به خدا و آیات الهی ظلم کرده باشند و رسم بندگی را بجا نیاورده باشند، نسبت به خویش ظلم کرده‌اند.

اگر ظلم به معنای قرار دادن هر چیز در غیر محل مناسب است، آنها هم به خدا ظلم کرده‌اند، چرا که معبودهای دیگر را به جای خدا نشانده‌اند و هم به خود ظلم کرده‌اند چرا که بنده غیر خدا

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۵۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۹۸، ح ۲.

شده‌اند، «الظالمون». اینها در تاریکی و ظلمت به سر می‌برند چرا که نه خود را شناخته‌اند و نه معبود خویش را، پس در گمراهی هستند، «فی ضلال مبین». آشکاری این گمراهی به خاطر این است که معبود بودن خدا و وحدانیت خدا بسیار روشن است.

آیا ما هم در زندگی روزمره خویش معبودهای دیگری را به خدا ترجیح نمی‌دهیم؟ اگر ترجیح نمی‌دهیم پس چرا به پول، خانواده، دوست، توانایی خود و ... توکل می‌کنیم؟ مگر ما در طول عمرمان سر به آستان اموالمان و ... نمی‌سائیم؟

موضوع یازدهم

ثمره شکر و کفر

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (لقمان ، آیه ۱۲).

بعد از اینکه خداوند در این سوره داستان پردازی و قصه‌گویی اساطیری مشرکین را به منظور مقابله با معارف و داستان‌های قرآن نقل می‌کند، برای اینکه مخاطب خود به مقایسه بپردازد، به عنوان نمونه قصه لقمان و موعظه‌های او را به فرزندش در طی ۶ آیه بازگو می‌کند. این حکمت‌ها و مواظب دقیقاً در مقابل روحیه استکباری مشرکین در برابر خدا و خلق او می‌باشد و مطابق فطرت خداجوی و نیکی خواه آدمیان. این نکته قابل تذکر است که داستان لقمان و حکمت‌هایش تنها در این سوره آمده‌است.

۱. معرفی لقمان

قرائن نشان می‌دهد که لقمان پیامبر نبوده بلکه مردی وارسته بوده که خداوند چشم‌های علم و حکمت را در قلب او گشوده‌است.

به دو دلیل:

الف: لحن قرآن نشان می‌دهد که پیامبر نبود، زیرا در مورد پیامبران سخن از رسالتشان و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و عدم مطالبهٔ اجر و پاداش و بشارت و انذار امتها دیده می‌شود، در حالیکه در مورد لقمان اینها ذکر نشده‌است^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴.

ب: در حدیثی از پیامبر وارد شده: «حَقّاً أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لِقْمَانُ نَبِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ حَسَنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ وَ مَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ»^۱.
در برخی روایات داریم که او مردی حبشی بود.^۲

۲. حکمت لقمان

«حکمت» نسبت به انسان به معنای معرفت به اشیاء و موجودات و انجام دادن خیرات است.^۳

علامه طباطبائی، حکمت را معرفت نافع معنا می‌کند.^۴

در روایتی در ذیل این آیه امام موسی بن جعفر علیه السلام مراد از حکمتی که به لقمان داده شد «العقل و الفهم» معنا کرده‌اند.^۵

البته در برخی از روایات مصادیق حکمت ذکر شده‌است: امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: «أوتی معرفة امام زمانه و در ذیل آیه «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۶ می‌فرماید: حکمت طاعة الله و معرفة الامام است و در روایت دیگری ذیل این آیه آمده: «معرفة الامام و اجتناب الكبائر التي اوجب الله عليها النار».^۷

از مجموع این معانی و مصادیق اینگونه فهمیده می‌شود که حکمت عبارت‌است از: «مجموعه‌ای از علوم و معرفت‌های صحیح و اعمال طبق این معرفت‌ها»، چنانچه طبرسی در مجمع البیان حکمت لقمان را به «عقل و علم و عمل به آن» معنا می‌کند.^۸

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۹۷، ح ۱۹.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۲۷.

۳. مفردات راغب، ص ۱۴۲.

۴. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

۵. نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۹۵، ح ۱۷.

۶. بقره، آیه ۲۶۹.

۷. همان، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱.

۸. مجمع البیان، ج ۸ و ۷، ص ۴۰۷.

۳. شکر خدا مهمترین نتیجه حکمت: «أَنْ اشْكُرُ لِلَّهِ»

لقمان به خاطر داشتن حکمت به شکر پروردگارش پرداخت. شکر ریشه در این دارد که انسان، نعمت دهنده و پروردگارش را خوب می‌شناسد و می‌داند که همه آنچه دارد و در عالم است، از آن اوست و نعمت‌های الهی را در راه هدفی که برای آن آفریده شده‌اند به کار می‌گیرد. شکر، عصاره اختصاص دادن خدا به بندگی و عبودیت و نعمت‌ها را از آن او دانستن و به نعمت‌ها مغرور نشدن است. البته طبق برخی از آیات شکر نعم الهی، بکار بگیری آن‌ها در مسیر عمل صالح است و به تعبیر بهتر شکر خدا همان عمل صالح است.^۱

۴. قانون عمل و عکس العمل

در ادامه آیه، خداوند به سنت خویش اشاره می‌کند که هر که شکر خدا را انجام دهد، نفعش نصیب خودش می‌شود و خداوند بی‌نیاز مطلق است و نیازی به شکر او ندارد؛ «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ»، اما سخن آن است که مراد از منفعت شکر برای شاکر چیست؟ شکر دو منفعت برای شاکر دارد: ۱) در دنیا؛ شکر باعث زیادت نعمت و استمرار آن برای شاکر می‌شود.^۲

شکر نعمت، نعمت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند

شاید آیه قرآن بالاتر از این را بگوید، چرا که آیه ۷ سوره ابراهیم می‌گوید: «وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً شکر کنید، شما را زیاد خواهیم کرد و اگر ناسپاسی کنید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود»

۱. مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ؛ روم، ۴۴ (از تقابل عمل صالح در برابر کفر معلوم می‌شود که

عمل صالح همان شکر الهی است).

۲. از امام صادق (ع) نقل شده: هر عبدی که خدا به او نعمتی بدهد و او آن نعمت را با قلبش بشناسد و با زبانش ستایش خدا را کند، آن نعمت از بین نمی‌برد تا این که خدا امر می‌کند آن نعمت را زیاد کند؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۶، ح ۱۲.

این آیه می‌گوید: شکر نعمت، خود انسان را زیاد می‌کند، یعنی آدمی بواسطه شکر خدا و عبودیت خدا به جهت نعمت‌ها، خودش توسعه وجودی می‌یابد.

در آخرت: ثواب شاکرین نصیب او می‌شود، چرا که شاکران در واقع تذلل و خواری خویش را در برابر پروردگار ثابت کرده‌اند و از استکبار و گردن کشی دوری نموده‌اند. قرآن در سوره زمر بعد از این که می‌گوید خداوند کفر را برای شما نمی‌پسندد، ولی شکر را برایتان می‌پسندد، سخن از مشاهده جزای این دو در آخرت می‌کند. ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

کفر در این آیه مقابل شکر است و به معنای این است که یعنی نعمت الهی در مسیر صحیح و عمل صالح خرج نشوند و آن‌ها را در مسیر باطل به کار بیندازند و این حاکی از این است که در خانه دل این شخص غیر خدا (نفس، شیطان، دنیا و مردم) به بندگی گرفته شده‌است و بدین جهت، نعمتی که از آن خداست، برای پاسخ به خواست اینها صرف می‌شود. اسراف و تبذیر، انفاق با منت و اذیت، صرف نعمت در امور غیر مشروع و ... همه از مصادیق بارز کفران است.

در مورد کفران نعمت نیز سنت الهی برقرار است که ضرر کفران و بکار نگرفتن نعمت‌های خداوند در جایگاهش به خود شخص بازمی‌گردد و خداوند هیچ نیازی به ستایش آدمی ندارد؛ ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ چرا که او توسط همه عالم در حال ستایش شدن است.

کفر برعکس شکر، هم نعمت را و استمرار آن را از بین می‌برد و هم وجود انسان را شوره زار می‌کند، مثلاً کسی که بخل می‌ورزد و از نعمت انفاق نمی‌کند وجودش را به نمک زار تبدیل کرده‌است و برعکس انفاق در راه خدا ثبات وجودی و توسعه روحی به انسان می‌بخشد ﴿وَمَثَلُ

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ... ﴿۱﴾ و جزای کفر در آخرت نیز عذابی حتمی و شدید است «وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۲

البته این نکته را باید تذکر داد که کفران حتی برای یک بار ممکن است عواقب دردناکی ببار آورد، اما شکر و سپاس برای اینکه آثار خود را به جای بگذارد، نیاز به استمرار دارد.

۱. بقره، آیه ۲۶۵.

۲. ابراهیم، آیه ۷.

موضوع دوازدهم

شُرک در نیت و عمل

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان، آیه ۱۳)

بعد از آن که در آیه قبل خبر داد که خداوند حکمت را به لقمان داد تا شکر او بجا آورد، از این آیه به بعد به برخی از مهمترین مواعظ لقمان که ریشه در حکمت او دارد، می‌پردازد چرا که از انسان حکیم که به مقام عقل و فهم رسیده‌است، جز سخن حکمت آمیز توقع نیست، از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۱. تبیین مفاهیم آیه

وعظ و موعظه: یعنی تذکر و یادآوری به امر خیر بطوری که قلب آدمی را رقیق کند^۱.

۲. موعظه اول لقمان

موعظه اول لقمان به فرزندش شریک نورزیدن برای خداست.

سبک و سیاق حکما و انسان‌های کامل بر این بوده‌است که هنگامی که فرزندشان به سن بلوغ می‌رسیده و توفیق بندگی خدا را می‌یافته و درک و فهم انجام تکلیف را پیدا می‌کرده، طی نامه یا گفتاری، مهمترین وصایا و سفارشات خویش را به فرزند منتقل می‌کردند، چنانچه امیر

۱. مفردات راغب، ص ۶۰۰

المؤمنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نامه‌ای به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشت و یا سیدبن طاووس نامه‌ای به فرزندش نگاشت و یا همین مواعظ لقمان به فرزندش.

اگر چه توحید، فطری انسان است، ولی کشش‌های درون و بیرون (نفس، شیطان و دنیا مردم) آدمی را به گرایش به غیر خدا سوق می‌دهند و ایمان فطری انسان را به خدا، آلوده به شرک می‌کنند که ایمان با شرک قابل جمع است، ولی توحید نه **﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾**؛ بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز اینکه با او چیزی را شرک می‌گیرند.»

لقمان به توحید سفارش نمی‌کند، بلکه به زدودن شرک از دل و عمل توصیه می‌کند. چرا که وقتی در خانه دل غیر خدا راه یافت، ابتدا باید خانه دل را از خاشاک شرک جاروب کرد و بعد خدا را به آن راه داد.

شریک قرار دادن برای خدا دو نوع است: (۱) در نیت و دل، مانند انفاق به قصد ریا و سمعه؛ «یسیر الریا شرک»^۲.

(۲) در عمل، مانند منت و اذیت کردن انفاق شونده توسط انفاق کننده: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾**^۳.

در این آیه دو نکته است، یکی این که شریک قرار دادن برای خدا در نیت و عمل، از بین برنده آن عمل است، چرا که خدا عملی که خالص برای خودش نباشد، قبول نمی‌کند و دیگری اینکه آن‌ها که در نیت، عمل برای خدا شریک می‌تراشند، نه به خدا ایمان دارند و نه اعتقادی به آخرت دارند.

۱. یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. غررالحکم و دررالحکم، ص ۸۰۲، ج ۱.

۳. بقره، آیه ۲۶۴.

در مقابل این دو نوع شرک، دو نوع اخلاص و توحید وجود دارد: اخلاص در نیت و دل، اخلاص در عمل.

«اخلاص العمل من قوة اليقين و صلاح النية»^۱، یعنی اخلاص در عمل مثلاً منت نگذاشتن در انفاق، ریشه در این دارد که در دل کار برای خدا باشد نه برای نفس و مردم. «العمل كله هباء [بیهوده و برباد است] الا ما اخلص فيه»^۲. «يستدل على يقين بقصر الامل و اخلاص العمل و الزهد في الدنيا»^۳.

لقمان اولین موعظه را از پایه‌ای ترین اعتقاد شروع می‌کند و آن شریک قرار ندادن برای خداست، چرا که قبول تمام اعمال نیک و اخلاق فاضله در گرو آن است. شرک منشأ همه بدی‌ها و توحید سرچشمه تمام خوبی‌هاست.

شرک در یک تقسیم دیگر به دو نوع است:

الف - شرک جلی و آشکار؛ همچون بت پرستی، گاو پرستی و ...

ب - شرک پنهان و خفی، همچون دنیا پرستی، پول پرستی، مقام پرستی، ریا و

۳. شرک، ظلم بزرگ

عظمت و بزرگی یک معصیت بسته به عظمت و بزرگی کسی است که مورد عصیان قرار می‌گیرد؛ پس بزرگترین گناهان، گناهی است که مستقیم در ارتباط با خدا باشد و آن شرک است. شرک هم ظلم به خداست چرا که چیز یا کس بی ارزشی که مخلوق اوست، خالق مدبر و معبود گرفته شده‌است و هم ظلم به خویش است، چرا که تاج بندگی خدا را به تاج بندگی غیر او عوض کرده‌ایم.

ظاهراً نقل این موعظه از لقمان، در مقابل مستکبرینی است که در تدبیر عالم و بندگی، برای خدا شریک قائل می‌شدند و آیات الهی را به تمسخر می‌گرفتند تا بندگی خدا نکنند. شرک در عبودیت و بندگی است که همه اعمال به ظاهر نیک را خراب می‌کند.

۱. غررالحکم و درالحکم، ص ۷۰، ج ۱۳۴۸.

۲. همان، ص ۷۵، ج ۱۴۴۲.

۳. همان، ص ۸۰۰، ج ۱۵.

۴. حکمتی اخلاقی از لقمان

در پایان حکمتی اخلاقی از لقمان نقل می‌کنیم؛ در برخی از اخبار آمده که شخصی به لقمان گفت: مگر تو با ما شبانی نمی‌کردی؟ در پاسخ گفت: بلی، سؤال کننده پرسید: پس از کجا به این همه علم و حکمت رسیدی؟ در پاسخ گفت: «قدر الله و اداء الامانة و صدق الحدیث و الصمت عما لا یعنینی؛ این به خواست خدا بود، و اداء امانت کردن، و راستگویی در گفتار و سکوت در مقابل آنچه به من ربطی ندارد».^۱

۱. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۴۰۷.

موضوع سیزدهم

شکر از پدر و مادر

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا وَفَصَّالَهُ فِي سَامِيْنٍ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾ (لقمان، آیه ۱۴) بعد از آن که در دو آیه قبل، گفته شد لقمان از روی حکمت به شکر نعم الهی و عمل صالح پرداخت و اولین موعظه او به فرزندش شریک نیاوردن برای خدا در نیت و عمل بود، در این آیه خداوند از زبان خویش و نه از زبان لقمان، رابطه شکر از خود و شکر از والدین را تبیین می‌کند تا مرز شریک قراردادن برای خدا و تبعیت از خدا روشن شود.

۱. تبیین مفاهیم آیه

وهن: ضعف و رنج و اذیت^۱، مراد در اینجا ضعف و سستی است که به مادر در هنگام بارداری مسلط می‌شود و هر روز در حال افزایش است.
فصال: جدائی بین نوزاد و شیر مادر،^۲ کنایه از ترک شیردادن و پایان آن است.

۱. مفردات راغب، ص ۶۰۸ المیزان، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

۲. مفردات راغب، ص ۴۲۷.

۲. هماهنگی تشریح و تکوین: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾

دستور به شکر از والدین اگرچه یک حکم تشریحی است، ولی ریشه در قوانین تکوینی دارد، چرا که انسان این قانون تکوینی را در درون می‌فهمد که باید از آنکه به او خدمت می‌کند، سپاسگذاری نماید، به خصوص اگر آن‌ها والدین او باشند، بدین خاطر در اینجا سفارش خداوند به انسان است، نه به مؤمن.

علاوه بر این، چون انسان همواره در غفلت و جهل بسر می‌برد، خداوند با این سفارش غفلت انسان در مورد زحمات پدر و مادر را می‌زداید و جهل او را به حدود شکر والدین برطرف می‌کند تا پیوندهای عاطفی را در مسیر قوانین الهی مدیریت نماید.

۳. علت سفارش در مورد پدر و مادر: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا...»

طبیعی است که علت سفارش در مورد حقوق دیگران مربوط به خدمات آن‌ها می‌باشد. پدر و مادر به خاطر زحماتی که در مسیر تربیت جسمی، روحی و عاطفی فرزند می‌کشند، حقوقی دائمی و مستمر بر فرزند پیدا می‌کنند. در این قسمت خداوند قبل از این که سفارش خویش را بیان کند، علت این سفارش را مطرح می‌کند و چون خدمات و رنج و اذیت مادر بیشتر از پدر است، از آن‌ها سخن می‌گوید:

الف: از رنج و سختی روز افزون مادر در دوران حمل که شیرۀ جان خویش را بی هیچ منتی به فرزند می‌نوشاند؛ «حاملته أمه و هنا علی و هن».

ب: تربیت جسمی و روحی فرزند در دوران شیرخوارگی که حداکثر آن دو سال است

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شخصی خدمت پیامبر آمد و سه بار پرسید: به چه کسی نیکی کنم؟ پیامبر در هر بار پاسخ داد: به مادرت، بعد از سه بار پرسش و سه مرتبه پاسخ، در مرتبه چهارم که پرسید، حضرت فرمودند: به پدرت^۱.

۱. بقره، آیه ۲۳۳.

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوقیه خویش، حقوق مادر و علت آن را بر حقوق پدر و مقدم می‌دارد و می‌گوید:

«و اما حقّ امّک أن تعلم أنّها حملتک حیث لا یحتمل أحدٌ أحدًا، و أعطتک من ثمره قلبها مالا یعطى أحدٌ أحدًا، و وقتک بجمیع جوارحک ولم تبال أن تجوع و تطمعک، و تعطش و تسقیک، و تعری و تکسوک و تضحی و تظلّک و تهجر النوم لأجلک و وقتک الحرّ و البرد لتکون لها فانک لا تطیق شکرها الا بعون الله و توفیقه. و اما حق ابیک فأن تعلم انه اصلک فانک لولاه لم تکن، فمهما رأیت من نفسک ما یعجیبک فاعلم ان اباک اصل النعمه فیه فاحمد الله و اشکره علی قدر ذلک»^۲

۴. معنای شکر از والدین

در آیه ۷ عنکبوت سفارش به نیکی به والدین شده است «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» و در این آیه سفارش به شکر برای والدین. شکر چنانچه گفتیم به معنای انجام عمل صالح است، خواه این عمل صالح اطاعت و تبعیت از فرامین مشروع آنها باشد، خواه نیکی و احسان به آنها باشد، خواه خوشرفتاری، خوش گفتاری با آنها باشد و خواه سپاسگزاری از عمل و خدمات آنها باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: چه چیز آدمی را باز می‌دارد از اینکه به والدین خویش چه زنده و چه مرده نیکی کند، از سوی آنها نماز گزارد، صدقه دهد، حج بجا آورد و روزه بگیرد. چرا که خداوند بواسطه نیکی به آنها خیر کثیر را برای انسان زیاد می‌کند.^۳

قرآن تعبیر جالبی در مورد حدّ احسان و اطاعت از پدر و مادر دارد و آن اینکه بالهای رحمت و فروتنی را برای آنها پهن کنید: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۰۰، ح ۲۶.

۲. همان، ح ۲۴.

۳. همان، ح ۲۶.

كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا*وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا^۱.

۵. شکر والدین در راستای شکر الهی: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»

خداوند در این آیه بعد از آن که می‌گوید در مورد والدین آدمی را سفارش می‌کنم، در بیان مورد سفارش ابتدا توصیه به شکر الهی می‌کند و بعد به شکر والدین. از این، دو مطلب فهمیده می‌شود: الف) شکر خدا مقدم و حاکم بر شکر والدین است. ب) شکر والدین در راستای شکر خدا می‌باشد، یعنی وجوب شکر والدین مانند وجوب شکر الهی است بلکه شکر والدین همان شکر خداوند است چرا که در واقع عمل به دستور الهی است. پس شکر والدین عبادت خداوند است. امام رضا علیه السلام در مورد این آیه می‌فرماید: خداوند امر کرد به شکر برای خود و برای والدین و ادامه دادند: «فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله تعالى»^۲.

و آن که در مسیر عبودیت خداوند شکر والدین را بجا نیاورد، بازگشت او به سوی خدا و حساب و عقابش با اوست. «إِلَى الْمَصِيرِ».

حال سؤال این است که اگر عبودیت حق و شکر از خدا با تبعیت و شکر از والدین تعارض پیدا کند، وظیفه چیست؟

۱. اسراء، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۳۴.

موضوع چهاردهم

حدود شکر از والدین

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا
مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (لقمان، آیه ۱۵)

سؤال این است که رابطه شکر الهی و عبادت او با شکر از والدین و اطاعت آنها چگونه است؟ در مقام تعارض چه باید کرد؟ این آیه پاسخ این پرسش را می‌دهد.

۱. مراد از شرک و حدود اطاعت از پدر و مادر

در این آیه می‌گوید اگر پدر و مادر یا یکی از آنها تلاش نمودند فرزندشان را به شرک به خداوند وادارند، آنها نباید تبعیت کنند. اما مراد از شرک در اینجا چیست؟ آیا تنها شریک قرار دادن بت و امثال آن برای خداست یا معنای وسیعتری دارد؟

پاسخ: شریک در اینجا معنای وسیعی دارد و در مقابل شکر برای خداوند است. چنانچه گفتیم شکر به معنای عبودیت، عبادت و عمل صالح طبق دستورات الهی است. شریک قرار دادن برای خدا نیز به معنای عبادت، اطاعت غیر خدا را کردن و معصیت الهی نمودن است، یعنی اگر پدر و مادر فرمان دادند و تلاش و اصرار نمودند فرزند اطاعت غیر خدا کند و معصیت حق نماید، فرزند نمی‌تواند تبعیت کند چرا که اطاعت از این فرمان والدین مساوی معصیت الهی است.

در اینجا علت عدم اطاعت از فرمان والدین در مورد معصیت الهی را نیز بیان می‌کند: «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، می‌گوید: شما دلیل و علمی برای اثبات شریک برای خدا ندارید تا آن را به بندگی و اطاعت بگیرید، چون غیر خدا چیزی نیست که شایسته بندگی و اطاعت باشد و حال که دلیل و علمی ندارید، از جهل خویش تبعیت نکنید. ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾؛ از آنچه به آن علم و آگاهی ندارید پیروی ننمائید»^۱

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَطِيعُوا آبَائَكُمْ فِيمَا أَمَرُكُمْ وَلَا تَطِيعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ»^۲

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «بِرِّ الْوَالِدِينَ وَاجِبٌ، وَانْكَانَا مُشْرِكِينَ وَ لَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي

مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ وَ لِغَيْرِهِمَا ، فَانْه لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»

بنابراین در مورد فرمان به معصیت الهی هیچ اطاعتی از پدر و مادر نباید داشت، خواه آن معصیت بت پرستی باشد و خواه ترک واجب یا انجام حرامی، ولی در مباحات باید از فرمان آنها تبعیت کرد مانند انجام کارهای خانه، امور مربوط به درس و تحصیل و ...

۲. همراهی نیک با والدین: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»

نسبت به پدر و مادر که به معصیت خدا دعوت می‌کنند چه باید کرد؟ باید آنها را رها کرد و به حال خود واگذار نمود یا با شدت و تندی با آنها برخورد نمود؟

این قسمت آیه می‌گوید در امور دنیوی که مربوط به دین و اطاعت خدا نیست، باید با آنها مصاحبت و همنشینی نیکو کرد. چنانچه قبلاً گفتیم شکر پدر و مادر معنای وسیعی دارد، از اطاعت آنها گرفته تا احسان و نیکی و معاشرت و گفتگوی مناسب، پدر و مادری که به معصیت دعوت می‌نمایند، تنها نباید در آن مورد از آنها اطاعت نمود ولی بقیه انواع شکرگزاری مانند: احسان و نیکی، رفق و مدارا، معاشرت و گفتگوی مناسب، تحمل مشقت‌هایی که از ناحیه آنها

۱. اسراء، آیه ۳۶.

۲. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۰۴، ح ۴۳.

تحمیل می‌شود و ... هنوز واجب است و بر عهدهٔ فرزند. در اعمال روزانه و دنیوی و زندگی مادی باید با آن‌ها همراه بودو ملاحظهٔ مقام مادری و پدری آن‌ها را کرد، اما در اعتقادات و برنامهٔ دینی نباید تسلیم آن‌ها شد. امام صادق علیه السلام در مورد این آیه می‌فرماید: «یا امر بصلتھما و ان جاهداه علی الشکر! خداوند امر به صلهٔ رحم و همراهی با پدر و مادر می‌کند اگرچه تلاش کنند فرزند را وادار به شرک و معصیت نمایند»

همچنین می‌فرماید: «بر الوالدین من حسن معرفة العبد بالله، اذ لاعبادة. اسرع بلوغاً بصاحبها الی رضا الله تعالی من حرمة الوالدین المسلمین لوجه الله لان حق الوالدین مشتق من حق الله تعالی اذا كانا علی منهاج الدین والسنه ولا یكونان یمنعان الولد من طاعه الله تعالی الی معصيته و من البقین الی الشک و من الزهد الی الدنیا فاذا كانا كذلك فمعصیتھما طاعه و طاعتھما معصیه. و اما فی باب العشره [معاشرت] فدارھما و احتمل اذاھما نحوما احتملا علیک فی حال صغرک، ولا تضیق علیھما مما قد وسع الله علیک من المال و الملبوس، ولا تحول بوجهک عنها و لا ترفع صوتک فوق اصواتھما، فان تعظیمھما من الله تعالی و قل لھما باحسن القول و الطفه فان الله لا یضیع اجر المحسنین»

۳. اطاعت از راه یافتگان؛ «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ...»

در ادامه آیه آمده، وظیفهٔ آدمی این است که از آنانی که در مسیر عبودیت و بندگی هستند، اطاعت کند و به دنبال آن‌ها راه بیفتد. اگر پدر و مادر راه یافته به حریم حق بودند از آن‌ها می‌توانید، اطاعت نمائید، ولی به مقداری که آن‌ها سر به آستان بندگی خداوند نسایند و معصیت او را نکنند، از آن‌ها باید فاصله گرفت و تبعیت نکرد.

بنابراین مراد از «سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» راه پیامبر و مؤمنین است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: مراد این است که «اتبیع سبیل محمد» چرا که محمد‌های تاریخ، راه عبودیت را پیموده اند، نه راه طاغوت را.

تبعیت از مؤمنان و حفظ حرمت پدر و مادر حتی در صورت دعوت به معصیت، وظیفه فرزند مؤمن است در دنیا و اگر اینگونه کند خیر و جزای عملش را خواهد دید و تحمل مشقت چنین پدر و مادری در دنیای کوتاه، می‌گذرد و آنچه برای انسان می‌ماند، پاداش عمل اوست در آخرت ابدی . در آخرت انسان از خیر و شر رفتارهایش مطلع خواهد . «ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ...»

موضوع پانزدهم

سه قانون در مورد عمل

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ (لقمان، آیه ۱۶)

دومین موعظه لقمان به فرزندش در مورد معاد و حساب اعمال و جزای آن است. برخی گفته‌اند: این موعظه لقمان در پاسخ به سوال فرزندش است که ای پدر اگر من در پنهان گناهی کوچک انجام دهم، خداوند آن را می‌داند و باز خواست می‌کند؟^۱

جالب است که چنانچه در موعظه اول، لقمان توحید و ایمان به خدا را مسلم گرفته بود و سخن از شریک نیاوردن برای خدا کرد، در اینجا نیز اصل معاد را مسلم گرفته و سخن از حساب و کتاب می‌کند و این می‌رساند که توحید و معاد هر دو فطری هستند و نیاز به دلیل و اثبات ندارند.

۱. تبیین مفاهیم آیه

مثقال: آنچه معیار سنجش و وزن یک شیء است. در این جا به معنای خود وزن و اندازه سنگینی یک چیز است.

۱. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۲۹۰.

خردل: گیاهی است که دارای دانه‌های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی ضرب المثل است.

لطیف: معرفت خداوند به امور دقیق و ظریف.^۱

در این آیه لقمان به سه قانون در هستی اشاره می‌کند.

۲. قانون بقاء عمل

یکی از قوانین هستی که قرآن بارها بر آن تأکید گردیده، قانون بقاء عمل و از بین نرفتن هیچ فعلی در عالم است. این قانون غیر از آن است که بگوئیم خداوند به عمل ما در گذشته، عالم است. این قانون می‌گوید خود عمل زوال ندارد. در این آیه لقمان تشبیه معقول به محسوس می‌کند و با تمثیل می‌گوید: اگر عمل خوب یا بد تو به اندازه دانه‌های سیاه کوچک باشد و در هر کجای عالم پنهان باشد قابلیت دارد که احضار آورده شود. البته در برخی از آیات عمل کوچک تر و اندک تر نیز باقی دانسته شده است.

﴿وَمَا يَعْزُبُ [پنهان نیست] عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ

مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲

البته این قانون اختصاص به علم انسان ندارد، خود انسان، آثار و نتایج عمل او و حتی نیات درونی او از بین رفتنی نیست، مگر در مورد انسان معاد جسمانی نداریم.^۳

۳. قانون علم خداوند به عمل

علاوه بر وجود و بقاء عمل در عالم، خداوند همواره به آن عمل و جایگاه آن عالم و خبیر است، عمل هرچه کوچک و پنهان باشد، خداوند از تمام ابعاد آن مطلع است. «ان الله لطیف خبیر» یعنی، با وجود کوچکی عمل به آن علم دقیق دارد و با وجود پنهانی عمل از جایگاه آن خبر دارد.

۱. مفردات راغب، ص ۹۰.

۲. یونس، آیه ۶۱.

۳. نساء، آیه ۵۶.

این علم هم تنها اختصاص به خود عمل ندارد، «خداوند به خود انسان، ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۱ به آثار عمل او؛ ﴿وَتَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾؛ اعمالی را که از پیش فرستادند و آثار آن‌ها را نوشتیم و هرچیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم» و به نیت درونی آدمی؛ ﴿قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ﴾^۲ ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۳ علم دارد و آن‌ها را مشاهده می‌کند.

۴. قانون حاضر کردن عمل

قانون سومی که در مورد عمل وجود دارد، این است که خداوند تنها عالم به عمل و جایگاه آن نیست، بلکه عمل را برای انسان حاضر و آماده می‌کند تا اگر غفلت و نسیان باعث انکار انجام عمل توسط آدمی شود، با دیدن عمل نتواند انکار نماید: «يَأْتِ بِهَا اللَّهُ»^۴ عمل خوب یا بد شما را برای حسابرسی حاضر می‌کند، ﴿يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا [پراکنده] لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۵

علاوه بر آوردن عمل، خود انسان: ﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۶ آثار عمل و نیت آدمی را؛ ﴿وَمَنْ يَعْلُلْ (خیانت کند) يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۷ برای حسابرسی و جزاء دادن حاضر می‌کند.

۱. علق، آیه ۱۴.

۲. آل عمران، آیه ۲۹.

۳. زمر، آیه ۷.

۴. لقمان، آیه ۱۶.

۵. زلزله، آیات ۶ و ۷ و ۸.

۶. بقره، آیه ۱۴۸.

۷. آل عمران، آیه ۱۶۱.

بنابراین خداوند خود عمل را پیش چشم انسان حاضر می‌کند تا خودش ببیند و خود نیز به حسابرسی خویش برسد. امام باقر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «اتقوا المحقرات [گناهان کوچک] من الذنوب فان لها طالباً سرانجام کسی از آن بازخواست می‌کند]، يقول: احدکم اذنب و استغفر؛ ان الله عزوجل يقول سنکتب ما قدموا و آثارهم و کلّ شیء احصیناه فی امام مبین، و قال عزوجل، انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة...^۱»

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۰۴، ح ۴۶.

موضوع شانزدهم

توصیه به اعمال صالح و اخلاق فاضل

﴿يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِمَّنْ عَزَمَ الْأُمُورِ﴾^۱

لقمان در دو موعظه قبلی، امر به توحید و یا معاد نکرد چرا که ایندو از اصول اعتقادی هستند و انسان خود باید با برهان و دلیل به آن برسد، اما در این آیه لقمان با لفظ امر فرمان به برخی از اعمال و اخلاق می‌کند. انسان وقتی خدا و روز جزا را پذیرفت، باید سر به فرمان الهی بساید و دستورات حق را اعم از اعمال صالح و اخلاق فاضله را انجام دهد. لقمان از اعمال به اقامه نماز، و امر به معروف و نهی از منکر و از اخلاق به صبر بر مصیبت، فرمان می‌دهد.

۱- تبیین مفاهیم آیه

عزم: محکم کردن قلب بر انجام و اتمام امر و کاری، و محافظت بر انجام کاری که بدان توصیه شده است.^۲

۲- اولین فرمان: اقامه نماز

چنانکه قبلاً گفتیم، خواندن نماز با اقامه آن متفاوت است. اقامه نماز در یک مرتبه یعنی، انجام مهم‌ترین واجب الهی با توجه به ارکان و شرایط آن و رعایت وقت آن بدون ضایع کردن آداب و

۱. لقمان، آیه ۱۷.

۲. مفردات راغب، ص ۳۷۳، ۳۷۴.

تأخیر در انجامش؛^۱ در مرتبه بالاتر، اقامه نماز یعنی، ارتباط با خدا از طریق اعمال خاصی به طوری که انسان را از فحشا و منکر باز دارد و به اعمال و اخلاق فاضله همچون انفاق، امانت داری، حفظ شهوت، امر به معروف، نهی از منکر، صبر و... گره بزند.^۲

براساس معنای دوم اقامه نماز پشتوانه بسیاری از فضائل و اعمال است و مهم‌ترین عمل است، چون انسان را در زندگی و مناسبات آن الهی می‌کند. معاویة بن وهب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم ارزشمندترین چیزی که بندگان را به خدا نزدیک و محبوب خدا می‌کند، چیست؟ امام فرمود: ما أعلم شیئاً بعد المعرفة (توحید) أفضل من هذه الصلوة ألا تری ان العبد

الصالح عیسی بن مریم علیه السلام قال: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»^۳

ترتیب فرمان‌های لقمان در این آیه این مطلب را می‌رساند که نماز پشتوانه حرکت‌های اجتماعی و اصلاحات اجتماعی است. ابتدا توصیه به نماز می‌کند و بعد سفارش به امر به معروف و نهی از منکر و صبر بر مصیبت که همه اینها اعمالی در ارتباط با اجتماع است. در آیاتی از قرآن وقتی سخن از انجام رسالت اجتماعی پیامبر شده، در کنار آن و یا قبل از آن توصیه به نماز و مناجات با حق شده است. آنان که روزی پرمشغله برای هدایت مردم و انجام وظایف اجتماعی دارند، شب هنگام خود را باید مسلح کند تا توان روحی حرکت داشته باشد. خداوند به پیامبر خویش می‌گوید: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ»^۴ یا در سوره مزمل بعد از توصیه به نماز شب و بیدار بودن پاره‌ای از شب برای مناجات: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۵ می‌گوید: تو در روز رفت و آمدی فراوانی داری و تلاش

۱. ماعون، ۴ و ۵ و ۶

۲. معارج، ۲۲ تا ۳۵.

۳. مریم، آیه ۳۱.

۴. نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۰۴، ح ۴۹.

۵. طه، آیه ۱۳۰.

۶. مزمل، آیه ۲ تا ۴.

فراوان باید بکنی، پس باید پشتوانه الهی داشته باشی و در این راه صبر نمایی؛ «إِنَّ لَكَ فِي
الْنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَبَّلًا * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا * وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»^۱

۳- دومین فرمان: امر به معروف و نهی از منکر.

امر به معروف، سبب گسترش فضایل در جامعه و نهی از منکر، زمینه اصلاح جامعه از رذائل
اخلاقی است. اینکه می‌بینیم در آیات و روایات امر به معروف مقدم بر نهی از منکر است، به
خاطر این است غالباً با گسترش اعمال نیک و فضایل عرصه بر رشد رذایل تنگ می‌شود.
مراد از معروف همه خیرها و نیکی‌هایی است که شرع و عقل به آن دعوت می‌کند و منظور
از منکر همه بدی‌ها و شرهایی که شرع و عقل از آن باز داشته است و ترک هر معروفی، خود
منکر است.

در اینجا دو روایت در باب آثار فقدان این دو نقل می‌کنیم. از امام صادق علیه السلام نقل شده:
«لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيْنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شُرَكَاءُ فَيَدْعُونَ خِيَارَكُمْ فَلَا
يَسْتَجِابُ لَهُمْ»^۲ و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «بئس القوم يعيبون الأمر بالمعروف و النهي عن
المنكر»^۳.

۴- سومین فرمان: صبر بر مصیبت

آنانکه اهل اصلاح اجتماعی هستند، علاوه بر اینکه احتیاج به پشتوانه‌ای معنوی، چون نماز دارند،
با مصیبت‌ها و آزارهایی از سوی فاسدین و مفسدین مواجه خواهند شد. ظاهراً مراد از صبر در

۱. مزمل، آیه ۷ تا ۱۰.

۲. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۰۵، ح ۵۳.

۳. همان، ح ۵۵.

مقابل مصیبت و آزار، مربوط به آزار و اذیتی است که در حال حرکت اجتماعی و عمل به وظایف اجتماعی به خصوص امر به معروف و نهی از منکر (رسالت اجتماعی) برای انسان پیش می‌آید.

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل «وَأَصْبِرْ عَلٰی مَا أَصَابَكَ» آمده است، مراد از صبر، صبر از مشقت و اذیت در راه امر به معروف و نهی از منکر است.^۱ در روایت دیگری از ایشان آمده: «أُتَمِّرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرُوا عَلٰی مَا أَصَابَكُمْ».^۲

امام صادق علیه السلام می‌گوید: خداوند پیامبر را مبعوث کرد و او را امر به صبر و مدارا با مردم نمود، سپس این آیه را تلاوت نمودند: «وَأَصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»^۳

عبارت «انَّ ذَلِكْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» مربوط به «صبر» است. چون در قرآن این جمله بعد از صبر آمده است «وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ».^۴ مراد این است که صبر باعث ثبات قلب آدمی و تلاش در مسیر کارها، امور و وظائف اجتماعی می‌شود.

لقمان در سفارشی به فرزندش می‌گوید: «یا بنی ایّاک و قلة الصبر... و صبر علی مؤنات الاخوان نفسک: ای پسر من از کمی صبر بپرهیز و در برابر سختی‌های دوستان خودت را به صبر وادار».^۵

۱. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۴۱۲.

۲. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۵، ح ۵۶ و ۵۷.

۳. مزمل، آیه ۱۰.

۴. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۵، ح ۵۶ و ۵۷.

۵. آل عمران، آیه ۱۸۶.

۶. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

موضوع هفدهم

استکبار ریشه تکبر و فخر فروشی بر مردم

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾؛ با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (لقمان، آیه ۱۸)

در این آیه، دو موعظه لقمان به فرزندش با لفظ نهی ذکر شده است. این دو نهی مربوط به دو رذیله اخلاقی است که اگرچه دو بیماری روانی و اخلاقی است، اما دارای بروزها و نمادهای بیرونی در ارتباط با مردم است.

۱- تبیین مفاهیم آیه

صعر: به معنای میل و انحرافی در گردن است.^۱ و یک نوع بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند. «تصعّر» کج کردن گردن و برگرداندن صورت از روی کبر از مردم می‌باشد.

مرح: شدت فرح و شادی،^۲ کنایه از غرور و مستی ناشی از نعمت. مختال: از ریشه خیال به معنای کسی که به جهت تخیل و توهم فضیلت در خویش، تکبر می‌کند.

۱. مفردات راغب، ۳۱۴.

۲. همان، ۵۲۰.

فخور: مباحات و فخر فروشی فراوان انسان به جهت مسائلی خارج از انسان همچون مال و مقام.

۲- نهی اول: پرهیز از خود برتر بینی؛ «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»

استکبار بر مردم ریشه در استکبار بر خداوند دارد. کسانی که فضایل و نعمت‌ها و دارائی‌ها را از آن خود می‌دانند و فقر خویش را درک نکرده‌اند و فقط نسبت نعمت به خویش را می‌بینند، نه نسبت نعمت به نعمت دهنده را، بر خداوند می‌شورند و استکبار به خرج می‌دهند. این استکبار بر خدا، زمینه استکبار بر مردم را فراهم می‌کند. در مقابل، کسانی که به مقام شکر و قدردانی از دارایی‌ها و نعمت‌ها رسیده‌اند و آنها را در دست خدا می‌دانند که می‌دهد و می‌گیرد، همیشه در کنار امید به خدا، خوف از دست دادن و محروم شدن از عنایت خدا را دارند؛ اینها همیشه تواضع در برابر حق را تمرین می‌کنند و با توجه به اینکه نعمت را از آن او می‌دانند، فرقی بین خود و دیگران قائل نیستند.

لقمانی که به مقام شکر از خدا رسیده، به فرزندش توصیه می‌کند، همچون شتر بیمار نباش که گردن و صورت خویش از مردم برمی‌گرداند و با خیال فضیلت خویش بر مردم و با وجود پشیز و اندکی دارایی، خود را برتر از دیگران می‌بیند.

خود برتر بینی ناشی از فضیلت، نعمت، عمل صالح و یا... مصادیق و بروزات مختلفی چون ترشروی، بی‌اعتنایی، نگاه نکردن، روی برگرداندن از مردم و... دارد که در اینجا لقمان به یکی از مصادیق آن اشاره می‌کند. همه این رفتارها به سبب استخفاف مردم است. امام صادق علیه السلام در تفسیر این قسمت آیه می‌گوید: «ولا تمل وجهک من الناس بکل، ولا تعرض عنم یکلمک استخفافاً به»^۱

نشان دادن این بیماری روانی - اخلاقی در چهره حکایت از این دارد که ما از رفتار انسانها می‌توانیم، بخشی از خصوصیات اخلاقی آنها را کشف نمائیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «ما

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۷، ح ۶۶

أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ شخصی، هیچ چیزی را پنهان نمی‌کند به جز آنکه در حرکات زبان (سخن) و چهره‌اش ظاهر می‌شود»، «خوافی الأخلاق تكشفها المعاشرة»^۲ و «الفعل الجميل ينبيء عن علو النعمة»^۳.

۲- نهی دوم: پرهیز از خودپسندی؛ «وَلَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»

خودپسندی نیز ریشه در استکبار بر خدا و نعمت را از آن خود دانستن دارد. کسی که نعمت و دارایی را ملاک امتیاز خویش بر دیگران می‌پندارد، نه معیار و مدار درجه مسئولیت خویش در برابر خدا و خلق خدا، به خودپسندی می‌رسد. در این قسمت از آیه سخن از راه رفتن همراه با تکبر ناشی از شادی نعمت و دارایی است. کسی از نعمت، استعداد خویش، به تکبر می‌رسد که آنها را به تلاش و عمل خود نسبت دهد. متأسفانه مدار ناراحتی و شادی ما وجود و عدم وجود دارایی‌ها و نعمت‌ها شده است، در صورتی که به ما گفته‌اند: که از نداشتن چیزی یا از دست رفتن آن تأسف نخورید و از نعمت و دارایی به شغف و شادی نیفتید که نعمت‌ها از آن شما نیست و خداوند به فضلش به شما داده است؛ «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۴.

اندازه وجودی آدمی به اندازه همان چیزی است که او را ناراحت و خوشحال می‌کند. ما که با از دست رفتن ماشینمان زانوی غم در بغل می‌گیریم، ارزشمان همین قدر است و ما که با یک موفقیت در دنیا مثل قبولی کنکور یا ... راه رفتن، نگاه کردن، تیپ و لباس پوشیدنمان عوض می‌شود، بیشتر از این نمی‌ارزیم.

اگر محبوب بودن نزد مردم به دارایی و پول و مقام است، محبوب خدا بودن در تواضع و فروتنی با وجود نعمت و دارایی و در سرافرازی، و رضایت خدا با وجود بلا و مصیبت است که هر

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

۲. غرر الحکم، ص ۸۱۸، ح ۹۲.

۳. همان، ص ۷۴، ح ۱۴۳۱.

۴. حدید، آیه ۲۳.

دو مصداق شکر است، یکی شکر در دارایی و دیگری شکر در نداشتن. «مَنْ تَوَاضَعَ اللَّهُ رَفَعَهُ اللَّهُ» و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: وای به کسی که با تکبر و خیال عظمت، در روی زمین راه می‌رود و با اینکار در مقابل جبار و بزرگ آسمان و زمین گردن کشی می‌کند.^۱

خداوند انسانی را که با تخیل فضیلت و توهم اینکه نعمت از آن اوست، به فخر فروشی به مردم می‌پردازد، دوست ندارد ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ تخیل عظمت و فضیلت ناشی از دارایی = تکبر = فخر فروشی به مردم.

در روایتی از امام باقر علیه السلام: «و لا تمش في الأرض مرحاً» به راه رفتن با عظمت و بزرگی تفسیر شده است.^۲

فخر به نسب، نعمت، عمل، سابقه مبارزاتی و... انسان را زمین‌گیر می‌کند و رشد را از آدمی می‌گیرد و او را کمتر از جماداتی چون زمین و کوه می‌کند ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾؛^۳ در روی زمین با تکبر و سرمستی راه مرو، چرا که هرگز زمین را نتوانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‌توانی برسی.

مشکل ما این است که به جای اینکه غرورمان را زیر پا بگذاریم و از آن بالا روییم، بر روی کرده‌ها مان گذاشته‌ایم تا کمرمان را بشکنیم و مشکل ما این است که نعمت‌ها و دارائی‌ها را ملاک امتیاز و فضیلت خود می‌دانیم، نه مدار مسئولیت خویش؛ این مهم نیست که ما چه مقدار عمل نیک انجام داده‌ایم، مهم این است که در برابر این همه نعمت و دارایی، مسئولیت‌مان را انجام داده‌ایم. از ما فقط از عمل سؤال نمی‌کنند بلکه از ما از نسبت عملمان با دارائی‌مان پرسش می‌کنند، پیرزنی که ده تومان دارد و یک تومان آن را انفاق می‌کند با ثروتمندی که مثلاً صد تومان دارد و ده تومان آن را داده، بر فرض که هر دو برای خدا داده باشند، تازه با هم مساویند، چرا که هر دو یک دهم مالشان را داده‌اند.

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۷، ح ۷۰.

۲. همان، ح ۶۷.

۳. اسراء، آیه ۳۷.

همان زمینی که انسان با تکبر و فخرفروشی روی آن راه می‌رود، روزی او را فرو خواهد برد. چنانکه قارون‌های تاریخ را فرو برد،^۱ ولی مهمتر از آن این است که تکبر و خودپسندی و خودبرتربینی، زمینه و ریشه بسیاری از رذایل اخلاقی می‌شود: ﴿... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^۲ این آیه می‌گوید تکبر و فخر ریشه بخل است و هر دو اعراض از خدا و استکیار بر اوست.

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۷، ح

۲. حدیده، آیات ۲۳ و ۲۴.

موضوع هجدهم

اعتدال در رفتار و گفتار

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾؛ در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و صدایت را آهسته ساز و پایین بیاور، که زشت‌ترین صداها، صدای خران است» (لقمان، آیه ۱۹)

در این آیه دوباره لقمان با الفاظ امری، فرمانهایی را به فرزندش گوشزد می‌کند و او را به کارهایی تشویق می‌دارد. اشتراک ایندو توصیه که یکی مربوط به رفتار و دیگری در مورد گفتار است، رعایت اعتدال و میانه‌روی می‌باشد.

۱- تبیین مفاهیم آیه

قصد: در اصل به معنای استقامت بر راه و مسیری است^۱ و به طور کنایی در مورد اعتدال و میانه‌روی در کاری به کار برده می‌شود^۲، چرا که اعتدال باعث می‌شود، انسان ثبات و استقامت در آن کار داشته باشد.

غَضٌّ: نقصان از دیدن و صدا^۱ و در مورد صدا، گفتار و کنایه از پایین آوردن و کم کردن از صدا می‌باشد.

۱. مفردات راغب، ص ۴۵۱.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۲۴.

۲- فرمان اول: اعتدال در راه رفتن؛ «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ».

اعتدال و میانه روی در رفتار و گفتار از مسائلی است که عقل هر انسانی آن را می‌پسندد، اما سخن در این است ملاک اعتدال، و افراط و تفریط چیست؟ آیا خود انسان بر اساس سلیقه و پسند می‌تواند، ملاک اعتدال را مشخص کند و در رفتار و گفتارش جاری کند؟ اگر اینگونه باشد ما به عدد آدم‌ها ملاک خواهیم داشت و کسی یک کار را معتدلانه می‌داند و دیگری افراطی و آن یکی تفریطی؟

وحی ملاک حقیقتی و مرز بین اعتدال با افراط و تفریط است. معصومین علیهم‌السلام با توجه به وحی قرآنی و وحی ریشه در سنت، حد و مرز اعتدال را روشن می‌کنند، چرا که آنها هستند که بر قدر و اندازه و تناسب وجود آدمی، آگاهی دارند؛ مثلاً قرآن اعتدال در انفاق را در آیاتی بیان می‌کند.^۲

کسی که از اعتدال خارج شود چون تناسب وجودی خویش و ضوابط هستی را رعایت نکرده، نمی‌تواند در مسیری که انتخاب می‌کند، ثابت قدم باشد و این است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: «لا تری الجاهل الا مفراطاً أو مفرطاً»^۳ انسانی که در مسیر صحیح و در اعتدال حرکت نمی‌کند، هر روز از این شاخه به شاخه‌ای می‌پرد.

در این آیه، لقمان ابتدا توصیه به اعتدال در راه رفتن می‌کند. اعتدال هم در کمیت عمل است و هم در کیفیت. برخی از مفسرین اعتدال در راه رفتن را به عدم شتاب و عجله معنا کرده‌اند.^۴ در برخی از روایات هم آمده: «سرعة المشی تذهب ببهاء المؤمن؛ با شتاب در راه رفتن آبروی مؤمن را می‌برد».^۵

اما اعتدال در راه رفتن، فراتر از این معنا است و به معنای حفظ وقار و آرامش در راه رفتن است که بین متکبران و ذلیلان راه رفتن می‌باشد؛ «وعباد الرحمن الذين يمشون على الأرض

۱. مفردات راغب، ص ۴۰۴.

۲. فرقان، آیه ۶۷؛ اسراء، آیه ۲۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۵.

۵. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۸، ح ۷۳.

هوناً؛ بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین با وقار و نرمی گام برمی‌دارند». در این آیه اعتدال در راه رفتن مصداق بندگی خدا دانسته شده است، چرا که استکبار در برابر مردم ریشه در استکبار بر خدا دارد و تواضع در برابر بندگان خدا، فروتنی در برابر خدا می‌باشد.

ممکن است مراد از «مشی» تنها راه رفتن نباشد، بلکه مراد «شیوه و روش» باشد، چرا که شیوه و روش در واقع راهی است که انسان در زندگی می‌پیماید؛ یعنی شیوه و روش در زندگی و در تمام رفتارها باید بر اساس اعتدال باشد، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف متقین می‌گوید: «مشیهم التواضع؛ شیوه متقین تواضع و فروتنی است».

گناه یعنی رعایت نکردن تناسب وجودی انسان و عالم، و وحی آمده است تا اعتدال در حرکت برای رعایت کردن تناسب و قواعد وجودی انسان و هستی را به انسان نشان دهد. البته اعتدال و عمل مناسب گاهی بر اساس شرایط درونی و بیرونی آدمی تغییر می‌کند، مثلاً انسان‌هایی که دارای ظرفیت روحی و معنوی بالاتری هستند، دیگر انفاق برایشان توصیه نمی‌شود که آنها باید ایثار کنند، چنانچه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سه روز نان شبشان و قوت افطارشان را به فقیر، یتیم و اسیر دادند.^۲ و یا اگر مقابل من انسانی است که باد کرده و دانسته عناد و استکبار به خرج می‌دهد، نباید تواضع کنم که تواضع او را بیشتر باد می‌کند و به ضررش است، باید بادش را خالی کرد؛ اعتدال در مورد چنین کسی بی‌اعتنایی و تکبر است، نه تواضع، چرا که تواضع ذلت است و بی‌خردی.

۳- فرمان دوم: پایین آوردن صدا؛ «وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ».

اعتدال در گفتار، آرام سخن گفتن و صدای ناهنجار و آزار دهنده از خود صادر نکردن است. امام صادق علیه السلام دو مصداق برای این قسمت از آیه بیان می‌کند: «العطسة المرتفعة القبيحة، والرجل

يرفعه صوته بالحديث رفعاً قبيحاً إلا أن يكون داعياً أو يقرأ القرآن».^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. انسان، آیات ۹ و ۱۰؛ حشر، آیه ۹.

۳. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۴۱۳.

اعتدال در صدا هم در کیفیت است، یعنی صدا ناهنجار نباشد (قیحاً) و هم در کمیت است (رفعاً) و گویا قرآن در هر دو زمینه صدای خارج از اعتدال را تشبیه به صدای خران می‌کند، یعنی اگر ارزش وجودی تو همچون خر است، همانند آن رفتار کن و صدای قبیح خویش را بالا ببر. جالب است که تنها در فرهنگ قرآن برخی از رفتارهای ناهنجار آدمی تشبیه به رفتار حیوانات نشده است - چنانچه در این آیه - بلکه گاه تمام زندگی و مناسبات زندگی او مانند و بدتر از روش حیوانات دانسته شده است؛ «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۱ و «... وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَنِعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»^۲ و این ریشه در غفلت و پنهان ماندن (کفر) ارزش وجودی انسان بر خودش است.

بالا بردن صدا ریشه در کبر و استکبار آدم دارد؛ او فکر می‌کند با بالا بردن صدا، بزرگ می‌شود و بزرگانی چون محمد(ص) را می‌تواند به زیر بکشد، ولی نمی‌فهمد که عمل خویش را می‌سوزاند و خود را از مغفرت و ثواب عظیم محروم می‌نماید؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»^۳ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»^۳.

۱. الاعراف، آیه ۱۷۹.

۲. محمد، آیه ۱۲.

۳. حجرات، آیات ۲ و ۳.

موضوع نوزدهم

نعمت، امتیاز یا مسئولیت

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً

وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ﴾ (لقمان، آیه ۲۰)

بعد از آنکه در آیات گذشته مروری بر موضع گیری محسنین و مستکبرین در برابر آیات قرآن کرد، که یکی تسلیم بود و از هدایت قرآن بهره مند و دیگری استهزاء کننده و بی بهره از هدایت، و بعد از آنکه در مقابل استکبار مستکبرین ادله ای برای اثبات خدا اقامه کرد و نمونه ای از داستان های حکمت آمیز را بیان نمود، تا بین اساطیر و قرآن مقایسه کنند، در آیات بعدی با اشاره به تسخیر آفرینش برای انسان و فراوانی نعمت، مسئولیت انسان را گوشزد می کند که باید از جدال با خدا، جدا و تسلیم او شود.

در این آیه با ذکر نعمت تسخیر عالم، اتمام و فراوانی نعمت ها اصل مسئولیت را گوشزد می کند.

۱- تبیین مفاهیم آیه

إسباغ نعمت: به معنای تمام کردن و توسعه دادن در نعمت است.^۱

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

مجادله: مبارزه و دشمنی نظری و علمی برای غلبه و چیرگی.^۱

۲- نعمت اول: تسخیر آسمان و زمین

در این آیه خداوند با عبارت «الم تروا» همراه با توبیخ و بازخواست انسان‌ها، می‌گوید: آیا به پیرامون خود نگاه نمی‌کنید تا ببینید، آنچه می‌بینید و از خواب غفلت بیدار شوید و نعمت‌های واضح و قابل رؤیت الهی را ببینید، و بعد به دو نعمت اشاره می‌کند.

اولین نعمت، نعمت تسخیر عالم برای آدمی است. مراد از تسخیر آسمان و زمین برای انسان این است که اجزاء عالم با هم مرتبطند و با توجه به اینکه از این اجزاء فقط انسان دارای شعور و اراده و اشرف عالم است، بقیه عالم (آنچه در آسمان و زمین هست) برای انسان آفریده شده است و در اختیار او قرار داده شده است.

تسخیر کننده خداست، آنچه تسخیر شده و تحت تسلط است، آسمان و زمین است و انسان موجودی است که تسخیر برای او انجام شده است. تسخیر آنچه در آسمان و زمین است برای انسان، هم شامل اموری است که به صورت قهری و جبری از سوی خداوند مأموریت دارند در اختیار و خدمت انسان باشند، چنانچه در مورد شب و روز و خورشید و ماه اینگونه است: ﴿وَسَخَّرَ

لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾^۲ و هم شامل چیزهایی می‌شود که با اختیار و با سرانگشت خلاقیت خود انسان، منافعش شامل انسان می‌شود، همچون کشتی و نهرها که با مدیریت و رهبری خود انسان منافعش نصیب آدمی می‌شود: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ

لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ﴾^۳

تسخیر عالم مهمترین نعمت دنیوی برای انسان است چرا که حیات انسان، در ارتباط با عالم و بهره‌گیری از آن است. حال سؤال این است که هدف ذکر این نعمت چیست؟

۱. مفردات راغب، ذیل ماده «جدل»

۲. نحل، آیه ۱۲.

۳. ابراهیم، آیه ۳۲.

هدف، توجه انسان به مسئولیت خویش یعنی تسلیم در برابر خدا و شکر از خدای به معنای وسیع آن است. «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ»^۱ و «كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا (شتران را) لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ... كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ»^۲

۳- نعمت دوم: اتمام و توسعه نعمت‌های ظاهری و باطنی؛ «أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً

وَبَاطِنَةً»

دومین نعمت که مانند چتری انسان را می‌پوشاند و گستردگی آن، انسان را فرا می‌گیرد، تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی اعم از مادی و معنوی می‌باشد که نعمت‌های مادی آن در پرتو تسخیر عالم برای انسان حاصل می‌شود. اما مراد از نعمت‌های ظاهری و باطنی چیست؟ علامه طباطبایی نعمت ظاهری را هر نعمتی می‌داند که برای انسانها ظاهر و آشکار باشد، همچون حواس پنجگانه، صحت و عافیت، رزق و دین که امور دنیا و آخرت را سامان می‌دهد، مراد از نعمت باطنی همه دارائی‌هایی درونی همچون اراده، عقل، انتخاب و... و همچنین مقامات معنوی که در پرتو عبودیت نصیب انسان می‌شود.^۳

از امام کاظم علیه السلام در مورد تفسیر نعمت ظاهری و باطنی سؤال شد، حضرت فرمودند: «النعمة

الظاهرة الامام الظاهر و الباطنه الامام الغائب علیه السلام»^۴ و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «أما النعمة

۱. فاطر، آیه ۱۳.

۲. حج، آیه ۳۶ و ۳۷.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

۴. نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۸۱، ۸۳ و ۸۴.

الظاهرة فالنبي و ما جاء به من معرفة الله و توحیده و اما النعمة الباطنه فولایتنا أهل البيت و عقد مودتتنا»^۱.

در روایتی نیز پیامبر اسلام ﷺ مصادیق ایندو نعمت را اینگونه معرفی می‌نماید: نعمت ظاهری اسلام و آفرینش منظم تو بوسیله پروردگار و رزقی که به تو داده، و نعمت باطن پوشاندن زشتی‌های اعمال تو و رسوا نکردنت در برابر مردم»^۲.

در برابر این نعمت‌ها نیز انسان مسئولیتی جز عبودیت و شکر دارد؟

۴- موضع گیری غیر مسئولانه: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ... »

در ادامه و بعد از ذکر نعمت‌های اساسی که به انسان عنایت شده، سخن از گروهی می‌شود که با دیدن این همه نعمت در اطراف خویش، به مجادله با اهل حق در مورد خدا می‌پردازند. اینها همان مستکبرین و شیاطینی^۳ هستند که در صدد گمراهی توده مردم هستند.

اینها الگوهای فاسد جامعه هستند که مردم به آنها نگاه می‌کنند. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ * ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۴ و از میان مردم کسی است که درباره خدا، بدون هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد، آن هم از سر تکبر تا مردم را از راه خدا گمراه سازد.

این دسته با وجود دیدن این همه نعمت در اطراف خویش، به جای اینکه به مسئولیت روی آورند و به شکر و عبودیت بپردازند، با تکبر به مجادله در مورد خدا می‌پردازند؛ «مجادله‌ای که نه همراه با علم و حجت عقلی است، نه همراه با هدایتی که ریشه در وحی و الهام به آنها داشته باشد و نه همراه کتابی روشن از کتب آسمانی»^۵.

اینها در این مجادله هیچ حجت و دلیلی ندارند و تنها از روی استکبار می‌خواهند از بار مسئولیت «شکر» شانه خالی کنند. اینها نعمت را ملاک امتیاز می‌دانند، نه مدار مسئولیت آدمی.

۱. همان، ح ۸۳.

۲. همان، ح ۸۴.

۳. حج، آیات ۳ و ۴.

۴. حج، آیات ۸ و ۹.

۵. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

موضوع بیستم

منطق سست مستکبرین

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلًا كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾؛ هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خدا نازل کرده، پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کنند)؟»

بعد از آنکه در آیه قبل گفته شد، مجادله کنندگان و مستکبرین در مورد خدا هیچ حجتی ندارند و نمی‌توانند اثبات کنند چرا غیر خدا را تبعیت می‌کنند، در این آیه می‌گوید: منطق عمل آنها در عبودیت غیر خدا و تبعیت از آن، چیزی نیست جز تقلید کورکورانه، یعنی منطقی ندارند جز بی‌منطقی.

۱- تبیین مفاهیم آیه

سعیر: آتش در حال التهاب و فروزان.

۲- موانع شناخت حق و عمل به آن

بر اساس آیات قرآن و روایات موانع متعددی در شناخت حق و عمل به آن، در طول تاریخ وجود داشته است که در بسیاری اوقات این موانع با هم و دست در دست هم به انحراف عقیدتی و

عملی یک جامعه و افراد آن منجر می‌شد و می‌شده است، چرا که انسان موجودی در هم تنیده است. این موانع که بیشتر ریشه در بافت و ساخت تربیتی آدم‌ها دارد، اختصاص به زمانی ندارند و همیشگی می‌باشند. برخی از این موانع عبارتند از:

الف: هواها و کشش‌های نفسانی و غریزی

﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام: «الهوى شريك العمى»^۲.

ب: دوستی کور و محبت کورکورانه

﴿وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ (کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند) فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ (خفت‌آور) بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «حبك الشيء يعمى و بضم»^۴

امیرالمؤمنین علیه السلام: «عين المحب عمية عن معائب المحبوب و أذنه صماء عن قبح

مساویه»^۵.

ج: عجب و بزرگ بینی (استکبار)

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴾^۶
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ
 بِبَالِغِيهِ﴾^۱

۱. قصص، آیه ۵۰.

۲. الحیاء، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. فصلت، آیه ۱۷.

۴. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.

۵. الحیاء، ج ۱، ص ۱۷۹.

۶. جائیه، آیه ۳۱.

امام صادق علیه السلام: «العجب صارفٌ عن طلب العلم، داعٍ إلى الغمط (انكار) و الجهل».^۲

د: جحد و انكار

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾.^۳

﴿... فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾.^۴

ه: رسوبات فکری

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ

يَسْتَهْزِؤْنَ﴾.^۵

و: پیروی کردن از اکثریت

امام کاظم علیه السلام در مورد ذکر علل عدم تعقل می گوید: «ثم ذم الله الكثرة، فقال: ﴿وَإِنْ تَطَعُ أَكْثَرَ

مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾»^۶

ز: تأثیر پذیری از قضاوت دیگران

امام کاظم علیه السلام فرمود: ای هشام اصلاً به قضاوت مردم ترتیب اثر نده، لو كان في يدك جوزة

(گردو) وقال الناس في يدك لؤلؤة ما كان ينفعك و أنت تعلم أنها جوزة و لو كان في يدك

لؤلؤة و قال الناس أنها جوزة ما ضرگ و أنت تعلم أنها لؤلؤة».^۸

۱. غافر، آیه ۵۶.

۲. الحیاء، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۳.

۳. نمل، آیه ۱۴.

۴. احقاف، آیه ۲۶.

۵. غافر، آیه ۸۳.

۶. انعام، آیه ۱۱۶.

۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۸. تحف العقول، ص ۳۸۳.

ح: تقلید پدران و گذشتگان و عادات اجتماعی

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۱

در آیات و روایات موانع دیگری نیز برای شناخت حق و عمل به آن، ذکر شده، از جمله طمع، غضب، لجاجت، آرزوها، اکراه، عدم آمادگی قلبی و درونی، استبداد در رأی (خود رأیی).^۲

۳- تقلید و ارتجاع به گذشته بدترین منطق

شاید بتوان گفت: تقلید از پیشینیان و ارتجاع به گذشته، مهمترین دلیل کافران و مستکبران عالم بوده و هست. کسانی که اعتقاد و عملشان خالی از حجت است و دلیلی برای آن ندارند، چاره‌ای ندارند به جز اینکه با تقدس بخشی و ارزش سازی کاذب، عمل خویش را توجیه نمایند. مستکبرین و خواص جامعه برای اینکه در مقابل منطق محکم قرآن و رسول ﷺ پاسخی نداشتند و نمی‌توانستند ذهن و دل توده مردم را در مورد پرستش بت‌ها و عبودیت غیر خدا، قانع کنند، ابتدا به گذشته پوشالی، لباس تقدس می‌بخشیدند و پیشینیان خود را بزرگ نشان می‌دادند و بعد هرگاه گفته می‌شد، چرا به قرآن ایمان نمی‌آوردید، به این تقدس پوشالی استناد می‌کردند. تقدس سازی بهترین پوشش برای بی‌منطقی و بی‌دلیلی می‌باشد. منطق ارجاع به گذشته (ارتجاع) که نتیجه‌اش جمود و خشک مغزی جامعه است، همیشه بوده است. ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۳

در این آیه عمومیت این منطق توخالی در امت‌های قبل از پیامبر ﷺ گوشزد شده و این منطق توسط خواص (مترفین و خوشگذرانان) مطرح می‌شده است و گفته می‌شده ما در همه چیز جا پای گذشتگانمان می‌گذاریم؛ ﴿إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾.

۱. بقره، آیه ۱۷۰.

۲. برای دیدن این بحث به طور مفصل‌تر مراجعه شود به الحیاء، ج ۱، ص ۱۷۵ تا ۱۸۶.

۳. زخرف، آیه ۲۳.

منطق پیروی از گذشتگان به طور خاص در قرآن در مقابل موسی و هارون؛^۱ در مقابل ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام^۲ و در مقابل پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^۳ بیان شده است.

البته این منطق تنها در مورد پیروی از گذشتگان در اصل دین و عبودیت و پرستش نیست، بلکه این منطق در مورد همه اعمال و آداب زندگی و ارتکاب فحشاء و منکر هم می‌باشد؛ ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۴

اینها در واقع در همه چیز (اعتقاد و عمل) خود را، پیرو پیشینیان می‌دانند.

در آیه ۲۱ لقمان نیز این منطق از زبان مستکبرین زمان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌شود و قرآن می‌گوید: آنگاه که به آنها می‌گوئیم از قرآن که از سوی خدا نازل شده و همراه با دلیل و حجت نبوت یعنی معجزه است، پیروی کنید، از منطق نخ نمای مستکبرین گذشته استفاده می‌کنند تا هم خود توجیهی برای استکبار و اعراض از قرآن داشته باشند و هم توده مردم را گمراه کنند، چرا که قبلاً روش پیشینیان را برای توده، مقدس جلوه داده‌اند.

این منطق نخ نما است چون می‌بینیم مستکبرین عالم نتوانستند به این منطق پوشالی خویش حتی رنگ و لعاب تازه بدهند، ولی همیشه خداوند و در برابر امت‌های مختلف، جواب‌های متفاوتی متناسب با درک و روحیه آنها داده است.

مهمترین جواب‌ها این است که:

(۱) حق معیار می‌خواهد: حق نه لزوماً در گذشته است و نه در اکثریت و نه در... بلکه حق بودن معیار خودش را دارد و آن معیار یکی از این سه چیز است: الف: داشتن برهان و دلیل عقلی «علم»، ب: یا وحی و الهام «هدی»، ج: و یا کتب آسمانی پیشین «کتاب منیر». قرآن و رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر سه معیار حق را به همراه دارد؛ هم همراه با دلیل و حجت است یعنی معجزه و

۱. یونس، آیه ۷۸.

۲. انبیاء، آیه ۵۳؛ شعراء، آیه ۷۵.

۳. بقره، آیه ۱۷۰؛ زخرف، آیه ۲۲.

۴. اعراف، آیه ۲۸.

هم وحی بودن آن مسلم است چنانچه محتوا، و فصاحت و بلاغت آن دلالت دارد و هم کتب آسمانی پیشین بر آن بشارت داده‌اند.

حق را باید از طریق معیارهایش شناخت و بعد تبعیت کرد، خواه در گذشته باشد، خواه در اکثریت. عمل پیشینیان و عمل اکثریت معیار حق نیست. حق را با تقلید نمی‌توان یافت، مگر آنکه تقلید خود مستند به دلیل عقلی باشد، چنانچه تقلید از مرجع تقلید مستند به دلیل عقلی رجوع جاهل به عالم است.

۲) نقد گذشتگان: یکی از روش‌های قرآن برای پاسخ به این منطق سست، نقد گذشتگان است با طرح سؤال از علم و جهل، تعقل و عدم تعقل آنها، هدایت و عدم هدایت آنها؛ «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۱ و «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۲ و همچنین حکم به گمراهی بیشتر پیشینیان؛ «إِنَّهُمْ أَفْوَأَ آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ * فَهُمْ عَلَى آثَارِهِم يُهْرَعُونَ * وَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولَئِينَ»^۳

۳) بررسی نتیجه تبعیت از گذشتگان: در آیه ۲۱ لقمان می‌گوید: آیا اگر توجه کنید که این اتباع و پیروی از گذشتگان شما را به کجا می‌برد و چه نتیجه‌ای برایتان حاصل می‌کند، دیگر به صرف وجود چیزی (اعتقادی و فعلی) در گذشته، تبعیت نمی‌کردید. تبعیت از گذشتگان جاهل در عبودیت غیر خدا و آداب زندگی، تبعیت از شیطان است و نتیجه‌اش عذاب؛ «أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ»؛ آیا اگر شیطان آنها را با این اتباع دعوت به عذاب سوزان کند، تبعیت می‌کنند».

۴) نقد مورد تبعیت: گاهی قرآن از راه نقد آنچه از راه تقلید از گذشتگان، تبعیت می‌شود، جواب این منطق اشتباه را می‌دهد تا گمراه بودن بیشتر پیشینیان را به اثبات برساند؛ مثلاً در مورد

۱. مائده، آیه ۱۰۴.

۲. بقره، آیه ۱۷۰.

۳. صافات، آیات ۶۹ تا ۷۱.

عبادت بت‌ها و تماثیل توسط قوم حضرت ابراهیم علیه السلام از زبان او سؤالهایی را مطرح می‌کند: «قَالَ هَلْ يُسْمِعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنصُرُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ»^۱ ابراهیم گفت: آیا وقتی دعا می‌کنید، از شما می‌شنوند؟ یا به شما سود و زیان می‌رسانند؟ «امَّا متأسفانه آنها پاسخ می‌دهند: «قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ»^۲

شهید مطهری می‌گوید: «قرآن اساسش بر مذمت کسانی است که اسیر تقلید و پیروی از گذشتگان هستند و تعقل و فکر نمی‌کنند تا خودشان را از این اسارت آزاد کنند. هدف قرآن از این مذمت چیست؟ هدف قرآن تربیت است؛ در واقع می‌خواهد افراد را بیدار کند تا مقیاس و معیار باید تشخیص و عقل و فکر باشد، نه صرف اینکه پدران ما چنین کردند، ما هم چنین می‌کنیم.»^۳

۱. شعراء، آیه ۷۲ و ۷۳.

۲. شعراء، آیه ۷۴.

۳. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۶.

موضوع بیست و یکم

تسلیم و عمل صالح دو بال نجات

﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱

در مقابل کسانی که به بهانه تراشی و منطق‌های سست تمسک می‌جویند تا به خدا و آیات قرآن ایمان نیاورند و در عمل آزاد باشند، کسانی مطرح می‌شوند که اهل ایمان و عمل صالح هستند. این آیه سخن از گروه دوم می‌کند.

۱- تسلیم نتیجه ایمان؛ «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ»

در آیه ۸ و ۹ لقمان سخن از عاقبت مؤمنینی شد که اهل عمل صالح هستند؛ در این آیه مثل آن دو آیه سخن از همان‌ها است، با این تفاوت که آنجا سخن از ایمان بود، اما در اینجا سخن از تسلیم محض در برابر خداست.

چنانچه گفتیم ایمان به معنای تصدیق و باور قلبی و درونی به خدا، آیات الهی، اولیاء الهی است که بر اساس معرفت و شناخت صحیح و همراه با حجت و دلیل در وجود آدمی شکل می‌گیرد. در این جا از همان ایمان و باور قلبی به تعبیر دیگری یاد شده است که می‌توان آن را نتیجه ایمان دانست. تعبیر «تسلیم وجه برای خدا» کنایه از تسلیم شدن انسان برای اوست به

۱. لقمان، آیه ۲۲.

صورت خالص، به طوری که توجه انسان فقط به او و اولیاء او باشد و از غیر او و اولیاء طاغوت ببرد؛ بنابراین ایمان دو جلوه دارد؛ یکی تسلیم او شدن، دیگری از غیر او بریدن، که ایندو همان تسلیم همه جانبه انسان در برابر خداست و می‌توان گفت تا از غیر او و اولیاء طاغوت نبریم، تسلیم او شدن معنا ندارد. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ

لَا انْفِصَامَ لَهَا (گسستنی نیست)»^۱.

اما آیا تسلیم محض خدا شدن بدون تسلیم اولیاء او شدن، امکان دارد؟

از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲؛ به پروردگارت سوگند که آنها

مؤمن نخواهند بود، مگر آنکه در اختلافات خود تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خویش احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند» فرمودند: مراد از «یسلموا تسلیماً» تسلیم

در همه امور است.^۳

الف: مفهوم تسلیم در برابر ولی خدا

مفهوم تسلیم در برابر امام علیه السلام عبارت است از عدم تقدم و تأخر از ایشان در هیچ امری و همراهی با ایشان در همه امور؛ «اللهم لا تجعلنا من الذين تقدموا فمروا (خارج شدن از دین) و لا من

الذين تأخروا فمحقوا (هلاک شدن) و اجعلنا من الأوسط (گروه وسط)».^۴

۱. بقره، آیه ۲۵۶.

۲. نساء، آیه ۶۵.

۳. بصائر الدرجات، ص ۵۲۱، ج ۹.

۴. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۰.

در منظر دیگر تسلیم در برابر امام علیه السلام را می‌توان به تولی نسبت به امام در تمام امور و تبری از دشمنان ایشان دانست. تولی تنها به معنای محبت نیست، بلکه به معنای پذیرش ولایت و سرپرستی ایشان در تمام عرصه‌های زندگی است. تبری تنها به معنای بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه به معنای عدم پذیرش ولایت طاغوت است.

مراحل تولی و تبری بر اساس زیارت جامعه، اینگونه ترسیم می‌شود:

۱) مقام نظر و اعتقاد: «مؤمن بکم و بما آمنتُم به، کافرٌ بعدوکم و بما کفرتم به»

۲) مقام تصمیم‌گیری و عمل: «موالٍ لکم ولأولیاءکم، مینغضٌ لأعدائکم و معادٍ لهم».

۳) جدیت در دو مرحله اعتقاد و تصمیم، مبارزه در راه این دو همراهی ولی: «محقق بما

حققتُم، مبطلٌ لما أبطلتُم، سلمٌ لمن سالمکم و حربٌ لمن حاربکم».

۴) اعلام غایت مقاومت و پایداری در اعلام تبری و تولی با اشاره به مراحل سه‌گانه پیش؛

یعنی تسلیم قلبی و اعتقادی، قلبی لکم مسلم، تبعیت در مقام اراده و تصمیم «و رأیی لکم

تبع»، آمادگی در صحنه کارزار و یاری‌رسانی «ونصرتی لکم معدة»

نتیجه این مراحل زنده شدن دین بواسطه ائمه اطهار علیهم السلام «حتی یحیی الله دینه بکم».

تمام این مراحل تولی و تبری که نتیجه‌اش تسلیم همه‌جانبه است در شهدای کربلا و

منتظرین مهدی (عج) ظهور و بروز دارد. ما نیز می‌گوئیم: «یا سیدی و مولای این‌کان لم

یجیبک بدنی عنداستغاثتک و لسانی عند استنصارک فقد أجاوبک قلبی و سمعی و بصری و

رأیی و هوای علی التسلیم لخلف النبی المرسل؛ ای سید و مولایم اگر بدنم و زبانم هنگام

یاری خواستنت، پاسخت را ندادند، اما قلبم و گوشم و چشمم و رأی و خواستم با تسلیم در مقابل

جانشین پیامبر، جوابت را می‌دهند و یاریت می‌کنند»^۱.

در روایات مهدوی به توی و تبری به عنوان خصوصیات منتظرین پرداخته شده است. پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «طوبی لمن أدرك قائم أهل بیتی و هو مقید قبل قیامه، یتوئی ولیه و یتبراً من عدوه ... اولئک رفقاءئ و ذوو مودّتی؛ خوش باد برای آنکه قائم از اهل بیت مرا درک می‌کند، در حالی که در غیبت ایشان و قبل قیام به او اقتدا می‌کند و پیروان و دوستداران ایشان را دوست دارند و با دشمنان ایشان دشمنند. اینها رفیقان و صاحبان دوستی منند»^۱.

ب: مراتب و وجوه تسلیم

۱) تسلیم روحی و قلبی.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إذا رأیت القائم أعطی رجلاً مائة ألف و أعطی آخر درهما فلا یکبر فی صدرک فان الأمر مفوض الیه؛ آنگاه که با قائم (عج) مواجه شدی در حالی که به کسی هزار درهم و به دیگری یک درهم داد، در قلبت سنگین نیاید، چرا که امور به او واگذار شده است»^۲.

روحیه تسلیم در برابر امام علیه السلام مهمتر از خود تسلیم عملی است، چرا که کسی که در برابر فعل امام چون و چرا نمی‌کند و به عصمت امام اعتقاد دارد، در مقابل فرمان امام نیز کوتاهی نمی‌کند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «آنکه از بدست آوردن ایمان کامل مسرور می‌شود، باید اینگونه بگوید: سخن من در تمام امور سخن آل محمد است، چه آن سخنی که پنهان کردند و چه آنچه آشکار ساختند، چه آنچه از آنها به ما رسیده و چه آنچه به ما نرسیده»^۳.

۲) تسلیم عملی و اطاعت در عمل

پیامبر صلی الله علیه و آله: «القائم من ولدی ... من أطاعه فقد أطاعنی؛ قائم از فرزندان من است... آنکه از او اطاعت کند مرا اطاعت کرده»^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰.

۲. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۷۶، ح ۹۳۶.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۶.

در اینجا وجوه تسلیم عملی در برابر ولی خدا را فهرست وار بیان می‌کنیم:

- تسلیم در برابر امام علیه السلام به اطاعت، تمسک، اقتدا

«بأتی علی الناس زمانٌ یغیب منهم امامهم، فقلت له، ما یصنع الناس فی ذلک الزمان؟»

قال: یتمسکون بالأمر الذی هم علیه حتی یتبین لهم؛ زراره می‌گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که امامشان غایب است، پس از ایشان سؤال کردم: مردم در این زمان چه وظیفه‌ای دارند؟ امام فرمود: در این موقع باید به آنچه از دین می‌شناسند، تمسک جویند.^۲

- تسلیم در برخورد با سخنان امام علیه السلام و نقل آنها

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۳ کسانی که سخن

را می‌شنوند و نیکوترین آن را انتخاب می‌کنند» می‌گوید: اینها کسانی هستند که در برابر آل محمد صلوات الله علیهم تسلیم هستند بطوری که وقتی حدیثی را می‌شنوند، کم و زیاد نمی‌کنند و عین همان را که شنیده‌اند نقل می‌کنند.^۴

- تسلیم در برابر امر و نهی صریح ولی خدا

شخصی می‌گوید با یکی از دوستان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم، امام خود آغاز سخن کرد و گفت: فرمانی که از امیرالمؤمنین رسیده، باید انجام شود و از آنچه نهی کرده باید پرهیز کرد، چرا که فضیلتی که برای رسول خدا بود، برای او هم هست.^۵

حضرت در این روایت اشاره به آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛

آنچه از رسول صلوات الله علیهم برای شما آورده، بگیریید و اجرا کنید و از آنچه نهی کرده، خودداری نمائید.^۶

- تسلیم در برابر افعال ولی خدا

۱. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۸۰.

۲. همان، ج ۵، ص ۶۴ ح ۹۲۴.

۳. زمر، آیه ۱۸.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۸.

۵. بحارالانوار، ج ۲۵، ح ۳۵۲، ح ۱.

۶. حشر، آیه ۷.

- تسلیم در برابر ابتلاء و بلایی که بر ولی خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد می‌شود.
- صله، بخشش و هم‌چنین زیارت نسبت به ولی خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ از وجوه تسلیم در برابر او.
- نصرت و یاری ولی خدا از وجوه تسلیم در برابر او.
- ذکر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فضائل آنها از وجوه تسلیم.

۲- احسان همان عمل صالح؛ «و هو محسن فقد استمسک...»

وصف دومی که در این آیه بعد از تسلیم محض آمده، اهل إحسان بودن است. مراد از احسان در اینجا چون بعد از ایمان و تسلیم آمده، همان «عمل صالح» است و چنانچه در آیات ۳ و ۴ آمد، مراد از «محسنین» کسانی هستند که اهل انجام عمل صالح همراه با یقین به آخرت می‌باشند. اما عمل صالح چه عملی است؟

عمل صالح عملی است که دارای سه شاخصه باشد: ۱- نیت الهی داشته باشد. ۲- مطابق دستور الهی و سنت شرعی باشد. ۳- اهمیت در آن لحاظ شده باشد. نماز مستحبی عمل صالح است اما به شرط اینکه تقاضای مؤمنی برای گره‌گشایی، بر زمین نماند.

«دین» در فرهنگ قرآن، همین تسلیم محض و عمل صالح است؛ ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾^۱ و این دو عروه الوثقی و ریسمان محکم است که انسان را نجات می‌دهد و از هلاکت می‌رهاند، چرا که عاقبت امور دست همان خدایی است که تسلیم بودن در برابر خود و عمل صالح را تنها وسیله نجات قرار داده است؛ ﴿وَالِي عَاقِبَةِ الْأُمُورِ﴾

در برخی از آیات نتیجه تمسک به این ریسمان یعنی تسلیم و عمل صالح، آرامش و ثبات روحی (عدم خوف و عدم حزن) دانسته شده است؛ ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲.

۱. نساء، آیه ۱۲۵.

۲. بقره، آیه ۱۱۲.

موضوع بیست و دوم

برترین موضع گیری در برابر نعمت و دارایی

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾؛ و هر کس کفر ورزد، کفر او تو را غمگین نسازد. بازگشت همه آنها به سوی ماست و ما آنها را از اعمالی که انجام داده‌اند، آگاه خواهیم ساخت. خداوند به آنچه در درون سینه‌هاست آگاه است. ما آنها را اندکی برخوردار می‌سازیم، سپس آنها را به سوی عذاب شدیدی می‌کشانیم»

این دو آیه در واقع تسلیتی است برای پیامبر به خاطر حزن و اندوهی که به جهت کفر عده‌ای از مردم و نپذیرفتن حق و ایمان نیاوردن آنها دارد.

۱- تبیین مفاهیم آیه

تمتع: برخورداری در وقتی ممتد. مراد از تمتع در دنیا، برخورداری و توسعه در دنیا و در وقتی معین است.^۲ این لفظ بر وجه تهدید در قرآن آمده است.

نَضْرًا: حمل کردن انسان، به سوی چیزی که به ضرر اوست با جبر و اکراه.^۳

۱. لقمان، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. مفردات راغب، ص ۵۱۴.

۳. همان، ص ۳۳۰.

۲- حرص پیامبر برای هدایت انسان؛ «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ»

این‌گونه تعبیرات در قرآن مکرر استفاده شده است. این جملات، حکایت از آن دارد که پیامبر بعد از آنکه می‌دیدند عده‌ای با وجود ارائه دلایل روشن در مورد خداوند و حقانیت قرآن، باز هم ایمان نمی‌آورند، اندوهگین و ناراحت می‌شدند. این حزن و غم‌گساری تا مرز از دست رفتن و قالب تهی کردن، پیش می‌رفت؛ «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْاَحْدِيثِ اَسْفًا؛ شاید به خاطر اعمال آنان خود را از غم و اندوه و تأسف هلاک کنی اگر به این گفتار (قرآن) ایمان نیاورند»^۱ و «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۲.

این اندوه و هلاکت به خاطر حسرت پیامبر ﷺ در مورد ایمان نیاوردن آنها بود، چرا که آنها با ایمان نیاوردن، ارزش وجودی خویش را پوشانده بودند،^۳ در حالی که پیامبر می‌خواست ارزشهای وجودی آدمی را بارور کند و او را به فلاح برساند و از بشر، انسان بسازد؛ «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسِكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ»^۴؛ مبادا به سبب حسرت‌های گوناگون بر آنها، جانت از کف برود».

مگر ممکن است کسی به خاطر دیگری و برای هدایت او خود را به هلاکت بیندازد، بدون اینکه چشم داشت و منفعتی داشته باشد؟ این حسرت و آه و آن اندوه و هلاکت ریشه در حرص پیامبر برای هدایت آدمی دارد که پیامبر انسان را برای خدا می‌خواهد، نه برای خودش؛ «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ همانا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید و به هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است»^۵.

۱. کهف، آیه ۶.

۲. شعراء، آیه ۳.

۳. کفر در اصل به معنای پوشاندن یک شیء است. مفردات راغب، ص ۴۸۴.

۴. فاطر، آیه ۸.

۵. توبه، آیه ۱۲۸.

۳- شیوه تسلیت پیامبر ﷺ بر اندوه

در ادامه آیه، خداوند با سه تعبیر «نَبِّئَهُمْ، نَمْتَعِهِمْ و نَضْطَرَّهُمْ» به پیامبر ﷺ تسلیت می‌دهد که ناراحت مباش که آنها ایمان نمی‌آورند.

الف: نَبِّئَهُمْ: ابتدا می‌گوید، ای پیامبر ناراحت نباش که به زودی در قیامت آنها را از عملشان باخبر می‌کنیم تا هم نتوانند اعتراض و انکار نمایند و هم روشن شود که هیچ عملی از آنها گم و فراموش نمی‌شود و نه تنها ما از اعمالشان خبر داریم که از درون سینه‌ها و نیت آنها هم مطلعیم؛ «ان الله علیهم بذات الصدور».

ب: نَمْتَعِهِمْ قلیلاً؛ در ادامه می‌گوید، اگر می‌بینید اینها با وجود کفر و کفران باز از نعمت‌ها برخوردارند، ناراحت مباش، چرا که بهره اندک و در مدت کوتاهی به آنها داده‌ایم. لسان در اینجا زبان تهدید و تمسخر آنهاست، چون آنها به چیزی دلخوش کرده‌اند که هم اندک است و هم کوتاه و زودگذر؛ «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ»^۱ و «وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»^۲

علاوه بر کوتاهی دنیا و اندک بودن بهره آن، در آیات دیگری هدف و نتیجه این تمتع ذکر شده است:

نسیان ذکر الهی: «وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ»^۳، رها کردن و به خود واگذار نمودن؛ «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۴، در حیوانیت ماندن؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»^۵.

۱. نساء، آیه ۷۷.

۲. رعد، آیه ۲۶.

۳. فرقان، آیه ۱۸.

۴. حجر، آیه ۳.

۵. محمد، آیه ۱۲.

این بخش از آیه برای رفع توهم از جمله «الینا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا» می‌باشد، چرا که ممکن است کسی تصور کند چون خدا به آخرت ارجاع می‌دهد، در این دنیا کاری از او ساخته نیست و کفر آنها و تمتع آنها خارج از قدرت الهی است.

خداوند در پاسخ می‌گوید: نه، برخورداری آنها در این دنیا و همچنین عذابشان در آخرت، همه و همه در قبضه قدرت من و به اراده من است. هیچ کس از قبضه قدرت خداوند خارج نیست^۱ چه طالب دنیا و چه طالب آخرت؛ «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كَلَّا نُمِدُّ هُوَلاءَ وَهَؤَلاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»^۲.

ج: نضطرهم: تسلیت سوم به پیامبر در مقابل حزن کفر آنها، وعده عذاب به آنهاست که روزی آنها را به سوی آتش می‌کشانیم، در حالی که هیچ اراده‌ای ندارند. اگر در دنیا با درخواست آنها، متاع اندک دنیا را به آنها دادیم، در آخرت هیچ اختیاری ندارند تا درخواستی داشته باشند. در برخی از آیات، بالاتر از ابتلای به عذاب را به عنوان تسلیت پیامبر مطرح می‌کند و آن نداشتن هیچ خط و بهره‌ای از آخرت؛ «وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا

اللَّهُ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۳

د: عدم ضرر به خدا؛ گاهی نیز خداوند اینگونه به نبی خود تسلیت می‌گوید که این‌ها با کفر خویش چه ضرری به خدا وارد می‌کنند؟ هیچ ضرری نمی‌توانند به کبریایی خدا وارد کنند؛ «وَلَا

يَحْزُنكَ الَّذِينَ يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا»^۴

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۲. اسراء، آیات ۱۸ تا ۲۰.

۳. آل عمران، آیه ۱۷۶.

۴. همان.

کفر در برابر خدا، نعمت‌ها، آیات الهی نتیجه‌اش تمتع بیشتر از دنیاست، پس نمی‌توان به نعمت‌ها و برخورداریه‌ها مغرور شد، چرا که آنها مدار مسئولیت بیشتر می‌باشد، نه معیار امتیاز و خود برتر بینی. نعمت بیشتر باید بر شکر انسان بیفزاید، نه انسان را بر خدا غرّه کند. نعمت‌ها طلب خدا از ماست، نه طلب ما از خدا. بنابراین این مهم نیست که چقدر نعمت و دارایی در اختیار من قرار گرفته، مهم نوع موضع‌گیری من در برابر آنهاست، چه نعمت کم باشد و چه زیاد. آدمی را به موضع‌گیری‌هایش می‌سنجند، نه به موقعیت‌ها و برخورداریه‌هایش، چه آن موقعیت و برخورداریه بلا و سختی باشد و چه نعمت و راحتی.

موضوع بیست و سوم

اعتراف فطری بر توحید

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾
* لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿﴾

برخی با جدال در مورد خدا به کفر می‌گیرند یا اینکه به خالقیت، مالکیت و... برای خداوند اعتراف دارند ولی از روی جحد و انکار یا از روی نادانی و غفلت حقایق را می‌پوشانند.

۱- توحید فطری

آیه ۲۵ بر این دلالت دارد که انسان در سرشت تکوینی خویش، توحید و وحدانیت خداوند را درک می‌کند ولی کفر و استکبار، غفلت و تربیت ناسالم باعث می‌شود به این مطلب توجه نکند. فطری بودن توحید به گونه‌ای است که اگر با سؤال به او تلنگری بزنند و از خالق آسمان و زمین پرسش کنند، به این درک درونی، اعتراف نیز می‌کنند.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «کل مولود یولد علی الفطرة یعنی علی

المعرفة بأن الله خالقه فذلك قوله عز و جل: «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۱.

۱. لقمان، آیه ۲۵ و ۲۶.

از امام علیه السلام در مورد معنای «واحد» سؤال شد، فرمود: «الذی اجتماع الالسن علیه بالتوحید

کما قال عز و جل: و لئن سألتهم...»^۲

نقش تربیت ناسالم به قدری است که می‌تواند انسان را از فطری‌ترین مسئله که توحید و اعتراف به خالقیت است، غافل نماید به طوری که در زندگی و مناسبات آن، دیگری را معبود بگیرد و در مشکلات و سختی‌ها به غیر خدا پناه ببرد. ما نیز با اینکه خداوند را خالق می‌دانیم و به تبع آن، او را مدبر امور عالم و مسائل انسان می‌دانیم، در مشکلات به غیر او توکل می‌کنیم و ستایش دیگری را می‌نمائیم. همه ما با اینکه با تمام وجود وحدانیت خداوند را فریاد می‌زنیم، ولی به جهت غفلت و تربیت ناسالم دست به سوی دیگری دراز می‌نمائیم.

در این آیه معترفین به مسأله خالقیت خداوند به دو دسته تقسیم شده‌اند:

الف: اندک افرادی که توجه دارند به اعترافشان بر خالقیت و می‌دانند اگر خداوند خالق است، پس مدبر هستی و انسان هم هست، پس او به تنهایی شایسته عبودیت و اتکا است. اینها با وجود این توجه و دانش، دیگری را پرستش می‌کند و دانسته دست به انکار می‌زنند. ﴿وَجَحَدُوا بِهَا

وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾^۳

ب: بیشتر افراد که با اینکه فطرتاً به مسأله خالقیت اعتراف دارند، به خاطر تربیت اعتقادی ناسالم و عادات اجتماعی، مانند توسل به بت‌ها، توسل به امور موهوم همچون دعا نویسی، خرافه گرایی، بخت آزمایی و شانس و... تدبیر عالم و امور زندگی خویش همچون رزق، رفع مشکلات و سختی‌ها را به این عوامل موهوم نسبت می‌دهند و گویا دست خدا را در تدبیر امور خویش بسته می‌دانند و یا در نهان اعتقاد خویش، سامان امور زندگی را واگذار به امور موهوم می‌پندارند. اینها در واقع به جای اینکه خدا را عبودیت نمایند و دست توکل و اتکا به سوی او دراز نمایند، عبودیت و اطاعت این امور را می‌نمایند و دعانویس، پیش‌گو، بخت باز کن و... را اطاعت می‌نمایند.

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۱۵، ح ۸۸.

۲. همان، ح ۸۹.

۳. نحل، آیه ۱۴.

اینها توجه ندارند که همو که خالق هستی و انسان است، مدبّر امور آنها و معبود و مورد اتکا می‌باشد؛ «بل اکثرهم لا يعلمون». اینها به خالقیت معترفند، ولی به مدبّر بودن و معبود بودن خدا جاهل. اینها اگر قدری توجه کنند و از پوسته تربیت ناسالم و عادات اجتماعی درآیند، معترفند که تدبیر عالم و امور انسان همچون رزق، احیاء زمین، فرستادن باران و... به دست خداست.

﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * وَكَأَيِّنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

۲- حمد و ستایش فطری «قل الحمد لله»

وقتی اعتراف به خالقیت ریشه در فطرت آدمی داشت، حمد و ستایش بر چنین خالقی که مدبّر عالم و معبود هستی هم هست، ریشه در فطرت دارد. آدمی کسی را ستایش می‌کند که توجه به مقامات و فضائل او داشته باشد، اما اگر مقام و منزلت کسی را نداند، بی توجه و بدون احترام از کنار او می‌گذرد.

در این قسمت خداوند، پیامبر ﷺ و مؤمنین را امر می‌کند که شما که توجه به خالقیت خداوند دارید و تدبیر امور هستی را در قبضه او می‌دانید، دیگر ستایش دیگری را نکنید و عبودیت دیگری را به گردن نگیرید، چرا که با این علم و توجه باید بدانید تمام ستایش‌ها و عبادت‌ها از آن اوست. شما اعتراف فطری خود و اعتراف فطری غافلان را گردن نهدید و تنها او را ستایش کنید.

۳- خداوند مالک هستی

بعد از اعتراف به توحید در خالقیت، قرآن فرصت را غنیمت می‌شمارد و با اندک استدلالی مالکیت خداوند را به اثبات می‌رساند. متأسفانه ما گویا با اعتراف به خالق بودن خداوند، چون دیگران را

۱. عنکبوت، آیه ۶۲ و ۶۳

مالک می‌دانیم، دست طمع به سوی آنها دراز می‌کنیم، درخواست‌هایمان را از آنها می‌کنیم، وقتی عزیزمان بیمار می‌شود، به هر کس و ناکسی مراجعه می‌کنیم به جز خدا و اهل بیت، ما آنها را مالک صحت و بیماری می‌دانیم و خدا را وسیله‌ای بعد از شکستن و ناامیدی از سایر وسیله‌ها.

قرآن می‌گوید: خداوندی که خالق است، حتماً مالک نیز هست چون خالق بودن یعنی کسی که کمالات را به دیگری اعطا کرده و به او وجود بخشیده و کسی که می‌خواهد به دیگری کمالی را ببخشد، خود باید دارا و بی‌نیاز از آن کمالات باشد «غنی» و آنگاه او غنی و بی‌نیاز است، خود باید مالک همه عالم باشد؛ پس چرا او که مالک هستی و غنی است، رها می‌کنید و به سراغ کسانی می‌روید که مانند خودتان فقیرند و محتاج.

اما چرا حمد و ستایش تنها مخصوص اوست؟

حمد در لغت به معنای ستایش بر کار نیکی است که با اختیار از کسی سر بزند و با توجه به اینکه همه چیز از جمله نیکی‌ها در عالم از آن خداوند است و او مالک اوست، بنابراین همه ستایش‌ها مخصوص اوست، اگر ما گلی را می‌ستائیم در واقع خدا را می‌ستائیم، چرا که آن گل فعل اوست.^۱

گویا ما تصور می‌کنیم خداوند مالکیت خود بر هستی را تقسیم کرده است؛ بخشی را به پدر و مادر داده تا رزق ما را بدهند، بخشی را به پزشک داده تا سلامت ما را تضمین کنند و حتی بخشی را به فلان رمال داده تا بخت ما را باز کند. ما در کلاس عبودیت همچون کودکانی هستیم که پدر و مادر را مالک و قادر مطلق تصور می‌کنیم که رزق ما بدست آنهاست یا رئیس اداره را تقسیم کننده و مالک روزیمان می‌دانیم، در حالی که همه اینها اگر واقعاً وسیله باشند، بدست خداست و بکارگیری آنها به اراده حق است، چون او مالک خود اینها و دست و بازو و داروی آنهاست. بدین جهت در روایت داریم وقتی پزشک دارویی تجویز می‌کند و بیمار دارو را مصرف می‌کند و آنگاه که دارو در بدن بیمار قرار می‌گیرد، از خداوند اجازه می‌خواهد که آیا اثر بگذارم یا نه؟ ابراهیم پروردگار خویش را چنین معرفی می‌کند: ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ *

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ﴾.^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۷۴.

۲. شعراء، آیات ۷۸ تا ۸۱.

موضوع بیست و چهارم

خداوند، تنها بی نیاز کننده

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ اگر آنچه روی زمین از درختان است، قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریای دیگر به یاری آن دریا آید، اینها همه تمام بشود، اما کلمات خدا پایان نمی‌گیرد، خداوند عزیز و حکیم است. «(لقمان، آیه ۲۷)

بعد از اینکه در مقابل مجادله‌کنندگان در مورد خدا، سخن از خالقیت و مالکیت شد و بر اساس آنچه خودشان اعتراف داشتند با آنها سخن گفته شد، در این آیه سخن از وسعت خالقیت، مالکیت و نعم الهی است.

۱- تبیین مفاهیم آیه

﴿يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ﴾؛ یاری شود آن یک دریا، بوسیله هفت دریای دیگر.^۱

نقد: به معنای فناء و نابودی است،^۲ کنایه از پایان پذیری و تمام شدن است.

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

۲. مفردات راغب، ص ۵۵۶.

۲- شأن نزول

برخی از مفسرین این گونه نقل کرده‌اند: گروهی از یهود، از پیامبر خدا در مورد «روح» سؤال کردند؛ پیامبر این آیه را برای آنها خواند: ﴿الرَّوْحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾. پرسیدند: آیا علم اندک نسبت به روح فقط مخصوص ماست، حضرت فرمودند: نه همه مردم را شامل می‌شود. باز پرسیدند: چگونه علم اندک ما درباره روح با این مطلب قابل جمع است که بر ما تورات و بر تو قرآن نازل شده و در قرآن آمده: ﴿وَمَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾. در جواب این اشکال بود که آیه ۲۷ لقمان نازل شد.

از این شأن نزول بدست می‌آید که موضوع این آیه بیان علم بی‌پایان الهی است، یعنی آیه می‌گوید علم خدا بیشتر از مقدار علمی است که به انسان داده شده است و آنچه نزد شما بسیار است، نزد خدا بسیار اندک است.^۱

۳- مراد از «کلمات خدا»

در این آیه با تشبیه زیبایی «بی‌نهایت بودن کلمات الهی» را ترسیم می‌کند و می‌گوید: اگر تمام درختان روی زمین تبدیل به قلم‌هایی شود و تمام دریای زمین تبدیل به مرکب شود و علاوه بر آن هفت دریای دیگر (عدد دلالت بر کثرت می‌کند) به عنوان مرکب به کمک آنها بیوندند و بخواهند «کلمات الهی» را بنویسند، آن کلمات تمام نمی‌شوند. در سوره کهف مشابه این آیه آمده است، ولی در آنجا به پایان پذیری آن (قلم‌ها) و مرکب‌ها قبل از پایان پذیری کلمات الهی اشاره می‌کند؛ ﴿لَنْفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾^۲

اما سخن در این است که مراد از «کلمات الله» در آیه چیست، یعنی موضوع آیه کدام است؟ چنانچه از شأن نزول آیه در تفسیر قمی برمی‌آید، موضوع آیه علم بی‌انتهای خداوند است و مراد از «کلمات الله» همین است. این تفسیر بواسطه برخی از روایات نیز تأیید می‌شود؛ روایاتی

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. کهف، آیه ۱۰۹.

که این آیه را تأویل کرده‌اند که خداوند به تدریج علم امور و مسائل را بر اهل بیت علیهم‌السلام نازل می‌کند و آنها را مطلع از مسائل و حوادث سال و روز می‌نماید. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند هر سال شب قدر، تفسیر امور و حوادث را بر ولیّ خود نازل می‌کند و او را از آنها مطلع می‌کند و بر اساس آن، در این شب ولیّ خود را به چیزهایی در مورد خودش و به مسائلی در مورد مردم أمر و فرمان می‌دهد؛ علاوه بر این خداوند هر روز علم خاص و پنهان خویش به مسائل و امور روزانه را در اختیار ولیّ خدا قرار می‌دهد. سپس امام باقر علیه‌السلام آیه ۲۷ لقمان را تلاوت فرمودند.^۱

علامه طباطبایی در تفسیر «کلمات الله» می‌گوید: «کلمه» در لغت به معنای لفظی است که دلالت بر معنایی می‌نماید و در فرهنگ قرآن «کلمه» به موجودات هستی اطلاق شده است که با امر و قدرت او ایجاد شده‌اند، چنانچه در قرآن به حضرت عیسی، کلمه خدا اطلاق شده است: ﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ﴾^۲. بنابراین طبق نظر علامه مراد از «کلمات الله» وجود و آفریده‌ها و نعمت‌های خداوند است که حکایت از معنایی می‌کند و آن معنا عبارت است از خالق بودن و مدبر هستی بودن خداوند. خداوند دارای کثرت آفرینش و وسعت تدبیر عالم است، و این دلالت دارد که دست خدا بسته نیست که شما کافران و سست ایمانان به دیگری تمسک می‌جوئید و درخواست‌هایتان را از دیگری طلب می‌کنید؛ کلمات الهی یعنی موجودات هستی و نعم الهی که در تسخیر انسان است، محدود نیست تا شما دست به سوی غیر او دراز نمائید، همه هستی محتاج اویند و او در کار رفع احتیاج از آنهاست؛ ﴿يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾؛ هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می‌کند. هر زمان او در کاری است.^۳ خداوند همیشه در حال آفرینش و تدبیر نیازها و حوائج شماست، آفرینش مستمر و تدبیر همیشگی از خصوصیات اوست، به طوری که نیازی به تمسک به غیر او نیست. او (عزیز) است و

۱. نورالتقلین، ج ۴، ص ۲۱۵، ح ۹۰.

۲. نساء، آیه ۱۷۱.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

۴. الرحمن، آیه ۲۹.

در رفع نیاز سماو آفرینش آنچه به آن نیازمندید در نمی‌ماند و در چگونگی رفع نیاز شما و تدبیر هستی و انسان «حکیم» می‌باشد.

تفسیر «کلمات الله» به آفرینش و تدبیر امور هستی و انسان و وسعت ایندو و منافاتی با تفسیر آن به نامحدود بودن علم او ندارد، چرا که علم بی انتهای او منشأ آفرینش مستمر و تدبیر همیشگی عالم است؛ پس کلمات الله هم معلومات او را شامل می‌شود و هم مقدرات او را. بنابراین پیام آیه یک کلمه است و آن اینکه تمسک به دیگران، انسان را برای همیشه بی‌نیاز نمی‌کند، چرا که آفرینش و تدبیر آنها محدود و گذرا است؛ اما تمسک به خدا، انسان را برای همیشه بی‌نیاز می‌کند، چون او هم آفریننده است و هم آفرینش و تدبیرش تمام شدنی نیست، در حالی که آدمی از شمارش نعم الهی و نوشتن آن عاجز است. ﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾. و هر چه از او خواستید، به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید، قطعاً انسان ستم پیشه و ناسپاس است.^۱

۴- تأویل آیه به اهل بیت علیهم‌السلام

در روایتی از امام رضا علیه‌السلام «کلمات الله» تأویل شده است: «نحن الکلمات التی لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی؛ ما کلمات الهی هستیم که فضائل ما درک نمی‌شود و قابل شمارش نیست.»^۲ چرا که اهل بیت علیهم‌السلام وجه الهی هستند، پس وقتی کلمات و نعمت‌های خداوند قابل درک و شمارش نباشد، تابلوی خدا در زمین که اهل بیت علیهم‌السلام هستند، عمق فضائل آنها قابل درک و شمارش نیست. این روایت همچنین کنایه از این است که هر یک مناقب اهل بیت همچون عصمت، واسطه فیض تکوینی و تشریحی و... بالاترین نعم الهی بر آدمی می‌باشند که با آنها امور انسان تدبیر و مدیریت می‌شود و بدین خاطر آنها امام و سرپرست هستی و انسان هستند.

۱. ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۱۶، ح ۹۲.

موضوع بیست و پنجم

شبهه در معاد راه فرار از مسئولیت

﴿مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾: آفرینش و برانگیختن شما (در

نزد ما) جز مانند آفرینش یک تن نیست که خدا شنوا و بیناست» (لقمان، آیه ۲۸)

یکی از خصوصیات آنکه در آیات ابتدایی این سوره برای «محسنین» ذکر شد، یقین به آخرت است؛ ایمان و عمل صالح آنها بر اساس معرفت یقینی آنها به معاد، و حساب و کتاب می‌باشد. در مقابل کسانی که نه ایمان دارند و نه عملی صالح از آنها سر می‌زند، برای دلخوشی خویش و تسکین به خود، معاد و روز حساب و کتاب را با دلایل واهی و شبهات سست خویش زیر سوال می‌برند، با اینکه خود به صورت فطری و وجدانی می‌دانند که معاد حق است و ضرورت دارد. شبهات آنها تنها در حدی است که استبعاد وقوع معاد را می‌رساند، ولی نمی‌تواند آن را انکار کند و اثبات نماید که حتماً معادی نیست. در این آیه با جملاتی کوتاه امکان و ضرورت معاد با پاسخگویی به آن شبهات به اثبات می‌رسد.

۱- شأن نزول آیه

برخی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند: گروهی از کافران قریش در مورد معاد اشکال کردند که خداوند ما را به تدریج در چند مرحله آفرید، ابتدا نطفه بعد علقه (خون بسته شده)، سپس

مضغه و مانند گوشت جویده شده و.../ حال چگونه خداوند در قیامت ما را در لحظه واحدی و به صورت دفعی می‌آفریند.^۱ این شأن نزول همچنین در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است.^۲

۲- شبهات سست به معاد

در این آیه می‌توان گفت سه اشکال کافران به معاد پاسخ گفته شده است:
الف: تردید در اصل معاد: یکی از اشکالات به معاد از راه تردید در اصل معاد است که چگونه ممکن است، کسی بعد از مرگش باز هم زنده شود؛ «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا».^۳ در حالی که استخوان‌ها پوسیده شده و تبدیل به خاک شده است، چگونه ممکن است این استخوانهای پوسیده شده باز جمع شوند و به هم بپیوندند و انسانی همانند آنچه قبلاً بود پدید آید؛ «وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْآ لَمَبْعُوثُونَ خُلُقًا جَدِيدًا»؛^۴ و گفتند: آیا وقتی استخوان و خاک شدیم، باز به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟».

این شبهه را خواص جامعه طرح می‌کنند تا توجه توده مردم را از آنچه در درون درک می‌کنند، غافل نمایند. آنها به صورت وجدانی درک می‌کنند که برای بیشتر از دنیا آفریده شده‌اند و استعدادها و دارایی‌های آنها برای بیشتر از دنیا است، پس استمرار دارند.
پاسخ به این شبهه بسیار آسان است و وجدانی، چنانچه قرآن با مقایسه معاد با اصل آفرینش وجدان آنها را حاکم قرار می‌دهد که آیا اصل آفرینش هستی و انسان که از عدم می‌باشد، سخت‌تر است یا آفرینش دوباره او و جمع آوری اجزای پراکنده؛ «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا * أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»؛ بگو سنگ باشید یا آهن یا آفریده‌ای از آنچه در خاطر شما بزرگ می‌نماید (باز هم برانگیخته خواهید

۱. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۴۱۶.

۲. نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۱۶، ح ۹۴.

۳. تغابن، آیه ۷.

۴. اسراء، آیات ۴۹ و ۹۸.

شد)، پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو: همان کسی که نخستین بار شما را پدید آورد.^۱ و «أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ». ^۲ البته سختی و آسانی در کارها برای انسان معنا دارد و در این جا قرآن بر اساس این تصور که برای خداوند نیز برخی از کارها سخت و برخی آسان است، پاسخ می‌دهد، ولی در جای دیگر بعث را هم مثل اصل آفرینش، آسان می‌داند: «قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» ^۳.

در آیه ۲۸ لقمان نیز به طور کوتاه قرآن خلق و بعث را برای خدا یکسان می‌داند.
ب: تردید در معاد از راه تردید در دفعی بودن آن: یکی از اشکالات به معاد، همان است که در شأن نزول بیان شد. آنها اشکال می‌کردند که خلقت ما به تدریج بوده، چگونه ممکن است معاد و آفرینش دوباره ما، دفعی باشد.

در اینجا نیز بهترین پاسخ آن است که قدرت خداوند محدود به فعل تدریجی نیست، بلکه او بر هر فعلی قادر است، چنانچه در خلقت مرحله اول انسان یعنی نطفه تدریجی نیست، می‌تواند در خلقت دوباره انسان هم تدریجی نباشد. خلقت انسان و بعث او برایش یکسان است. تدریج و دفعی بودن مربوط به ماست، نه مربوط به خدا.

ج: تردید در جمعی بودن معاد: اشکال مهمتر که در این آیه پاسخ گفته شده این است که اگر بعث و معاد برای جزای اعمال انسانها است با مردن انسان و درآمیختگی اجزای آنها، اعمال آنها هم در هم می‌آمیزد و معلوم نمی‌شود کدام جزء و کدام عمل برای کیست. چگونه این اجزاء و اعمال پراکنده با توجه به فراوانی آنها از هم جدا شوند و هر کسی به جزای عمل خویش برسد.
در اینجا قرآن اینگونه پاسخ می‌دهد که آفرینش ابتدایی و بعث دوباره شما به صورت دسته جمعی، همچون آفرینش و بعث تک شماست. اگر شما قبول دارید کسی می‌تواند کاری را یکبار

۱. اسراء، آیات ۵۰ و ۵۱.

۲. همان، آیه ۹۹.

۳. تغابن، آیه ۷.

انجام دهد، باید بتواند به صورت انبوه هم به انجام برساند. دانشمندی که می‌تواند یک دستگاه را یکبار بسازد، باید بتواند آن دستگاه را فراوان نیز تولید کند؛ خداوند نیز چنین است.

علاوه بر این، او به اقوال و اعمال شما آگاه است؛ اقوال شما را می‌شنود (سمیع) و اعمال شما را می‌بیند (بصیر)، پس می‌تواند آنها را با وجود فراوانی، پراکندگی و مخلوط شدن از هم جدا کند و هر کسی را به جزای خویش برساند.^۱

این آیه اشاره به بعث و حشر دسته جمعی هم دارد. در قرآن دو نوع حشر، و حساب و کتاب مطرح است. یکی مربوط به تک تک افراد است؛ «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا * وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا * وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا * إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا»^۲، و دیگر مربوط به جامعه و گروه است؛ یک امت نیز همانند هر فرد کتاب جداگانه دارد و بر اساس آن جزا داده می‌شود: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ در آن روز، هر امتی را می‌بینی (که از شدت ترس و وحشت) به زانو نشسته، هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود و (به آنها می‌گویند): امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید، به شما می‌دهند.^۳ چنانچه هر گروهی را با پیشوا و رهبرشان فرا می‌خوانند. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»^۴.

۳- اعتقاد و عدم اعتقاد به معاد مدار مسئولیت و بی خیالی

ما اگر چه معاد و روز واپسین را با زبان انکار نمی‌کنیم، ولی با نحوه عمل و موضع گیری خویش منکریم. ما وجود معاد را می‌دانیم، اما به تحقق آن یقین نداریم و به خاطر این است که گویا مرگ و مواجهه با عمل و جزای آن را برای همسایه می‌دانیم، نه برای خود، گویا ما دردانه‌های

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۲. انشقاق، آیات ۷ تا ۱۳.

۳. جائیه، آیه ۲۸.

۴. اسراء، آیه ۷۱.

خدا هستیم که قرار نیست حساب و کتاب شویم؛ چنانچه یهود خود را فرزندان و دوستان خاص خدا می‌پنداشتند.^۱ و بهشت را ملک مطلق خویش می‌دانستند.^۲ علامت اینکه ما هم اعتقادی به قیامت نداریم، اعمال ما و اباحه‌گری ما در عمل است. چقدر به اسم محبت امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام گناه کردیم و گفتیم ما با این محبت دردانه خدا هستیم، آتش جهنم با ما کاری ندارد، در حالی که امام صادق علیه السلام می‌گوید: چگونه ممکن است ما را به عمل بازخواست کنند و عمل را از ما بخواهند و کسانی که محبت و معرفت ما را دارند، معاف دارند.^۳

بنابراین شبهه ذهنی از جنس شبهه کافران و شبهه عملی از جنس شبهات ما، همه و همه برای فرار از مسئولیت است. ما برای اینکه به کفر خویش ادامه دهیم و شکر نعمت‌ها را پاس نداریم و عبودیت حق را در عمل نپذیریم یا تحقق معاد را بعید می‌پنداریم و یا تحقق حساب و کتاب را برای خویش زیر سؤال می‌بریم و بهشت را آفریده شده برای خودمان و جهنم را برای دیگران می‌دانیم. اگر چنین است پس باید از ما سؤال کنند، چرا از مرگ می‌ترسیم و می‌خواهیم در این دنیا با این همه رنج و سختی بمانیم، چنانچه پیامبر از زبان خدا از یهودیان می‌پرسد که **«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»**.^۴

۴- سخنی از لقمان در مورد مرگ و معاد

امام باقر علیه السلام می‌فرماید از جمله موعظه‌های لقمان به فرزندش این است که: **«يَا بَنِي إِنْ تَكُ فِي شَكٍّ مِنَ الْمَوْتِ فَارْفَعْ عَنِ نَفْسِكَ النُّومَ وَ لَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ وَ إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِنَ الْبَعْثِ فَارْفَعْ عَنِ نَفْسِكَ الْإِنْتِبَاهَ [بیداری]** و لَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ فَانْكَ إِذَا فَكَّرْتَ فِي هَذَا عَلِمْتَ أَنَّ نَفْسَكَ بِيَدِ غَيْرِكَ وَ أَمَّا النُّومُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتِ وَ أَمَّا الْيَقْظَةُ بَعْدَ النُّومِ بِمَنْزِلَةِ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ»^۵.

۱. مائده، آیه ۱۸.

۲. بقره، آیات ۱۱۱ و ۹۴.

۳. الحیة، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸، ح ۱۷.

۴. جمعه، آیه ۶.

۵. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

موضوع بیست و ششم

خدا را باید خواند

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾؛ آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کند؟ و خورشید و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا وقت معلومی روانند و نیز خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است» (لقمان، آیات ۲۹ و ۳۰)

بعد از آنکه در آیات قبل، از خالقیت، مالکیت، تدبیر و قدرت او بر بعث و معاد صحبت شد، در آیه ۲۹ سخن از علم خداوند به اعمال مختلف انسان می‌شود، چنانچه او به حرکات مختلف ماه و خورشید و شب و روز آگاه است، و در آیه ۳۰ با توجه به این اوصاف، حقانیت را تنها برای خدا اثبات می‌شود.

۱- تبیین مفاهیم آیه

ولوج: در اصلی به معنای دخول در تنگناست.^۱ داخل کردن شب در روز و روز در شب ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد که تدریجاً از یکی

۱. مفردات راغب، ۶۰۵

کاسته و به طور نامحسوسی بر دیگری می‌افزاید، تا فصول چهارگانه سال با ویژگی‌ها و آثار پربرکتش ظاهر گردد.^۱

۲- علم خداوند به تدبیر و نظم در عالم: «ألم تر أن الله...»

علامه طباطبایی در واقع مطالب آیه ۲۹ را به دو قسمت تقسیم می‌کند: یکی، بررسی نظم و تدبیر در هستی برای پی بردن به علم مدبر آن. دومی، بررسی نظم و تدبیر در اعمال انسان برای پی بردن به آگاهی تدبیر کننده آن.

در قسمت اول می‌گوید: ما هنگامی که تدبیر جاری در شب و روز را می‌بینیم که با کم و زیاد شدن آنها فصول مختلف پدید می‌آید و می‌بینیم ایندو با وجود اختلاف در آنها با نظم خاصی می‌آیند و می‌روند و همچنین وقتی نظم و تدبیر قهری (تسخیر) در خورشید و ماه را می‌بینیم که با وجود اختلاف در طلوع و غروب با نظم خاصی طلوع و غروب می‌کنند، پی می‌بریم که تدبیر کننده آنها را از روی علم تدبیر می‌کند و اختلاف شب و روز و جریان ماه و خورشید، نه بی‌نظمی است و نه همراه جهل تدبیر کننده.^۲

در این قسمت بعد از اشاره به دخول شب در روز و برعکس، به تسخیر خورشید و ماه اشاره می‌کند، چرا که ریشه تفاوت و نظم شب و روز، نوع حرکت خورشید و ماه، و غروب و طلوع آنهاست.

بنابراین در این قسمت ما از مشاهده تغییر منظم شب و روز به علم مدبر آن پی می‌بریم.

۳- علم خداوند به اعمال آدمی: «و أن الله بما تعملون خبيرٌ»

علامه در ادامه می‌گوید: وقتی ما در مورد نظام جاری در اعمال انسان تأمل می‌کنیم، می‌بینیم که این اعمال از یک سو از قوای ظاهری همچون سمع و بصر و... و همچنین از قوای باطنی همچون عقل صادر می‌شود و از سویی این اعمال مستند به برخی از ابزار می‌باشد و از

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۸۰.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

سویی مربوط به تغییرات سنی اوست و همه اینها توسط روح رهبری می‌شود، بطوری که هیچکدام خطا نمی‌کنند و با وجود تفاوت آنها، نظم بر آنها حاکم است. این تفاوت و اختلاف همراه با نظم، حکایت از مدبری دارد که عالم به تمام اعمال و حرکات آدمی است.^۱

۴- تنها خدا حق و شاسته پرستش؛ «ذلک بأن الله هو الحق...»

ما بعد از آنکه - اولاً، با ندای فطرت بر آفرینندگی خدا اعتراف می‌کنیم و با وجدان خویش و تأمل اندک تدبیر و مالکیت عالم را از او می‌دانیم و نعمت‌های بی‌شمارش را می‌بینیم و بازگشت خود و همه چیز را به سوی او و او را حسابگر عالم می‌دانیم.

- و ثانیاً، او را بی‌نیاز و حمید و عزیز و حکیم می‌دانیم.

- و ثالثاً، علم و آگاهی، و شنوا بودن و بینا بودن او را بر اعمالمان اذعان می‌داریم؛

باید او را حق و شایسته خواندن و پرستش بدانیم، ولی چرا دست به دامن غیر او می‌شویم و غیر او را می‌خوانیم. دیگری اگر غنی بود که خود را بی‌نیاز می‌کرد، اگر عزیز و حکیم بود که این همه ضعف و بی‌تدبیری را به همراه نداشت. دیگری مالک صحت و مرض، و دارائی امروز خود نیست، چه برسد مالک خویش و حافظ دارایی فردایش.

ما به جای اینکه خوف و رجایمان را با او تنظیم کنیم، از دیگری می‌ترسیم و به دیگری امید داریم. امیدمان به دست خلق خداست و طمع به دارایی آنها داریم. ترسمان از مردم و مخلوقات خداست. حال آنکه ترس ریشه در فقر و ضعف دارد، انسانها می‌ترسند چرا که فقیرند و نعمت‌ها از آن آنها نیست و برای اینکه ضعف همراه وجود آنهاست.

اینکه ما امید و ترسمان را خرج غیر خدا می‌کنیم، چون با وجود اعتراف درونی، به خدا ایمان نیاورده‌ایم و دستمان از عمل صالح خالی است. لقمان حکیم رابطه ایمان، عمل صالح، خوف خدا، امید و محبت به خدا را اینگونه ترسیم می‌کند: «خف الله عز و جل خوفاً لو أتیت

^۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۴۰.

القيامة ببر الثقلين (جنّ و انس) حفت أن يعذبك و ارج الله رجاءً لو وافيت القيامة بإثم
الثقلين رجوت أن يغفر الله لك»

ای فرزندم: «لو استخراج قلب المؤمن يوجد فيه نوران نوراً للخوف و نوراً للرجاء لو
وزنا لما رجح أحدهما على الآخر بمثقال ذرة فمن يؤمن بالله يصدق ما قال الله عز و جل و
من يصدق ما قال الله يفعل ما أمر الله، و من لم يفعل ما أمر الله لم يصدق ما قال الله فانّ
هذه الأخلاق يشهد بعضها لبعض.

فمن يؤمن بالله إيماناً صادقاً يعمل لله خالصاً ناصحاً و من يعمل لله خالصاً ناصحاً فقد
آمن بالله صادقاً و من اطاع الله خافه، و من خافه فقد أحبه، و من أحبه فقد اتبع أمره، و من
اتبع أمره استوجب جنّة و مرضاته، و من لم يتبع رضوان الله فقد هان (در بر می گیرد و خوار
می کند) عليه سخطه»^۱.

موضوع بیست و هفتم

دست خدا در هستی

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾؛ آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به برکت نعمت الهی در دریاها روان می‌گردند تا برخی از نشانه‌های (قدرت) خود را به شما نشان دهد، قطعاً در این (قدرت نمایی) برای هر شکیبایی سپاسگزاری، نشانه‌هاست» (لقمان، آیه ۳۱)

بعد از آنکه قرآن با اثبات خالقیت، مالکیت، تدبیر، قدرت و... برای خداوند از طریق سیر آفاقی، لزوم عبودیت و پرستش او را اثبات کرد و خدایان دیگر را باطل، فقیر و ضعیف دانست، در این آیه دوباره آدمی را متذکر می‌شود که چرا به بخشی از هستی و قدرت الهی در تکوین نمی‌نگرید. درست است که در این آیه نیز قرآن از طریق سیر و تفکر در هستی، خدا و نعمت‌های او را به انسان نشان می‌دهد، ولی ظاهراً فقط این سیر و تأمل مراد قرآن نیست، بلکه مراد اصلی قرآن همان است که در آیه بعد یعنی آیه ۳۲، آمده است؛ این آیه در واقع مقدمه آیه بعدی است که می‌خواهد ریشه‌های توحید را درون انسان، نشان دهد که چگونه انسان در سختی و اضطرار و گرفتاری به خدا روی می‌آورد. در این آیه سخن از قدرت خداوند و جلوه قدرت او یعنی آیات و نعمت‌های اوست و در آیه بعد سخن از ضعف انسان که چگونه این ضعف باعث گره خوردن او به قادر و توانمند هستی می‌شود.

۱- تبیین مفاهیم آیه:

آیه: در لغت به معنای «علامت ظاهر و آشکار» است^۱ و در اصطلاح، آیه عبارت است از هر چیز ظاهر و آشکاری که نشانه و علامت است برای رهنمون کردن انسان به چیزی که آشکار نیست.

۲- رابطه سنت‌ها و نعمت‌های الهی؛ «الْمَ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ...»

قوانینی که در هستی حاکم است، سنت‌های تکوینی خداوند است که برای مدیریت عالم توسط خداوند قرار داده شده است. خداوند خود مقهور این قوانین و سنت‌ها نیست، ولی حرکت و روند هستی مقهور این سنت‌ها می‌باشد. تسخیر کشتی برای انسان در دریاها یکی از سنت‌ها و قوانین تکوین است که این تسخیر به امر الهی صورت گرفته است؛ «... وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ»^۲. بنابراین سنت‌ها و قوانین حاکم بر تکوین، همه خود نعمت‌های الهی هستند که به انسان عطا شده‌اند. حال سخن این است که انسان برای بهره‌گیری از این سنت‌ها به چه چیزی نیاز دارد؟

در این آیه از نعمت‌های الهی (فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ) به عنوان وسیله و سبب بهره‌گیری از این سنت‌ها یاد شده است؛ یعنی خداوند علاوه بر اینکه قانونها و سنت‌هایی در طبیعت نهاده است که خود نعم الهی برای آدمی می‌باشد، مسائل و زمینه‌های بهره‌گیری از آن سنت‌ها را نیز در اختیار او گذاشته است. اصل سنت‌ها از آن خداست و وسیله بهره‌گیری از آن نیز متعلق به اوست.

تسخیر کشتی در دریا و حرکت او جزء سنن الهی است و زمینه و مقدمه بهره‌گیری از این تسخیر هم نعمت الهی به انسان است؛ نعمت وزیدن بادهای، سبکی چوب نسبت به آب، روانی و سیلان آب و... همه نعمت‌هایی هستند که زمینه بهره‌گیری انسان را از کشتی فراهم می‌کنند و حتی قوه خلاقیت و تفکر آدمی در ساختن کشتی و محاسبه وزن و اندازه آن همه و همه نعم الهی هستند. انسان از خود چیزی ندارد جز قوه خلاقیت و ابتکار برای بکارگیری از این سنت‌های

۱. مفردات راغب، ص ۴۰.

۲. ابراهیم، آیه ۳۲.

هستی و نعمت‌های الهی و این قوه هم از اوست. انسان فقر محض است و همه چیز در نزدش عاریه می‌باشد. همه اینها نشانه قدرت خداوند و ضعف آدمی است، بدین جهت در برخی روایات به جای اینکه «بِنِعْمَتِ اللَّهِ» تفسیر به اسباب طبیعی شود، تفسیر به «قدرت الهی» شده است. در تفسیر قمی که بر اساس روایات اهل بیت تدوین شده است مراد از «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ، این‌گونه بیان شده: «السنن تجری فی البحر بقدره الله»^۱.

۳- سنت‌ها و نعمت‌ها، آیه حق؛ «لیریکم من آیاته»

«أَلَمْ تَرَ» تفکر و تأمل در پیرامون خویش است تا برخی از مشاهدات را با نگاه عمیق‌تری بنگریم و سرسری و سطحی از کنار آنچه می‌بینیم، نگذریم، اما این تفکر برای چیست؟ آیا فقط برای اینکه قوانین تکوین را بشناسیم و از آن بهره بگیریم؟

قرار نیست ما در پیچ و خم قوانین هستی بمانیم، طبیعت‌شناسی هدف آدمی نیست و حتی بهره‌گیری از طبیعت تنها هدف این قوانین و نعمت‌ها نمی‌باشد و قرار نیست ما فقط از آئینه بهره ببریم و تنها چهره خویش را در آن ببینیم، بلکه بناست با تأمل در زیبایی و شفافیت و ظرافتی که در ساخت آینه بکار گرفته شده است، سؤال کنیم آیا پشت سر این زیبایی و ظرافت، سازنده، زیبایی دهنده و دست‌ظریفی وجود دارد یا نه؟

قرآن آنگاه که از تسخیر کشتی و جریان آن بر پهنه دریاها، سخن می‌گوید، هیچ موقع نمی‌گوید در قوانین و نعمت‌های مربوط به حرکت کشتی‌هایابان و متوقف، بلکه می‌گوید از آنها گذر کن و دو نگاه ابزاری به آنها داشته باش:

الف: نعمت بودن؛ از آنها برای خودت بهره بگیر و با سرانگشت خلاقیت خویش استفاده نما.

﴿رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي (به حرکت درمی‌آورد) لَكُمْ الْفُلُوكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۶.

بِكُمْ رَحِيماً ﴿۱﴾ و ﴿وَلَكُمْ فِيهَا (انعام) مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا (انعام) وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾^۲ در این آیه سخن از فایده جریان کشتی در دریا و بهره آن برای انسان است؛ «لتبتغوا من فضله و تحملون». این نگاه باید نتیجه‌اش تذکر و یادآوری نعمت باشد. با این نگاه ما در نعمت نمانده‌ایم، بلکه از نعمت برای زندگی‌مان بهره برده‌ایم و همچنین مانند ماهی‌های دریا و چهار پایان زمین نبوده‌ایم که مدت عمرمان در دریا و زمین بچریم و شنا کنیم و از نعمت‌ها استفاده نمائیم و لحظه‌ای توجه به نیاز خویش به آب و زمین و نعمت بودن آنها نداشته باشیم.

ماهیان ندیده غیر از آب

پرس پرسان ز هم که آب کجاست

توجه و تذکر به نعمت باعث می‌شود ما فقط بهره بردار نباشیم تا غرور داشتن این همه نعمت، ما را بگیرد، بلکه این توجه و تذکر باعث می‌شود علاوه بر استفاده، فقر خویش را نیز درک کرده‌ایم.

ب: آیه بودن؛ ما از امکانات هستی بهره می‌گیریم و به نعمت بودن آنها توجه داریم و فقر خویش و نیاز خود را در مقابل این همه نعمت یافتیم، اما آیا این آخر کار است؟

توجه به نعمت و درک فقر آینه می‌شود تا ما به دنبال دستی در هستی بگردیم که این نعمت را پدید آورده است. قوانین و نعمت‌هایی که کشتی به این سنگینی را روی آب نگه می‌دارد، به طوری که اگر ما بخواهیم کشتی را بر خلاف جریان باد حرکت دهیم یا نمی‌توانیم و یا به سختی می‌توانیم، آیه و نشانه می‌شوند تا ما را با خالق قانون‌ها و نعمت‌ها آشنا کنند. پس قدرت و علم (حکمت) آنکه نعمت را برایمان فراهم کرده را نیز درک می‌کنیم.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ

بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ

۱. اسراء، آیه ۶۶

۲. غافر، آیه ۸۰

كُلُّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^۱ و یا در سوره غافر بعد از آنکه سخن از منفعت چهارپایان و کشتی در حمل و انتقال انسان از مکانی به مکانی می‌شود، در ادامه می‌گوید: اینها همه آیات الهی هستند که او را نشان می‌دهند؛ ﴿... عَلَيْهَا حَاجَةٌ فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ * وَبِرِيكُم آيَاتِهِ فَآيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ﴾؛ بر چهارپایان و بر کشتی حمل می‌شوید و نشانه‌های خویش را به شما می‌نمایاند، پس کدام یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟^۲

در این دو آیه، حرکت کشتی در آب نشانه و آیه خداوند هستی دانسته شده است. نتیجه نگاه آیه‌ای به نعمت‌ها و امکانات هستی برای انسان، علاوه بر تذکر و توجه به نعمت، تشکر و سپاسگزاری است. با توجه و تذکر ما را از غرور می‌رهاند، ولی شکر و سپاس از آفریننده این آیات و نعمت‌ها، او را در چشم ما بزرگ می‌کند و بندگی او را در وجودمان مستقر می‌کند که قبلاً گفتیم شکر حق یعنی بندگی و عبودیت او و بریدن از غیر او؛ ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِّنْ رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ و از نشانه‌های او این است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد، تا بخشی از رحمتش را به شما بچشاند و تا کشتی به فرمانش روان گردد و تا از فضل او روزی جوئید و امید که سپاسگزاری کنید^۳ و ﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴.

در آیه ۳۱ لقمان هر دو نگاه، یعنی نعمت بودن و آیه بودن حرکت کشتی در دریاها آمده است؛ «بنعمت الله ليربكم من آياته» و در سوره زخرف به نتیجه این دو نگاه توجه شده است

۱. بقره، آیه ۱۶۴.

۲. غافر، آیه ۸۰ و ۸۱.

۳. روم، آیه ۴۶.

۴. جائیه، آیه ۱۲.

که نعمت بودن نتیجه‌اش باید توجه و تذکر باشد و آیه بودن نتیجه‌اش شکر و تسبیح حق باشد؛
 ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۳﴾ لِيَسْتَوُوا عَلَىٰ
 ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا
 لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۱ (خداوند) همان کسی است که جفته‌ها را یکسره آفرید و برای شما از کشتی‌ها و
 دامها (وسیله‌ای که) سوار شوید، قرار داد، تا بر پشت آنها قرار گیرید، پس چون بر آنها نشستید،
 نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگوئید: پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و گرنه ما را
 یارای رام ساختن آنها نبود».

۴- صبر و شکر دو صفت مؤمن به آیات؛ «ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور»

کسی در امکانات و دارائی‌ها و نعمت‌ها نمی‌ماند و از آنها همواره آیه و نشانه‌ای برای دیدن
 حق و قدرت او می‌سازد که دو صفت را همواره در خویش تقویت کند؛ یکی "صبر" که صبار
 یعنی آنکه در سختی‌ها و حوادث سهمگین بسیار صبر کننده است و دیگری "شکر" که شکور
 یعنی کسی که در برابر نعمت‌ها و دارائی‌ها بسیار سپاسگزار می‌باشد.

در روایت وارد شده است که: الایمان نصفان، نصف صبر و نصف شکر.^۲

قوانین و نعمت‌های هستی آنگاه نشانه و آیات حق هستند که بفهمیم ساخت و بافت آنها به
 گونه‌ای است که گاهی همراه با سختی و حوادث دشوار است و گاهی همراه با راحتی. بهره بردن
 از قوانینی که باعث حرکت کشتی می‌شود، گاهی با حوادث سخت و سختی‌هایی همراه است،
 آنگاه که دریا طوفانی است و یا باد شدیدی می‌وزد و گاهی همراه با راحتی است، آنگاه که دریا
 آرام و رام است و باد ملایم کشتی را به حرکت درمی‌آورد.

ما باید بفهمیم بافت زندگی دنیا همراه با سختی و بلاء، و آسایش و راحتی است و بهره‌گیری
 از نعمت‌های آن گاهی سخت است و گاهی آسان. صبر در برابر سختی‌ها و شکر نعمت‌ها و

۱. زخرف، آیات ۱۲ و ۱۳.

۲. مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۴۱۸.

امکانات در همه حال (سختی و آسانی) باعث می‌شود که انسان فراموش نکند که این دارائی‌ها و امکانات همه‌اش آیه حق هستند.

در تفسیر قمی که مطالبش مستند به معصوم است، «ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور» اینگونه معنا شده است: «الذی یصبر علی الفقر و یشکر الله عز و جل علی جمیع أحواله»^۱.

برخی آیه بودن این نعمت‌ها و دارائی‌ها را فقط هنگام آسانی بهره‌گیری می‌بینند و هنگام سختی حق را فراموش می‌کنند چون صبر ندارند و آنکه صبر ندارد، نمی‌فهمد این سختی و دشواری نیز آیه حق است و باید باز هم او را بندگی کند. و برخی برعکس‌اند و در نعمت‌ها می‌مانند و به آن مشغول می‌شوند و آن را آئینه دیدن خدا قرار نمی‌دهند، اما هنگام سختی و مصیبت از روی اضطرار به حق گره می‌خورند. اینها به خاطر سختی و دشواری بهره‌گیری از نعمت‌ها خدا را یاد می‌کنند، نه به خاطر آیه دیدن نعمت‌ها برای نشان دادن حق.

دسته سوم کسانی‌اند که در همه حال دست خدا را پشت آیات و نعمت‌ها مشاهده می‌کنند خواه در طوفان دریا و خواه در آرامش او. قوانین هستی همه آیه‌اند، خواه آزاری به ما برسانند و خواه بهره ما را از طبیعت زیاد کنند. زلزله، آیه حق است خواه شهری را ویران و تعدادی را به کام مرگ بکشد و خواه چشمه‌هایی را از زمین بجوشاند و آب‌هایی را جاری کند و خواه هر دو را انجام دهد. آنچه مهم است صبر و شکر ماست که در هر حال دست خدا را ببینیم و او را فراموش نکنیم.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۶.

موضوع بیست و هشتم

موضع گیری ها و موقعیت ها

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَّجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾؛ و هنگامی که موجی همچون ابرها آنها را بپوشاند، خدا را با اخلاص می خوانند، اما هنگامی که آنها را به خشکی رساند و نجات داد، برخی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که برخی دیگر فراموش کرده راه کفر پیش می گیرند) و آیات ما را هیچ کس جز بیمان شکنان کفران کننده انکار نمی کنند» (لقمان، آیه ۳۲)

بعد از آنکه در آیه قبل، خداوند در یکی از نعمت ها و قوانین هستی نشان داده شد و آیه دیدن این نعمت ها را مشروط به صبر و شکر انسان نمود، در این آیه می گوید این آیات بیرونی برای برخی کافی نیست تا به خدا گره بخورند، بلکه سختی و مصیبتی لازم است تا انسان ناسپاس را به خود آورد و پرده های غفلت او را کنار زند و ندای خداخواهی او را زنده کند.

۱- تبیین مفاهیم آیه:

ظُلُل: به پاره های ابر گفته می شود که سایه می افکند^۱ و بیشتر در مواردی استعمال می شود که انسان آنها را زشت و کریه می داند و به آن تمایل ندارد.^۱

^۱ مفردات راغب، ص ۳۵۲.

مقتصد: سالک و رونده مسیر میانه را گویند.^۲

ختار: کسی که زیاد اهل خیانت می‌باشد.^۳

۲- موضع‌گیری انسان در برابر بلاء و سختی، و راحتی و آسایش

در فرهنگ قرآن چهار نوع موضع‌گیری در برابر بلاء و سختی از یکسو، و راحتی و آسایش از سوی دیگر ترسیم شده است؛ یعنی انسانها در برابر این موقعیت‌ها چهار نوع عملکرد دارند:

الف: در سختی و بلا، صابر و در همه حال (بلاء و آسایش) شاکر؛ اینها خدا را هیچگاه فراموش نمی‌کنند و دست خدا را در تمام لحظات زندگی می‌بینند و نشانه‌های قدرت او را در هستی مشاهده می‌کنند. ذیل آیه قبل توصیف اینها بود. اینها در نعمت‌ها نمی‌مانند و همچون زنبور عسل از گلستان بهره می‌گیرند و به سوی خدا بازمی‌گردند و در سختی‌ها نیز به خدا پناه می‌برند؛ خداوند در توصیف حضرت ایوب و سلیمان می‌گوید: «نعم العبد انه اواب؛^۴ او چه بنده خوبی است، او اهل بازگشت به سوی حق می‌باشد. اواب یعنی کسی که در نعمت و سختی نمی‌ماند و از آن بهره بردار است و به سوی حق بازگشت می‌کند.

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ

الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.^۵

ب: کسانی که در سختی و آسانی، نعمت و بلاء از خدا بریده‌اند و به چریدن در دنیا مشغول، نه سختی آنها را تکان می‌دهد تا در هنگام گرفتاری و اضطرار به او روی آورند و نه در نعمت نشانه‌ای از خدا می‌یابند.

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۲.

۲. همان، ص ۲۴۳.

۳. العین، ج ۱، ص ۴۶۱.

۴. ص، آیات ۳۰ و ۴۴.

۵. بقره، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾^۱ و به یقین ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند (پیامبرانی) فرستادیم، و آنان را به تنگی معیشت و بیماری (سختی و مصیبت‌ها) دچار ساختیم، تا به زاری و خاکساری درآیند. پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، تضرع نکردند؟ ولی (حقیقت این است که) دل‌هایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می‌دادند، برایشان آراسته است. پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمت‌ها) را بر آنان گشودیم و تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند، شاد گردیدند، ناگهان (گریبان) آنها را گرفتیم و یکباره نومید شدند.

ج: کسانی که در نعمت و برخورداری دیندار و خدا می‌کنند و در ظاهر شاکرند، ولی در سختی از خدا می‌برند و شکوه سر می‌دهند؛ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛ برخی از مردم کسانی هستند که خدا را تنها با زبان می‌پرستند، همین که (دنیا به او رو کند و نفع و) خیری به او برسد، به خدا اطمینان می‌یابد، اما اگر مصیبتی برای امتحان به او برسد روی برمی‌تابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است، این است همان زبان آشکار^۲

د: آنانکه در سختی و بلا شاکر می‌شوند، ولی هنگام راحتی و نعمت کفر می‌ورزند و به خدا پشت می‌کنند؛ ﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَتَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾^۳ و چون انسان را نعمت بخشیم، روی برمی‌تابد و خود را کنار می‌کشد و چون آسیبی بدو رسد، دست به دعای فراوان بردارد.

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ

يُشْرِكُونَ﴾^۴

۱. انعام، آیات ۴۲ تا ۴۴.

۲. حج، آیه ۱۱.

۳. فصلت، آیه ۵۱.

۴. عنکبوت، آیه ۶۵.

۳- دو نوع موضع‌گیری بعد از گذر از سختی و هلاکت

در آیه ۳۲ لقمان ترسیم حال عده‌ای را می‌کند که در غفلت از توحید و نعمت‌های خدا قرار دارند و از آیات الهی، نشانه‌ای برای رسیدن به حق درک نمی‌کنند. خداوند می‌گوید اینها آنگاه که در سختی مرگ و هلاکت قرار می‌گیرند، مثلاً موجهای سهمگین مانند ابرهایی آنها را فرا می‌گیرد، خالصانه و از اعماق جان خدا را می‌خوانند (دعوا الله مخلصین له الدین) و به او پیوند می‌خورند و تنها او را مدبر و معبود می‌یابند و از غیر او می‌برند و حتی طبق برخی از آیات با خود عهد می‌بندند همیشه شاکر خدا باشند و جز او را نپرستند؛ «قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛^۱ بگو چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نهان می‌خوانید: که اگر ما را از این (مهلکه) برهاند، البته از سپاسگزاران خواهیم بود».

در ادامه آیه، آدم‌هایی که در هنگام سختی از غفلت درآمدند و به خدا گره خوردند، بعد از نجات و هنگام گشایش به دو دسته تقسیم می‌شوند:

(۱) کسانی که در رفاه و آسایش نیز راه مستقیم بندگی و عبودیت را پی می‌گیرند و فراموش نمی‌کنند که خدایی که آنها را از گرفتاری و هلاکت نجات داد، او باز هم معبود هستی است و در آسایش هم شکر او وظیفه انسان فقیر است. فرقی نمی‌کند فقر انسان در رفع گرفتاری باشد یا در دادن نعمت. «فمنهم مقتصد». اینها ایمانشان مستقر است و گروه اندکی را تشکیل می‌دهند. در واقع این دسته به گروه اول از گروه‌های چهارگانه می‌پیوندند که هم صابرند و هم شاکر.

(۲) کسانی که فراموش می‌کنند که خدا و معبود حقیقی هستی آنها را از گرفتاری و هلاکت نجات داد. اینها دوباره بعد از تمام شدن گرفتاری و سختی باقی به غفلت باز می‌گردند. اینها پیمان شکنانی هستند که بعد از عبور از سختی و رسیدن به آسایش، بر پیمان خویش با خدا در هنگام سختی نمی‌مانند (ختار) و روش پیشین کفر به خدا و کفران نعمت‌ها را ادامه می‌دهند

۱. انعام، آیه ۶۳.

(کفور). این پیمان شکنی و کفر آنها در طول زندگی آنها کراراً تحقق می‌یابد؛ «وما یجحد بآیاتنا الاّ کلّ ختار کفور».

اینها ایمانشان عاریه‌ای می‌باشد و گروه بیشتری را تشکیل می‌دهند. در واقع این دسته جزء گروه چهارم از گروه‌های چهارگانه می‌باشند که در سختی و بلا شاکر می‌شوند و در نعمت و دارائی کافر.

محمد بن مسلم علیه السلام می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: همانا خدای عزوجل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که ایمانشان زوال ندارد و خلقی را برای کفر آفریده که کفرشان زوال ندارد. خلقی را میانه ایندو آفریده و به برخی از ایشان ایمان را به عاریت داده که اگر بخواهد برای آنها تکمیل کند و اگر بخواهد، از ایشان بگیرد»^۱.

۴- انواع دعا

دعا و خواندن خداوند و خواستن از او سه گونه است:

الف: وسیله‌ای هنگام شکستن تمام وسیله‌ها و کلیدی پس از بکارگرفتن و از کار افتادن کلیدهای دیگر؛ آنها که از تمام وسیله‌ها و امکاناتشان استفاده کرده‌اند و کارشان به سامان نرسیده، به خدا پیوند می‌خورند. اینها وقتی به سراغ خدا می‌آیند که از دوست و همسایه و پارتی و... ناامید شوند. آنچه در آیه سوره لقمان آمده از این قسم است که برخی از انسانها وقتی در سختی می‌بینند، هیچ امکان و دارایی نمی‌تواند آنها را نجات دهد، از درون یاد خدا می‌افتند و او را وسیله نجات قرار می‌دهند و با تمام وجود تنها خدا را می‌خوانند. «دعوا لله مخلصین له الدین» اینها از نیت خالص و عمل خالص عبور کرده‌اند و به قلّه بالاتر رسیده‌اند و آن دین خالص است، یعنی تمام وجود خویش را تقدیم و تسلیم حق نموده‌اند و در دعا و خواندنشان هیچ شائبه شرک و التقاط و ریا و... نیست.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۶، ح ۱.

ب: وسیله‌ای همراه وسیله‌ها؛ آنها که عقیم بودن و عجز و نازایی وسیله‌ها را دیده‌اند، دیگر حتی همراه تمام وسیله‌ها نمی‌گویند که رسیدیم و بدون وسیله نمی‌گویند که ماندیم، چرا که خدا را وسیله ساز و حاکم بر وسیله‌ها می‌دانند. این است که با تمام وسیله‌ها و امکانات التهاب و اضطرابشان هست که اگر خدا نخواهد، نمی‌شود. و این است که دعا و خواندن خدا وسیله‌ای حتی در هنگام وجود وسیله‌ها و امیدی حتی همراه امیدهاست.

ج: دعا وسیله نیست، مقدمه نیست که تو را به چیزی برساند، بلکه خودش هدف است، خودش مقصد است. دعا اظهار فقر و عجز من و اعتراف به غنی و قدرت اوست.^۱

۱. برگرفته از کتاب نظام اخلاقی اسلام؛ علی صفائی حائری.

موضوع بیست و نهم

عوامل و موانع سلوک

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾؛ ای مردم از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزند خود را تحمل کند و نه فرزند چیزی از کیفر اعمال پدرش را، مسلماً وعده الهی حق است، پس مبدا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبدا شیطان شما را مغرور سازد» (لقمان، آیه ۳۳)

بعد از آنکه برخی که از روی استکبار، خدا را انکار کردند، نه با استدلال آفاتی به خداوند و وحدانیت و تدبیر او ایمان آوردند و نه گرفتاری و سختی آنها را متنبه کرد، در این آیه قرآن با خطابی عام «یا ایها الناس» همه انسانها از جمله این مستکبرین و منکرین را خطاب می‌کند و از خدا و روز حساب می‌ترساند. جایی که استدلال و موعظه جواب نمی‌دهد، دیگر جای هراس ایجاد کردن است. اگر گوش‌ها پر از موعظه و ذهن‌ها پر از استدلال است و هنوز دل‌ها خدا را نپذیرفته‌اند، باید با ترساندن و نهیب زدن دل‌ها را لرزاند، به خصوص اگر ترساندن از خدا، و حساب و کتاب باشد.

۱- تبیین مفاهیم آیه

جزاء: به معنای بی‌نیازی و کفایت است.^۱

۱. مفردات راغب، ص ۱۰۵.

غرّة: به معنای غفلت است و کنایه از فریب خوردن می‌باشد: «غرور» به هر چیزی می‌گویند که انسان را غافل می‌کند و می‌فریبد، اعم از مال، مقام، شهوت و شیطان، و غرور تفسیر به شیطان شده است چون او خبیث‌ترین فریبندگان است و به دنیا تفسیر شده چون گفته شده: «الدنيا تغرّ و تضرّ و تمرّ؛ دنیا می‌فریبد، ضرر می‌زند و می‌گذرد»^۱.

۲- معنای تقوای پروردگار؛ «اتقوا ربکم»

تقوای پروردگار قبل از آنکه تویی به خدا باشد، تبری از غیر اوست به خصوص وقتی که می‌گوید «اتقوا ربکم» و نمی‌گوید: «اتقوا الله». در اینجا انسان را هشدار می‌دهد که در مورد ربوبیت حق پرهیزگاری نمائید، یعنی بپرهیزید که در تدبیر هستی و انسان، کسی را با او شریک کنید. چنانچه گفتیم ما انسانها در زندگی و مناسبات آن در قسمت تدبیر امورمان همانند رزق، رفع بیماری، رفع مصیبت و... دیگران را به حریم ربوبیت خدا راه می‌دهیم و او را یا وسیله‌ای بعد از شکستن سایر وسیله‌ها می‌پنداریم و یا وسیله‌ای در کنار و همراه وسیله‌ها، در صورتی که خدا وسیله‌ای است که به تدبیر او وسیله‌ها کارگر می‌افتد یا از کار می‌افتد، چنانچه آتش به اذن او می‌سوزاند، سبب ساز و سبب سوز اوست.

«اتقوا ربکم» یعنی در حریم ربوبیت او کس دیگری راه ندارد، پس شما هم بپرهیزید از اینکه در امورتان به غیر او تمسک جوئید و از غیر او اطاعت نمائید.

۳- قیامت زمان درک فقر و ضعف؛ «واخشوا يوماً...»

چنانچه در قسمت قبل ربوبیت حق مسلم گرفته شد، در اینجا نیز قرآن اصل قیامت را مسلم می‌داند چرا که بافت و ساخت انسان بر آن دلالت دارد. انسانی که با دنیا سیر نمی‌شود و می‌بیند هنوز تشنه است، از درون می‌فهمد که برای دنیا و نعمت و مال آفریده نشده، بلکه استمرار دارد و مقصدش جای دیگری است.

بعد از مسلم دانستن قیامت سخن از ترس از قیامت است، اما ترس از چه چیز؟ مهمترین ترس، ترس از بی کسی، فقر و ضعف است. ما که در دنیا با وجود این همه نعمت و امکانات هیچگاه نفهمیدیم که اینها همه مربوط به ربوبیت حق دارد و آیه و نشانه بودن آنها را متوجه نشدیم و همه را به عقل، فهم، زیرکی و خلاقیت خود نسبت دادیم و همچون قارون‌های تاریخ سالها این جمله را سرودیم که «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»؛^۱ قارون گفت: من این اموال را در نتیجه دانش خود یافتم».

ما مغرور نعمت‌ها و دارائی‌هایمان شدیم و خود را غنی و قدرتمند پنداشتیم، در حالی که همه از فضل خدا بود و ما باید همچون سلیمان تاریخ می‌گفتیم: «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»^۲

در آیه ۳۳ لقمان می‌گوید از روزی بترسید که شما و همه کسانی که در دنیا جور شما را می‌کشیدند، فقیرند و ضعیف. قیامت زمان درک فقر و ضعف انسان است، به طوری که آدمی امید یاری از هیچ کس حتی پدر و دوست را ندارد؛ «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَن مَّوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۳ إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ؛^۳ روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی‌تواند، حمایتی کند و آنان یاری نمی‌شوند، مگر کسی را که خدا رحمت کرده است.

در ذیل این آیه امام صادق علیه السلام در مورد «إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ» می‌گوید: نحن والله الذی استثنی الله فکنا نغنی عنهم؛ قسم به خدا ما اهل بیت علیهم السلام کسانی هستیم که در این آیه استثناء شده‌ایم، پس ما می‌توانیم در قیامت کفایت و یاری کنیم».^۴

۱. قصص، آیه ۷۸.

۲. نمل، آیه ۴۰.

۳. دخان، آیات ۴۱ و ۴۲.

۴. نورالتقلین، ج ۴، ص ۶۲۹.

البته چنانچه در آیه ۸ و ۲۲ سوره لقمان گذشت، عروة الوثقی نجات و بی نیازی قیامت، دو

چیز است:

(۱) ایمان و تسلیم، (۲) عمل صالح. کفایت و شفاعت اهل بیت(ع) آنگاه بدرد انسان می‌خورد که با توشه ایمان و عمل صالح وارد قیامت شده باشیم. شفاعت یعنی ضمیمه شدن لطف و عنایت ولی خدا به ایمان و عمل ما تا کسری‌هایمان را جبران کند.

در قیامت نه تنها کسی، کسی را یاری نمی‌کند؛ بلکه کسی نمی‌تواند کسی را یاری نماید. هر کس به فکر کار خویش و حساب و کتاب خویش است. انسانها از هم فرار می‌کنند؛ «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»^۱ روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پدرش، و از همسرش و پسرانش می‌گریزند، در آن روز هر کس از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد».

۳- موانع سلوک: «فلا تغرنکم الحیوة الدنیا...»

در ادامه، قرآن می‌گوید وعده خداوند در مورد بعث و قیامت و حساب و کتاب حق است پس به زینت دنیا مشغول نشوید و به شیطان گوش نسیار. موانع سلوک و پیمودن راه خدا چهار چیز است که دوتای آن صریحاً و دوتای آن با اشاره در این آیه آمده است:

(۱) دنیا، «الحیوة الدنیا»، (۲) شیطان «الغُرور»، البته غرور می‌تواند به معنای هر چیز فریبنده همچون اموال، امیال، آمال و آرزوها از مظاهر دنیا و شیطان باشد. (۳) نفس امّاره «کم»، (۴)

دیگران و مردم همچون پدر برای فرزند، فرزند برای پدر و...^۲

نفس مانع درونی سلوک و عامل داخلی انحراف است و آن سه موانع پیروی سلوکند.

۱. عبس، آیات ۳۴ تا ۳۷.

۲. «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَوَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» تنابن، آیه ۲۴.

شخصی از امیرالمؤمنین (ع) سؤال کرد: کدام یک از مردم ثبات در رأی و نظر دارد؟ حضرت فرمود: مَنْ لَمْ يَغْرَهُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ تَغْرُ الدُّنْيَا بِتَشْوِيقِهَا؛^۱ آنکه مردم او را فریب ندهند و دنیا با تشویقها و زینت‌هایش او را گول نزند».

۴- کلماتی از لقمان در مورد دنیا

- یا بنیَّ اِنَّكَ مِنْذُ سَقَطْتَ اِلَى الدُّنْيَا اسْتَدْبَرْتَهَا وَ اسْتَقْبَلْتَ الْآخِرَةَ مَذَازَ اَنْتَ اِلَيْهَا تَسْبِرُ
أَقْرَبُ اِلَيْكَ مِنْ دَارِ اَنْتَ عَنْهَا مَتَبَاعِدُ.

- یا بنیَّ، اِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَاجْعَلْ سَفِينَكَ فِيهَا الْاِيْمَانَ وَ اجْعَلْ شِرَاعَهَا (بادبان) التَّوَكُّلَ، وَ اجْعَلْ زَادَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ فَاِنَّ نَجْوَتَ فَبِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ اِنْ هَلَكْتَ فَبِذُنُوبِكَ.^۲

۱. نوالثقلین، ج ۴، ص ۲۱۷، ح ۱۰۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

موضوع سی ام

جهل انسان از مسائل هستی

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ در حقیقت، خداست که علم به قیامت نزد اوست و باران را فرو می فرستد، و آنچه در رحمهاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد، در حقیقت خدا دانای آگاه است» (لقمان، آیه ۳۴)

بعد از آنکه در آیه قبل از فقر آدمی در هنگام حساب و کتاب سخن گفت و غرور و فریب او را بواسطه دنیا و شیطان متذکر شد، در این آیه به تناسب می گوید: آدمی نه از میزان فرصت خویش در این دنیا خبر دارد و نه از میزان امکانات و دارایی خویش در این دنیا، پس چرا فریب دنیا را می خورد. آدمی که به مسائل امروز و فردا و پس فردای خویش جاهل است و معبودهای او نیز مانند خود اویند، چگونه به غیر خدا شرک می ورزند، و غیر او را اطاعت می کند، در حالی که خداوند به تمام زوایای زندگی و مرگ او آگاه است.

۱- تبیین مفاهیم آیه:

غیث: به معنای باران است.

۲- شأن نزول

برخی از مفسرین اهل سنت اینگونه گفته‌اند: مردی به نام «وارث» از طائفه «بنی مازن» خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد، کی قیامت برپا می‌شود؟ به علاوه شهرهای ما در خشکسالی فرو رفته برای ما کی فراوانی نعمت می‌شود؟ و نیز هنگامی که آمدم، همسرم باردار بود، کی فرزند می‌آورد؟ و نیز من می‌دانم امروز چه کرده‌ام، فردا چه خواهم کرد؟ و بالاخره من می‌دانم در کجا متولد شده‌ام، بگو ببینم در کدام سرزمین می‌میرم؟ این آیه نازل شد و گفت علم همه این امور نزد خداست.

علامه بعد از نقل این شأن نزول می‌گوید برخی از فقرات این شأن نزول مطابق فقرات آیه نیست^۱ و آن فقره سوم در مورد فرزند در رحم است که آیه در مورد ویژگی‌ها فرزند در رحم است و شأن نزول در مورد زمان تولد.

۳- سه علم اختصاصی خداوند

سه فقره ابتدایی این آیه سه علم اختصاصی حق مطرح می‌شود؛ یکی آگاهی او از زمان قیامت، دیگری علم حق به زمان و مکان و خصوصیات بارش باران و سومی علم خداوند به خصوصیات فرزند در رحم از دختر یا پسر بودن، سالم و ناقص بودن و

یکی از مهمترین اشکالاتی که همیشه در بحث معاد برای بعید دانستن آن می‌شده است، سؤال از زمان قیامت است که اگر قیامت محقق می‌شود و نزدیک است، چرا زمان آن مشخص نیست. قرآن بعد از پاسخ به این اشکال که چگونه خداوند استخوان‌های خاک شده را زنده می‌کند از حرکت تمسخر آمیز و سؤال از زمان قیامت سخن می‌گوید: ﴿فَسَيَقُولُونَ مَنْ يَعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا * يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲؛ باز سرهای خود را (از

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

۲. اسراء، آیات ۵۱ و ۵۲.

روی تمسخر) به طرف تو تکان می‌دهند و می‌گویند: قیامت کی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد. روزی که شما را فرا می‌خواند، پس در حالی که او را ستایش می‌کنید، اجابتش می‌کنید و می‌پندارید جز اندکی در دنیا نمانده‌اید»

در جای دیگری صریحاً قرآن می‌گوید ما زمان قیامت را از همه مخفی نمودیم: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ

ءَأْتِيَةٌ أَكَادٌ أُخْفِيهَا﴾^۱

انسان مؤمن اگر نداند قیامت چه زمانی است، هر لحظه انتظار آن را می‌کشد و غرور و غفلت گریبان گیر او کمتر می‌شود، ولی اگر آدمی بداند قیامت چه زمانی است، با توجه به روحیه امروز و فردا کردن انسان، با خود می‌گوید: حال که فرصت است برای جبران عمل، نزدیک روز حشر جبران می‌کنیم. مانند کسی که چون برای امتحان فرصت دارد، مرتب خواندن درس و آمادگی را عقب می‌اندازد تا شب امتحان فرا رسد.

علم به قیامت تنها اختصاص به حق دارد، ولی دو مورد دیگری که از آگاهی خداوند در آیه ذکر شده، به اذن خداوند ممکن است دیگران (اولیاء الهی) نیز از آن مطلع شوند، چنانچه در برخی از روایات آمده که اهل بیت از ایندو اطلاع می‌دادند یعنی با تعلیم خداوند، آنها از برخی مسائل غیبی مطلع می‌شوند.

از امام صادق(ع) سؤال شد: آیا امام علم غیب می‌داند؟ امام پاسخ داد: لا، و لکن إذا أراد أن

يعلم الشيء أعلمه الله ذلك».^۲

جالب است که قرآن با ذکر این دو مورد می‌گوید، شما که از برخی از مسائل طبیعی اطرافتان مطلع نیستید، چگونه از قیامت می‌توانید مطلع باشید؟

۲- دو جهل انسان

خداوند بعد از آنکه علم اختصاصی حق را برخی از مسائل متذکر می‌شود که به تبع آن جهل آدمی در این مسائل روشن می‌شود، در فقره چهارم و پنجم جهل انسان را در دو مطلب بیان

۱. طه، آیه ۱۵.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۴.

می‌کند؛ یکی جهل او به حوادث و اتفاقات فردایش، دیگری جهل انسان به مکان مرگش. ایندو مثال در واقع مسائلی است که انسان دوست دارد، بداند. آدمی دوست دارد بداند فردا با چه مسائلی روبرو می‌شود تا بتواند تدبیر لازم برای موضع‌گیری مناسب را به خرج دهد و آدمی کنجکاو است تا زمان و مکان مرگ خویش را بفهمد. این ندانستن‌ها باعث می‌شود انسان در خوف و رجاء حرکت کند. ترس از رسیدن مرگ و فردایی مصیبت بار دارد، پس خویش را آماده می‌کند و امید به زندگی فردا و فردایی آسان دارد، پس خوشحال، زندگی و حرکت می‌نماید.

البته اهل بیت علیهم‌السلام و معصومین به اذن الهی از زمان و مکان مرگ خویش و مسائلی که پیش رو دارند مطلعند. امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: «أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَ إِلَىٰ مَا يَصِيرُ، فَلَيْمَن ذَلِك بِحِجَّةِ اللَّهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ؛ هر امامی که نمی‌داند در آینده با چه مواجهه خواهد شد و به کجا سیر و حرکت خواهد کرد، حجت خدا بر خلق او نخواهد بود»^۱.

در حدیثی در ذیل این آیه آمده است: «أَنَّ مَفَاتِحَ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ: کلیدهای

غیب پنج تا است که هیچ کس جز خدا نمی‌داند، سپس آیه سوره لقمان را تلاوت کرد»^۲.

حضرت علی علیه‌السلام از برخی حوادث آینده خبر می‌داد، یکی از یاران عرض کرد: ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غیب سخن می‌گویی، آیا به علم غیب آشنایی؟ امام خندید و گفت: این علم غیب نیست. این فراگرفته‌ای است از عالمی (یعنی پیامبر). علم غیب تنها علم قیامت است و آنچه خداوند در آیه سوره لقمان برشمرده... خداوند از آنچه در رحمها قرار دارد، آگاه است، پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سعادتمند است یا بخیل، شقی است یا سعادتمند، چه کسی هیزم دوزخ است و چه کسی در بهشت همراه پیامبران ... اینها علوم غیبی است که غیر خدا کسی نمی‌داند و غیر از آن علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم داده و او به من آموخته است و برایم دعا نمود که خدا آن را در سینه‌ام جای داد و قلبم و وجودم را از آن پر کرد»^۳.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱.

۲. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۲۰، ح ۱۱۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

در روایتی داریم که آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام خواست به جنگ نهروان برود، منجمی نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام در این ساعت نرو و در فلان ساعت حرکت کن. حضرت پرسید: چرا؟ پاسخ داد: چون اگر در این ساعت حرکت کنی به تو و یارانت اذیت و ضرر شدیدی می‌رسد، اما اگر در فلان ساعت حرکت کنی به مقصودت می‌رسی.

امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید: آیا می‌دانی در شکم این حیوان چیست، نر است یا ماده؟ گفت: اگر محاسبه کنم، می‌فهمم. حضرت فرمودند: اگر کسی تو را در این ادعاهایت تصدیق کند، قرآن را تکذیب نموده (و سپس آیه ۳۴ لقمان را تلاوت کرد). آنچه تو ادعا می‌کنی، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادعا نکرد.^۱

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۱۹، ح ۱۱۲.